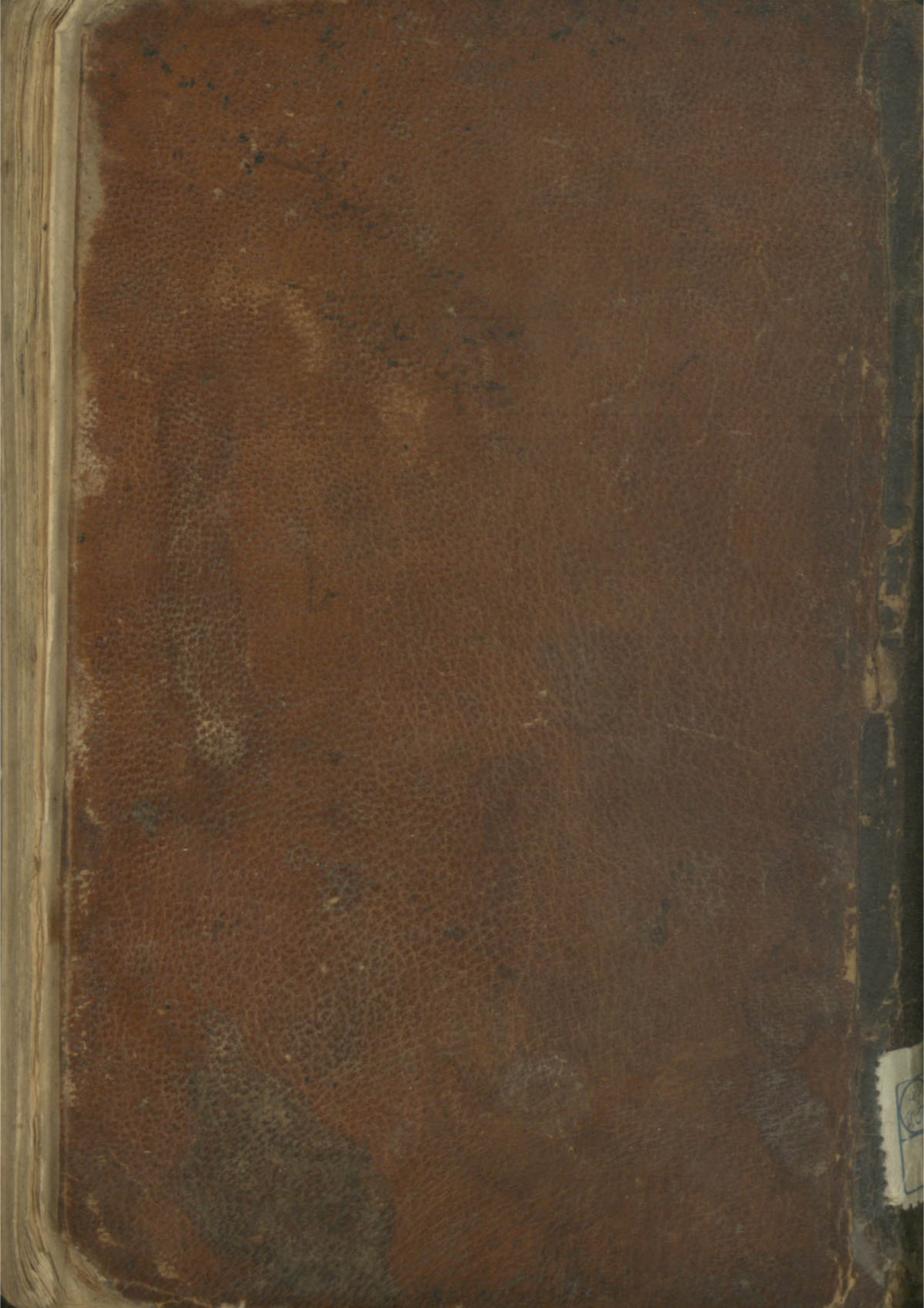


نور ساطع ۱
در توجیه و شرح بدایة الهدایة از شیخ حر عاملی ره
تالیف تلمیذ مصنفه وهو المولی محمد المشتهر
بمراد الکشمیری وکتب هذا الشرح بامر استاده
المؤلف وله شرح آخر ابسط من هذا
کما اشار الیه فی مقدمة هذا الکتاب
انظر الذریعة للشیخ آقا بزرگ الطهرانی
ج ۸ ص ۲۵۹ تحت رقم ۱۰۸۲
و ج ۱۳ ص ۱۲۵



بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدای رحمت کننده در دنیا مؤمنان و کافران را
و در آخرت مؤمنان را و بس • الحمد لله رب العالمین والصلوة
علی محمد و آله الطاهرین • جمیع حمدها مخصوص خداست که
آفریننده جمیع عالمهاست و درود و رحمت باد بر محمد و آل محمد
که پاکند از گناهان و عیبهای ظاهری و باطنی فیقول چنین گوید
فقیر حقیر قلیل الطاعة کثیر التقصیر مراد کشمیری که این ترجمۀ
بدایة الهدایة بنا بر التماس جمعی از مؤمنین و طالبان راه یقین
که اطاعت و اجابت ایشان از جمله واجبات است بعد از آنکه این
بی بضاعت بامر مؤلف این رساله اعنی استادی الاعلم الافهم عمدة
العلما قدوة الفضلاء هو من جملة الذین وقع فی شانهم هم
الامناء صاحب الکتب الکثیرة والتصانیف المستغنی باحاطة الفضائل
والکمالات من جمیع التعاریف شروع بترجمه بکر من همین
رساله نموده بود بر وجهی که متضمن باشد دلایل غیر مشهوره
میان

میان مجتهدین را یا غیر مذکوره در کتب ایشان یا مسائلی که مذکورات در
کتب ایشان خلاف آن ولهذا آنرا موسوم بدلیل قاطع ساخته بود
و چون این شرح را که مسمی بنور ساطع است اخصر بود و فواید آن نیز عام
اتم بنا بر این مشغول باتمام این گردیده بعد از فراغ از این شرح بعون
الهی جل شانه متوجه اتمام دلیل قاطع خواهد شد و بعد فیقول
الفقیر الی الله الغنی محمد بن الحسن الحر العاملی بعد الحمد والصلوة
میگوید محتاج بسوی خدای بی احتیاج محمد بن حسن حر عاملی قد
التمس منی جماعة من اخوان المؤمنین الطالبون للحق الیقین بتحقیق
که التماس کرده اند از من جمعی برادران مؤمن طلب کنندگان حق یقین
ان اجمع لهم ما اقدر علی جمعه من نصوص الواجبات والمحرمات اینکه
جمع کنم برای ایشان آنچه توانم جمع کرد از نصوص واجبات و محرمات منصوصه
المستفادة من اخبار الائمة الاطهار علی وجه الایجاز والاختصار
که فهمیده شده است از خبرهای امامان پاک بطریق مختصر مفید و لا ادخل
معها الا الیسیر من المستحبات والمکروهات والمباحات و داخل
نکنم با واجبات و محرمات مگر اندکی از سنتیها و مکروهها و مباحها

فایده در اصطلاح الحقیر
در فرق بین الواجب والفرض فاعلم
ان الفرض هو الوارد بالکتاب
العزیز والواجب هو الوارد فی السنة
المطهرة

بدانکه مراد از نفس جنزیت کوظاهر و واضح باشد و واجب جزنیت که
بر کرده نش ثواب باشد و بر نکردن نش عقاب و حرام بر عکس آن و
مستحب جزنیت که بر کردن نش ثواب باشد و بر نکرد نش عقاب نباشد و
مکروه بر عکس آن نکو مکروه عبادتکه بر کردن نش هم ثواب می باشد
مثل قرآن خواندن جنب و حایض که ثوابی دارد و نخواندن قرآن
نسبت بایشان بهتر از خواندن نیست بلکه خواندن بعد از غسل ثوابش بیشتر
دارد نسبت به پیش از غسل و مباح جزنیست که کردن و نکردن نش برابر باشد
فشرعت فی ذلك متقربا الی الله غیر راغب فی النفع عمن سواه
پس شروع کردم در این برای رضای خدا نه نفع دنیا از غیر خدا بوبا
حیث دایت ذلك من الواجبات وعلمت ان ترکه من المحرمات زیرا که
دیدم این را از واجبها و دانستم بدرستی که ترک این از جمله حرامهاست
وتحققت کثرة نفعها وانی لم اسبق الی جمعها و یقین کردم
بسیاری نفع این رساله را و اینکه نکرده است کسی پیش از من چنین
وسمیتها بدایة الهدایه وارجوا ان ینتفع بها المبتدی والمسمی
ونامیدم این را بدایة الهدایه و امید وارم که نفع یابد باین مبتدی

دنشهر

ویسمی وا کیفون نایون لهدایة الهدایه شریکا فی ثواب من رجع الیها
واعتقد فی دینه علیها و باشم من شریک در ثواب هر که بر گردد بسوی
این و اعتماد کند در دین خود بر این ومن اراد استقصاء الاحکام
المنصوصه فلیرجع و کسی که خواهد تمام حکمها را که صریح کرده
شده در حدیثها است پس برگردد الی کتابنا الموسوم بتفصیل
وسایل الشیعه او الی التفصیل او الی الفهرست بسوی کتاب ما
که نامیده شده است بتفصیل وسایل الشیعه یا بسوی فهرست الذی
الفناه لذلك الکتاب والی کتابنا الموسوم بهدایة الامه
آن چنان فهرستی که جمع کردیم آن را برای آن کتاب یا بسوی کتاب ما که
نامیده شده است بهدایة الامه والله الموفق و خداست توفیق دهنده
مقدمه یجب علی المکلف الاقرار بوجود الله سبحانه مقدمه واجبست
بر بالغ عاقل اقرار بوجود خدای منزه ووحدانیته وعدله و
علمه وقدرته وتنزهه عن النقص و بیکانگی خدا و عادل بودن او
و عالم بودن او و قادر بودن او و پاکیزه بودن او از کمی و سایر صفات
الواردة فی الکتاب والسنه و واجبست اقرار بیاقی صفتهای خدا

که یاد کرده شد آن صفتها در قرآن و حدیثها و الاعتراف بالمعاد
الجسمانی و هو القیمة الکبری و واجب است اقرار کردن بباز گردیدن
بدن بعد از پوسیدن استخوان و عود روح بآنکه عبارت است
از زنده شدن بعد از مردن و این قیامت بزرگتر است و بالرجعة
و هی القیمة الصغری و نیز واجب است اقرار کردن ببرگشتن
بعضی از شیعه و غیر شیعه بدنیا بعد از مردن و پیش از قیامت
کبری و رجعت از ضروریات شیعه است بخلاف سنیها و مشهور
که کسی دعوی کند که من شیعه ام و انکار کند رجعت را مثل صوفیه
که دعوی میکنند تشیع را و انکار میکنند قیامت و بهشت و دوزخ
را و بسیاری از ضروریات دین را و شیعه نیستند بلکه ایشان اند
مفسدان در لباس مصلحان الا انهم هم المفسدون و لکن لا
یشعرون و بحدوث العالم و ببطلان الجبر و التفویض و تکلیف
ما لا یطاق بدانکه جماعتی که علم حکمت و کلام میگویند و تعلیم
میکنند و میخوانند که الحال مشهور است و ایشان بعضی اعتقادهای
فاسد دارند که بعقلهای ناقص خود پسندیده اند مثل انکار قیامت

و رجعت

و رجعت و پیدا شدن عالم و میگویند که قیامت معقول نیست زیرا که
مستلزم اعاده معدوم است و اعاده معدوم محال است و رجعت
معقول نیست و عالم قدیم است و نا معقول میگویند دین را که عقل ایشان
از عقل پیغمبران و امامان که قایلند بقیامت و رجعت و پیدا شدن
عالم بعد از معدوم بودن بهتر و کاملتر نیست و ایشان که انکار میکنند
بهتر از خدا نمیدانند که قابل است باین چیزها و جماعتی دیگر هستند
از سنیها که میگویند ما در کارها هیچ اختیار نداریم بلکه بی اختیاریم
مثل تیشه و اره در دست نجار و کلک در دست کلکار و جماعتی دیگر
هستند بر خلاف ایشان که میگویند خدا در کارهای ما هیچ اختیار ندارد
و اگر ما بخواهیم که زنا کنیم یا آدم بکشیم و خدا نخواهد آن را نمی تواند
منع کردن ما را و اگر چه بر خدا واجب است منع زیرا که منع لطف است و لطف
بر خدا واجب است و ندانسته اند که هر لطف بر خدا واجب نیست بلکه منع بقول
واجب است نه بفعل و منع بقول کرده است که عبارت از بهشت و دوزخ
و وعده و وعید آن است و حق آن است که امر بین الامرین است یعنی
کارهائی که ما میکنیم باختیار ماست اما خدا را هم دخلی هست باعتبار

اینکه میتوانند ما را باز دارند بجبر و باز نمیدارند و جبر نمیکنند زیرا که گفته
است مکنید و همین کافی است و جبر کردن نیز روا و واجب نیست و جماعتی دیگر
هستند که میگویند که جایز است که خدا بر بنده فرماید کاری که آن بنده
نتواند آن کار را کرد و این غلطها از این جهت است که بعقلهای ناقص خود
اعتماد کرده اند و عمل بظن و رأی و اجتهاد کرده اند و اقتدا و تقلید
آبا و علما و اسلاف و اجداد کرده اند و دل بنا کرده اند و بوجود الجنة
والنار الآن وبخلودهما و واجب است اقرار کردن باینکه دوزخ و بهشت
بالفعل موجود اند و همیشه خواهند بود و اقرار کردن باینکه بهشت و دوزخ
بر طرف نخواهد شد هرگز بعد از قیامت و بنبوة محمد صلی الله علیه و آله
و بامامة الائمة الاثنی عشر علیهم السلم و واجب است اقرار کردن به
پیغمبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که پسر عبد الله پسر هاشم عبد المطلب
پسر هاشم پسر عبد مناف است و بامامت دوازده امام علیهم السلم علی ثم الحسن
ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر ابن محمد ثم موسی
ابن جعفر ثم علی ابن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی
ثم الحجة ابن الحسن ابن علی صاحب الزمان علیهم الصلوة والسلام و

بالمعجز

بالمعجزات الظاهرة والنصوص المتواترة که آن دوازده امام اول علی
است پسر ابو طالب و بعد از علی حسن پسر علی و بعد از حسن حسین پسر علی و بعد
از حسین علی پسر حسین و بعد از علی محمد پسر علی و بعد از محمد جعفر پسر
محمد و بعد از جعفر پسر او موسی پسر جعفر و بعد از موسی علی پسر موسی
و بعد از علی محمد پسر علی و بعد از محمد علی پسر محمد و بعد از علی حسن
پسر علی و بعد از حسن حجة خدا بر خلق او پسر حسن پسر علی که صاحب این
وقت است بامامت و ایشان امامت را بکارهایی که کرده اند و عاجز شده اند از
کردن آنکارها دیگران و امامت ایشان بآیات و احادیث صریحه که واقع شده
است در باب امامت ایشان حتی در کتابهای مخالفان و هرکه قایل نیست
بامامت ایشان بجهت پیروی شیطان است والاعتراف بعصمتهم و
فرض طاعتهم و بان الثانی عشر امام الزمان وهو غایب لابد ان
یخرج ویظهر الحق والعدل و واجب است اقرار کردن باینکه ایشان کار
حرام نمیکنند و ترک واجب نمیکنند و واجب است اطاعت ایشان و اقرار
کردن باینکه امام دوازدهم امام زمان است و امام ماست و البته
بیرون خواهد آمد و ظاهر میکند حق را و عدالت را و بان الانبیاء و

الائمة افضل من الملائکة و یکفر اعداءهم و باینکه پیغمبران
و امامان افضل اند از ملائکه و باینکه دشمنان ایشان کافرند
و بجمیع احکام الشرعیه الثابتة عنهم علیهم السلام و واجب است
اقرار کردن بهمه حکمهای شرعیه که ثابت شده است از امامان
باثبات ایشان سلام و بوجوب طلب العلم بالواجبات و المحرمات
منهم و ممن ینقل عنهم و واجب است اقرار کردن باینکه طلب کردن
علم بواجبات و محرمات از حضرات ائمه معصومین و از کسی که
نقل کند از ائمه واجب است و بوجوب التوقف و الاحتیاط عند عدمه
و واجب است اقرار کردن باینکه توقف و احتیاط واجب است در جایی
که علم و یقین نباشد بحکمی که امامان نفرموده اند بجهت در یافتن
حکم را و انه لا یجوز العمل بالرأی و لا الظن فی نفس الاحکام
الشرعیه و بدرستی که شأن این است که جایز نیست عمل کردن برأی و
گمان در نفس احکام شرعیه و لا الاجتهاد و لا بقول غیر المعصوم
الذی لیس فیه نص عنهم علیهم السلام و جایز نیست عمل کردن باجتهاد
در نفس احکام و جایز نیست عمل کردن بقول غیر معصوم آنچنان قولی
که نباشد

که نباشد در آن قول حدیث صریحی از ائمه معصومین علیهم السلام که
عبارت است از تقلید مجتهد زیرا که اجتهاد و تقلید هر دو باطل
است از این جهت که مذهب سنیان است چونکه ایشان بامام قایل نیستند
اما کسی که بامام قایل باشد باید که هیچ عملی بغیر فرموده امام نکند
و بوجوب الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الجهاد مع اذن
الامام و امره و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر بقدر الامکان
و واجب است اقرار کردن بواجب بودن نماز و زکوة و حج و روزه
و جنگ کردن با کافران برخصت امام و فرموده او و فرمودن بآن
و منع کردن از حرام تا تواند و یشترط فی وجوب الواجبات
و تحریم المحرمات البلوغ و العقل و شرط کرده شده است در
واجب بودن واجبها و حرام کردن حرامها بر کسی بالغ و عاقل
بودن آنکس و یجب النیة فی العبادات الواجبة و یشترط فی المندوبة
و واجب است قصد کردن در عبادتهایی که واجب است و شرط است قصد
در عبادتهایی که سنت است نه واجب و یجب الاخلاص فیها و قصد
طاعة الله او التقرب الیه او رضاه او الثواب و دفع العقاب.

دواجبست اخلاص در نیت وخواستن فرمان برداری خدایا
نزدیک شدن برحمت او یا رضای او یا مزد یا برطرف کردن آزار و
لا یجوز قصد الریا والسمعه فتبطل وجایز نیست که کسی عبادت
کند باین قصد که مردم به بینند یا بشنوند تا مرید من شوند پس اگر چنین
قصد کند باطل میشود عبادت وینبغی قصد ما یمکن من
العبادات والعزم علیها واخفاء العبادة المندوبه و
اظهار الواجبه وبذل الجهد فی العلم والعبادة وسزاوار آنست
که قصد کند مکلف هر چیزیرا که ممکن باشد از عبادتها وبجد باشد
در قصد عبادتها که البته خواهم کرد وبهتر است پنهان کردن عبادت
سنتی وظاهر کردن عبادت واجبی وصرف کردن طاقت وقدرت
وقوت در طلب کردن علم وعبادت ویحرم العجب بالعمل واحتقار
العباده او الذنب وحرام است تکبر وخود پسندی بعمل خود وحرام
است کوچک شمردن عبادت یا کناه والعبادة بدون ولایة
الائمة علیهم السلم لا تقبل ولکن لا قضاء لها الا الزکوة
وعبادت سیدی امامان قبول نیست لکن قضا ندارد مکر زکوة

بزنی

یعنی کسی که امامان امام ندانند بنحوی که خدا فرموده هیچ عبادت او ثواب
ندارد اما اگر شیعه شود قضای عبادتهای گذشته بر او واجب نیست
غیر از زکوة که بار دیگر می باید بدهد زیرا که آن حق شیعه مستحق است
والتقیة واجبه عند خوف الضرر فی کل شیء الا ما استثنی
وتقیه واجبست در عمل وفتوی هر گاه بیم ضرر باشد از هر چیز مکر
آنچه استثنا شده که کشتن آدمیست وزخم زدن وشراب خوردن
وسب انبیا وائمه وبیزاری از ایشان **کتاب** الطهارة فصل
فی المیاه لا یجوز الطهارة بالماء النجس وهو ما تغیر بالنجاسة
او وقعت فیه وکان راکدا دون الکر وهو الف ومائتا رطل
بالعراقی او ما کان کل من طوله وعرضه وعمقه ثلثة اشبار
این کتاب در بیان مسایل وضو وغسل وتیمم است وبرطرف کردن
کثافت ونجاسات از جامه وبدن وغیر آنها فصل در احکام آبهاست
جایز نیست طهارت بآب نجس وآب نجس آبیست که بکردد رنگ یا بوی
یا مزه آن بنجاست یا افتد نجاست در آن وایستاده باشد وحالت بودن
آن آب کمتر از کر وکر هزار و دویست رطل عراقی است که صد وسی

وتشرمن نیم تبریز استبنا بر تحقیق شیخ ما سلمه الله تعالی با آبی است که
طول و عرض و عمق آن که عبارتست از ده ذراعی و یعنی و کود آن هر یک از
اینها وجب ويجب الاجتناب عن الانائين اذا وقع في احدهما
نجاسة واشتبه ولا يتوضأ بهما ولا يغتسل بل يتيمم وواجبست
دوری کردن از دو ظرف آب وقتی که افتد در یکی از آن دو نجاستی
ومشتبه شود با دیگری پس وضو نسازد بآن و غسل نکند بلکه تیمم
کند زیرا که آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد ولا يجوز استعمال ماء البئر
اذا تغير بالنجاسة والا جاز وجایز نیست بکار بردن آب چاه وقتی
که متغیر شود بنجاسة تا وقتی که برطرف شود تغیر آن بنزح و اگر
متغیر نشود بنجاست جایز است استعمال آن بی نزح اما کشیدن آبی
که در احادیث واقع شده سنت است وقتی که متغیر نشود و در این باب
بیست حدیث است که در وسایل الشیعه مذکور است و صریح است و دو
حدیث است که احتمال نجاسة دارد اما موافق تقیه است ويجب النزح
مع التغير الى ان يزول ويستحب مع عدمه و واجبست کشیدن
آب از چاه با متغیر شدن تا وقتی که برطرف شود تغیر و سنت است کشیدن

آب

آب اگر متغیر نشود آب چاه بنجاسة ولا يجوز الوضوء ولا الغسل
الماء من لبن وغيره وجایز نیست وضو ساختن و غسل کردن بغیر آب مثل
شیر و غیر آن ولا بالماء المضاف بما يسلبه الاطلاق ونیز جایز نیست
بآبی که آمیخته باشد بچیزی که برطرف کند آن چیز از آب اطلاق را
یعنی آن آب را بعد از آن آب مطلق نگویند بلکه با قیدی ضم کنند ولا يجوز
اكل المايعات ولا شربها اختيارا اذا وقعت فيها نجاسة وان
كثرت وجایز نیست خوردن چیزهای روان و نیز آشامیدن در حال
اختیار هرگاه افتد در آنها نجاستی و اگر چه بسیار باشد آن چیزها
یعنی بقدر کر و بیشتر ولا استعمال سؤر الكلب والخنزير والكافر
الا ما بلغ الكر وجایز نیست استعمال پس مانده خوک و سگ و کافر مگر
آنچه بقدر کر باشد ولا استعمال الماء المغصوب وجایز نیست استعمال
آب غصب کرده شده **فصل** في الوضوء ولا ينقضه الا اليقين
بحصول الحدث لا الظن ولا الشك فصلیست در احکام وضو نمی
شکند وضو را مگر یقین بحاصل شدن حدث و نمی شکند وضو را نه ظن
و نه شک والنواقض البول والغايط والريح والمني والجنابة والنوم

الغالب على التيمم والحيض والاستحاضة والنفاس وتيقن الحدث
والشك في الطهارة وشکنندهای وضو بیرون آمدن بول و غایط
و باد و منی از موضع معتاد و جماع کردن در قبل و خوابی که غالب
شود بر گوش و حیض و استحاضه و نفاس و یقین داشتن و حدث
کردن و شک داشتن در طهارت کردن باین شرط که این شک برطرف
نشود تا وقت نماز اگر یقین حاصل شود بطهارت بعد از شک
طهارت دیگر در کار نیست بلکه همان کافیست ویجب في الخلوة
ستر العورة عن الناظر المحترم و واجبست در بیت الخلا پوشیدن
قبل و دبر از نگاه کننده که حرام باشد نگاه کردن او بسوی آن
عورت یعنی مثل زن و شوهر نباشد ویحرم النظر الی عورة
المسلم غیر المحلل و حرام است نگاه کردن بجانب عورت مسلمانی
که حلال نیست نگاه کردن یا جماع کردن او واستقبال القبلة و
استدبارها و حرام است در وقت بول و غایط کردن رو بقبله
کردن و پشت بقبله کردن بر مرد و زن ویجب الاستنجاء وازالة
النجاسة للصلوة ونحوها و واجبست پاک کردن مخرج بول و
مخرج

مخرج غایط با آب یا بغیر آب و دور کردن نجاست برای نماز و مانند نماز
که طواف واجب الا ما عفي عنه ويأتي والتوقي من البول لذلك
مگر نجاستی که بخشیده شده است از آن و خواهد آمد و واجبست دوری
کردن از بول برای نماز و مانند نماز وتحرم الاستنجاء بالخبز والتربة
الحسينية و حرامست پاک کردن عورتین بنان و خاک کربلا ویجب
الاستنجاء من البول بقدر مثلي ما على الحشفة من الماء او ازيد
لا بغيره ولا يتعين في غايط غير المتعدي بل تجزي الاحجار والمدر
والخرق والكرسف ونحوها و واجبست استنجا کردن از بول بدو
برابر تری که بر سر آلتست از آب یا زیاده تر از دو برابر آب نه بغیر آب
ولازم نیست آب در استنجا از غایطی که نگذشته از مقعد بلکه بس است
سنگها و کلوخهای خشک و لتها و پنبه و مانند اینها والواجب غسل
ظاهر المخرج دون باطنه و واجبست شستن ظاهر مخرج نه باطن
مخرج زیرا که بواطن پاکست ويجب الوضوء للصلوة ونحوها كالطواف
الواجب و واجبست وضو برای نماز و مانند نماز مثل طواف واجب
وبالنذر والعهد واليمين وكذا الغسل والتيمم و واجب میشود

وضو نبذر کردن و عهد کردن و قسم خوردن و هم چنین واجب میشود
بنذر و عهد و یمین غسل و تیمم بشرط انکه ویحرم الدخول فی الصلوة
بغیر طهارة ولو للتقیة وحرام است داخل شدن در نماز بی طهارت
واگرچه بجهة تقیه باشد وتبطل مع عدمها عمدا او سهوا و باطل میشود
نماز خواه دانسته وخواه بفراموشی اما اگر دانسته کند گناه کار
میشود واگر نادانسته کند گناه کار نمیشود اگرچه قضا لازم است
ویجب عند دخول الوقت ویجوز قبله بل تستحب و واجب میشود طهارت
نزد داخل شدن وقت نماز
وجایز است پیش از داخل شدن
وقت نماز بلکه سنت است والواجب فی الوضوء النیة فی اوله وغسل
الوجه والیدین ومسح الرأس وظاهر القدمین الی اصل الساق
والابتداء باعلی الوجه وبالمرفقین والمسح ببقیة البلل لا
بماء جدید ومسح الرأس علی مقدمه علی البشرة او علی الشعر
لا علی حایل اختیارا واستیعاب الوجه والیدین دون الرأس
وعرض القدمین وتخلیل ما یمنع وصول الماء کالخاتم لا
الشعر و واجب است در وضو نیت در اول وضو و شستن روی و دستها

ودست

ودست تا مالیدن بر سر و بر پشت دو پا تا بر ساق و ابتدا کردن به بالای
روی و بن یکیها و مسح کشیدن به باقی ماندن تری وضو نه بآبی که از نو
بگیرد و مسح کشیدن سر بر پیش سر و بر پوست سر یا موی سر نه بر چیزی که
بر سر باشد و مانع باشد از مسح سر در وقت اختیار و واجب است فرا
گرفتن روی و دستها در شستن نه در مسح سر و عرض دو پا و مسح یا
حرکت دادن چیزی که منع میکند از رسیدن آب بپوست مثل انگشتر
یا موکه مسح بر مو بس است ولا یجوز غسل الرجلین ولا مسح الخفین
و جایز نیست شستن پاها در مسح و نه مسح بر موزها و تجزی الغرفة
الواحدة ویحرم التثلیث الا للتقیة ویجب الترتیب والموالاة
و بس است یک مشت آب در وضو و حرام است سه شستن مگر بسبب تقیه و
واجب است بجا آوردن افعال وضو آنچنان بی فاصله و یبطل مع الجفاف
السابق بسبب التراخی قبل الاتمام و باطل میشود وضو با خشک شدن
عضوی که پیشتر شسته بسبب پس انداختن بعضی افعال وضو پیش
از تمام کردن وضو ویجب الترتیب الا فی مسح القدمین فیجوز
مسحهما معا و واجب است ترتیب یعنی بجا آوردن هر فعلی از افعال وضو

را در جای خود باین روش که ابتدا کند بشستن رو بعد از آن بدست
راست بعد از آن بدست چپ بعد از آن بمسح سر بعد از آن بمسح پاها با هم
والاعادة على ما يحصل معه ان خالفه عمدا او نسيانا او فرّق
قبل الجفاف وواجبست بر کرده اینکه افعال وضو بنحوی که حاصل
شود ترتیب آن نحوی که اگر مخالفت کرده باشد ترتیب را دانسته یا ناداسته
و بیادش آید پیش از خشک شدن رو و دستها ولا یجوز ان یولی
وضوءه غيره اختيارا وكذا الغسل والتيمم وجایز نیست اینکه دیگری را
بفرماید که او را وضو یا غسل یا تیمم دهد در حال اختیار اما ریختن
آب بکوی بر دست وضو سازنده نیست بوضو سازنده مکروه است نسبت
آب بر تن او ولا یجوز الغسل مکان المسح ولا العکس وجایز نیست
شستن جایی که مسح کشیدن آن واجبست وهم چنین جایز نیست مسح
کشیدن جایی که شستن آن واجبست ولا یجوز مس خط المصحف بغیر
طهارة وجایز نیست رسانیدن بدن بخط قرآن بی وضو و غسل و
تیمم ومن ترک عضوا اتی به وبما بعده وکسی که ترک کند عضوی را
از اعضای وضو بجا آورد آنرا و ما بعد آنرا تا ترتیب ویحرم الوضوء

بالماء

بالماء النجس ويبطل لو فعل وحرام است وضو ساختن بآب نجس
و باطل میشود وضو اگر بسازد بآب نجس و وضوی دیگر باید ساخت
بآب پاک بعد از پاک کردن اعضای وضو ولا یجوز بالماء المغصوب
وكذا الغسل وجایز نیست وضو بآب غصبی وهم چنین غسل دادن
و باطل بودن شخص نیست اما اگر پیش از وضو و غسل ندانسته
باشد و بعد از آن بداند غسل و وضو درست است فصل تستحب السواك
عند كل وضوء وكل صلوة ودخول الحمام ببيند سنت است مسواک
کردن نزد هر وضو و هر نمازی و داخل شدن حمام بلکه ویحرم
النظر الى عورة المؤمن دون الكافر وحرام است نگاه کردن بعورت
نه کافر ويحرم حلق اللحية وحرام است تراشیدن ریش مردان
ولا ينبغي ترك النورة اكثر من عشرين يوما للرجل ولا ترك العانة
اكثر من اربعين يوما للرجل وعشرين للمرأة ولایق نیست ترک
کردن نوره بیشتر از بیست روز و نیز ترک کردن موی در شتن فرج
بیشتر از چهل روز برای مرد و بیست روز برای زن بلکه ظاهر حد ش
حرمت است ولا يجوز تتبع زلات المؤمن ومعايبه وجایز نیست تجسس

كردن وازبجه لغزيدنها وعيبهاى مردم رفتن وينبغى التنظيف والنوم
والخضاب والاكتحال وحلق الرأس للرجل والتمشط وتقليم الاظفار
والطيب والادهان والاخذ من الشارب ومن اللحية ما زاد عن قبضة
مستحب است پاكيزه كردن جامه وبدن وداروكشيدن ودركيش ومو
ودستها كردن براى مرد وزن وسرمه كردن وسر تراشيدن براى
مرد وشانه كردن وناخن گرفتن وبوى خوش وروغن ماليدن و
از شارب گرفتن واز ريش آنچه زياده بر قبضه باشد گرفتن فصل
في الجنابة يجب الغسل على الرجل والمرأة بالجماع في القبل حتى تغيب
الحشفة او الا فضليت درجنب شدن واجب است غسل بر مرد وزن انزل م
بجماع كردن در فرج پيش تن تا غايب شود سر ذكر در فرج خواه
منى ظاهر شود يا نشود وبانزال المنى يقظة او نوما بجماع او غيره
وواجب ميشود غسل به بيرون آمدن منى از فرج در بيدارى يا در
خواب بجماع كردن يا بغير جماع كردن فان اشتبه اعتبر الدفق
وفتور البدن يعنى اگر مشتبه شود وندانند كه منى است يا نه ملاحظه
كنند اگر بيرون آمدن بجستن وسست شدن بدن منى است واگر نه

منى نزد

ويكفي في المريض الشهوة وبس است در بيمارى خواهش جماع يعنى مرد اگر
از بيمارى آب مشتبه بيرون آيد وخواهش جماع دارد منى است ولو وجد
المنى على بدنه او ثوبه الذى ينفرد به نيز واجب ميشود غسل بيافتن
منى بر بدن خود يا بر جامه كه خود مى پوشد وديگرى نمى پوشد ويجب
غسل الجنابة للصلوة ونحوها وواجب است غسل جنابت براى نماز
ومانند نماز ولا يجوز مرور الجنب في المسجد الحرام ولا مسجد النبي
صلى الله عليه وآله وجايز نيست راه رفتن بى غسل در مسجد مكه ومسجد
نبى كه در مدينه است ولا اللبث في بقية المساجد ولا وضع شيء
فيها ولا مس خط المصحف ولا قراءة العزائم الاربع وجايز نيست
درنگ كردن جنب در غير مسجد مكه ومدينه وكذا اشتن چيزى در
مسجدها وجايز نيست بدن بخط قرآن وخواندن چهار سوره كه در آنها
سجده واجب است بخوانند وتسوره وآن الم تنزيل است وحم تنزيل
ووالنجم واقرأ باسم ربك است ويجب فيه النية في اوله وغسل الرأس
والرقبة ثم البدن والاحوط تقديم جانب الايمن وايصال الماء
الى جميع ظاهر البدن واصول الشعر وتخليل ما يمنع من وصول

الماء الی البدن کالخاتم والشعر وواجبست در غسل وصل غسل کردن
در وقت شروع در غسل وشستن سر وگردن وبعد از آن بدن و
احتیاط است اول شستن جانب راست وواجبست رسانیدن آب
بهمه ظاهر بدن وبجنبانیدن مو وحرکت دادن چیزی که مانع می شود از
رسیدن آب ببدن مثل انگشتری ومو ویجب الترتیب والاعادة
مع المخالفة وواجبست شستن سر پیش از بدن واگر بدن را پیش
از سر بشوید واجبست که بدن دیگر بشوید بعد از شستن سر و
یجب اعادته لو احدث فی اثناءه ولو حدثا الاصغر و
واجبست از سر نو غسل کردن اگر حدث کند در میان غسل و
اگر چه این حدث موجب وضو گردد فان ارتمس ارتماسة
واحدة اجزاءه وسقط الترتیب پس اگر فرو رود در آب
فرو رفتن یکبار بس است اورا این غسل بی ترتیب ولا یجب المتابعة
فی الترتیب وواجب نیست متابعت در غسل ترتیبی وواجب نیست
متابعت در غسل ترتیبی باین معنی که فاصله در میان اعضای
غسل ضرر ندارد ومن نسی غسل الجنابة او لم یعلم بها حتی صلی

وصام

وصام فعلیه اعادتهما وکسی که فراموش کند غسل جنابت را یا نداند که
باشد جنابت را تا نماز کرده وروزه داشته پس واجبست بر او که آن
نماز وروزه وقت جنابت را اعاده کند ویجزی المسح علی
الجبایر ونحوها مع تعذر الغسل فی الوضوء والغسل یعنی
دست تر مالیدن بر شکسته بندها ومانند آنها با ممکن نبودن شستن
در وضو وغسل وشستن واجبنیست ویجزی غسل واحد عن
الاسباب المتعددة وعن الوضوء وکافیست یک غسل برای چند
چیز واز وضو نیز یعنی هرگاه مردی جنب شده ومس میت کرده
واراده غسل احرام وعرفه وجمعه وتوبه وزیارت واستخاره نیز
دارد ویا زن حیض ونفاس یا استحاضه کثیره داشته باشد
یک غسل که میکند هر چند سنتی باشد مثل غسل جمعه تمام میتواند
کرد بهمان غسل سنتی وغسلی دیگر ووضوئی دیگر در کار نیست نیز پیش
از غسل ونه بعد از غسل بلکه وضو بعد از غسل حرام است وبدعت
ودر جنابت پیش از غسل حرام است وضو ساختن ومذهب مخالفان
است ودر این باب وارده حدیث است که در کتاب وسایل الشیعه مذکور

فصل في الحيض يجب الغسل به ويعرف من دم العذرة بكونه
مستنقعا في القطنة فتترك الصلوة اين فصلست در بيان
احكام حيض واجب ميشود غسل بحيض وشناخته ميشود از خون
بكارت ببودن خون فرو رفته در قطنه پس اكر فرو رفته باشد
در پنبه ترك ميكند نماز را فان كان مطوقا فهو دم العذرة
تصلي ولا غسل عليها پس اكر باشد خون طوق زده بر پنبه
پس آن خون بكارتست نه حيض نماز ميكند وغسلي بر او نيست
الا ان تكون جنبا مكر اينكه آن زن جنب باشد ودم الحيض
حار اسود له دفق وحرارة ودم الاستحاضة اصفر بارد
وخون حيض كرم وسياهست آنرا تندي وسوزش هست وخون
استحاضه زرد وسرد است وتعمل المرأة بالتمييز وعمل ميكند
زن مستحاضه بجدا كردن حيض از استحاضه بسياهي وتندي وكرمي
وسرخي وتندي وسوزش پس اكر خون كرم وسياه وتند است حيض
است واكر زرد وسرد است استحاضه است وعمل استحاضه كند ونماز
كند الا ان العادة المستقرة باستواء شهرين فصاعدا اقوى

منه

منه فان الصفرة والكدرة في العادة حيض وفي غيرها طهر
مكر اينكه بدرستي كه عادتي كه قرار كرفته به برابر بودن دو ماه يا بيشتر
در ديدن خون حيض محكمتر است از تميز بكرمي وسردي وزردي زيرا كه
البته زردي وتيرگي كه در روزهاي عادت حيض حيض است نه استحاضه
پس از اين راه عادت قويتر است از تميز وترجع ذات العادة اليها
مع استمرار الدم وتجاوز العشرة والا فالعشرة حيض ورجوع
ميكند صاحب عادت سوي عادت خود با استمرار خون وكذشتن
از ده روز يعني هركاه زن در عادت خود خون ببيند وبعد از
عادت هم وا از ده روز بكذرد روزهاي عادت حيض است وباقي
استحاضه واكر از ده روز نكذرد پس همه ده روز حيض است نه عادت
تنها وترجع المبتدءة والمضطربة الى التمييز مع تجاوز العشرة
وزني كه اول بار خون ديده يا چند بار ديده مختلف يا متفق بوده
وعادت را فراموش كرده وخون از ده روز كذشته رجوع ميكند
بتميز كردن وجدا نمودن خون حيض از استحاضه باين طريق
كه هرچه بصفت حيض باشد حيض دانند وهرچه بصفت استحاضه باشد

استحاضه داند ومع عدم التمیز الی عادة نسائها ومع الا خلاف
الی الروایات وهی ستة او سبعة کل شهر او ثلثة فی شهر
وعشرة فی آخره اگر فرق نمیتواند کرد میان حیض و استحاضه
عمل میکند بروایتها وآن روایتها چنانست که در هر ماه شش روز
یا هفت روز حساب کند و یا در یکماه سه روز و در ماه دیگر ده
روز ترک کند نماز و روزه را درین روزها و در باقی روزها
عمل استحاضه کند و قضا کند روزه را نه نماز را که معافست
واقل الحیض ثلاثة واکثره عشرة واقل الطهر عشرة وخون
حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی باشد و پاکی بودن زن
از حیض کمتر از ده روز نمی باشد پس اگر زنی بعد از حیض بیش از
ده روز خون ببیند حیض نیست ویجوز کون الثلثة فی جملة
عشرة وجایز است بودن سه روز حیض در میان ده روز یعنی
هرگاه زن یکروز یا دو روز خون ببیند و منقطع شود و بار دیگر پیش
از گذشتن ده روز از روز دیدن خون خون ببیند یکروز یا دو
روز و هر دو خون سه روز باشد حیض است وان اشتبه بدم القرحة

حکم

حکم بکونه حیضا اذا خرج من جانب الایسر واگر نداند که خون حیض
است یا زخم اندرون پنبه در فرج گذارد و بعد از ساعتی بیرون
آورد اگر خون از جانب چپ بیرون آمده است حیض است وان خرج
من جانب الایمن فقرحة واگر بیرون آمده از جانب راست پس
زخم است ولا یوجب الغسل واین خون زخم واجب نمیکرداند غسل
را وتستبرئ الحایض اذا انقطع الدم قبل العشرة بان تدخل
قطنة ثم تخرجها فان لم تر دما اغتسلت واستبرا میکند
حایض وقتی که برطرف شود بیرون آمدن خون پیش از ده روز بایں
روش که داخل میکند در فرج پنبه را و بعد از آن بیرون می آورد آنرا
پس اگر ندید خون را بر پنبه غسل میکند ویحرم وطی الحایض قبلا حتی
تطهر وکذا النفساء لا المستحاضه وحرام است جماع حایض
در پیش تا پاک شود و هم چنین نفسا نه مستحاضه ولا یجتمع
الحیض مع الحمل وجمع نمیشود حیض با حمل وما تراه قبل تسع
سنین او بعد خمسین سنة فی غیر القرشیة والنبطیة و
ستین فیهما فلیس بحیض و خونی که ببیند پیش از نه سال یا بعد از

بنجاه سال یا بعد از شصت سال کو قرشیه و نبطیه باشد آن خون حیض
نیست و قرشیه زنیست که بدرش از قبیله قریش باشد که قبیله اجداد
حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین علیهم السلم بوده اند پس سادات همه داخلند
و نبطیه نا مشخص است و ما یخرج حال الطلق قبل الوضع فلیس بحیض
ولا نفاس و خونی که بیرون می آید در وقت درد زاییدن پیش از
زاییدن پس نیست آن خون حیض و نه نفاس و یحرم سقی المراة دواء
اذا ارتفع حیضها مع احتمال الحمل و حرام است خورانیدن زن
دوایی را هرگاه برطرف شود حیض او و احتمال حمل هم باشد و
یحرم علی الحایض دخول المسجدین واللبث فی باقی المساجد و
وضع شیء فیها و قراءة العزایم و مس خط المصحف والصلوة
والصوم والطواف و حرام است بر حایض داخل شدن مسجد
مکه و مدینه و درنگ کردن در باقی مسجدها و گذاشتن چیزی در
مسجدها و خواندن سورهای عزیمه و مالیدن بدن بخط قرآن
و نماز کردن و روزه داشتن و طواف کردن و تن دادن
بجماع و تقضی الصوم دون الصلوة و تقضی صلوة طهرت

فی اول

فی اول وقتها بقدرها او فی آخره بقدرها او قدر الطهارة و رکعة
منها و قضا میکند روزه را نه نماز را و قضا میکند نماز را که پاک بوده
در اول وقت آن نماز بقدر آن نماز و بعد از آن حیض دید یا پاک شده
از حیض در آخر وقت آن نماز بقدر نماز یا بقدر طهارت و یک رکعت از
آن نماز و ترک کرده آن نماز را بی عذر شرعی ولا یصح اعتکافها ولا
طلاقها الا ما استثنی و یأتی و درست نیست اعتکاف حایض و نه طلاق
حایض مگر آنچه مستثنی شده و خواهد آمد **فصل** فی الاستحاضة
و قد مر بعض احکامها و یجب ان تترک الصلوة ایام حیضها ثم ان
ثقب الدم الکرسف و سال وجب علیها غسل للظهرین و غسل
للعشائین و تجمع بینهما و غسل للصبح این فصل است در بیان
مسایل استحاضه که عبارت است از بیماریی که بعضی از زنان میدانند
که بغیر خون حیض خونی دیگر هم می بینند و بتحقیق گذشت بعضی از
حکمهای استحاضه در حیض و واجب است که ترک کند نماز را در روزهای
حیض خود و بعد از آن پنبه گذارد پس اگر سوراخ کرد خون پنبه را و
روان شد واجب است بر او یک غسل برای ظهر و عصر و یک غسل برای شام

وخفتن جمع میکند میان دو نماز و یک غسل برای نماز صبح و این قسم
را استحاضه کثیره میگویند و ان ثقب و لم یسل فغسل للصبح و وضوء
للباقی و الا فوضوء و اگر سوراخ کند خون پنبه را و روان نشود
پس غسلی برای صبح و وضوئی برای باقی نمازها و این قسم را استحاضه
متوسطه میگویند و اگر سوراخ نکند پنبه را پس وضوئی برای هر نماز
و این قسم را استحاضه قلیله میگویند بدانکه آنچه شیخ سلمه الله ذکر نموده
اند مشهور است میان علماء امامیه اما برای استحاضه متوسطه حدیثی
صحیح ندیده ایم سوای حدیث سماعه و آن این است قال قال المستحاضة
اذا ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل صلوتین و للفجر غسلا و
ان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل کل یوم مرة و الوضوء لکل
صلوة و ان اراد زوجها ان یأتیها فحین تغتسل تغتسل هذا
ان کان دمها عبیطا و ان کانت صفرة فعلیها الوضوء و مثل
این حدیث دیگر روایت کرده است از ابی عبدالله علیه السلام در بیان واجب بودن
غسل جنابت و غسل حیض و غسلهای استحاضه کثیره و غسل استحاضه
متوسطه و غسل نفاس و غسل میت لیکن در این دو حدیث تصریح

نیست

نیست بتخصیص غسل بصبح و همچنین ضعیفهای دیگر دلالت دارند
بر غسل متوسطه بی تصریح و اشکال دیگر اینکه ظاهر این دو حدیث
وضو برای هر نماز است نه برای باقی و لا یحرم وطیها الا فی ایام
حیضها و علیها ان تحتشی و تتحفظ و اذا اغتسلت صلت و لا
یجب غسل آخر حتی ینفذ الدم فتعید الغسل و الکرسف و لا
یحرم علیها ما یحرم علی الحایض و حرام نیست جماع کردن مستحاضه
بر شوهر مگر روزهای حیض او و بر او است اینکه پر کند فرج را از
پنبه و محافظت کند خود را از بیرون آمدن خون و سرایت
کردن آن بلباس و سایر اعضا و وقتی که غسل میکند نماز می
تواند کرد و واجب نیست بر او غسلی دیگر تا وقتی که بیرون آید خون
از فرج پس اعاده میکند غسل را و تبدیل پنبه میکند بنا بر تفصیل
سابق نظر باین معنی که یا استحاضه کثیره یا متوسطه یا قلیله
دارد و بعد از تحقیق هر یک حکم آن را بجا آورد قبل از این شناخته
بعمل خواهد آمد و حرام نیست بر مستحاضه چیزی که حرام است بر
حایض مثل نماز و روزه **فصل** فی النفاس و یجب علیها

الغسل اذا رات الدم ثم انقطع او مضت عشرة فانها اكثره ولا
حد لاقله این فصلیست در بیان احکام نفاس و واجبست غسل بر زنی
که زاید اگر نبیند خون را بعد از زاییدن وقتی که بر طرف شود خون
یا بگذرد ده روز بعد از دیدن خون زیرا که این ده روز اکثر نفاس
است و نیست حدی برای اقل نفاس بلکه یک لحظه و یکروز و ده روز
هم می باشد وترجع الی عادتها او عادة نسائها فی الحیض او
النفاس یعنی ده روز از نفاس داشتن و ترک کردن غسل و عبادت
در این ده روز هرگاه خون منقطع نشود پیش از ده روز و بعد
از تمام شدن ده روز هم حکم زنی است که صاحب عادت باشد بلکه
مبتدئه یا مضطربه باشد و زنهاهم نداشته باشد یا صاحب عادت
نباشد زنهای او اما زنی که عادت داشته باشد در حیض یا نفاس
پیش از زاییدن پس آن زن بر میگردد بسوی عادت خود و اگر
عادت نداشته اما زنهای صاحب اند بر میگردد بسوی
عادت ایشان و بعد عادت خود یا عادت زنهای خود که در حیض
یا در نفاس دارند نفاس رد اند و ممکن است که مراد این باشد که واجب

نیست

نیت غسل تا ده روز بر صاحب عادت هم زیرا که استبرا تا ده روز
جایز است هرگاه بر طرف نشود خون اما اگر از ده روز گذشت
صاحب عادت بعد از وقت عادت تا ده روز هرچه عبادت ترک کرده
از نماز و روزه قضا کند و غیر او بعد از ده روز عبادت خواهد کرد
و قضایی بر او نیست زیرا که تمام ده روز نفاس بود و نفاس است نه
استحاضه وما زاد علیها وعن العشرة استحاضة و خونی که
زیاده باشد از عادت در صاحب عادت خود یا زنهای خود و از
ده روز در غیر صاحب عادت آن خون زیاد استحاضه است وما
تراه قبل الولادة حال الطلق لیس بنفاس بل تجب معه الصلوة
و خونی که می بیند زن پیش از زاییدن در وقت درد زاییدن
نیست آن خون نفاس بلکه واجب است با آن خون نماز و یحرم
علیها ما یحرم علی الحائض و حرام است بر او هرچه حرام است
بر حایض و یجب علیها قضاء الصوم دون الصلوة و واجب است
بر نفسا قضاء روزه نه نماز فصل فی احکام الاموات یجب
توجیه المحتضر الی القبلة بان یجعل وجهه و باطن قدمیه الیها

الیها فصل است در احکام مرده‌ها واجب است کردانیدن روی بیمار در وقت
مردن بسوی قبله باین روش که کردانیده شود روی او و کف پاهای او
بجانب قبله و مداواة المریض مع الخوف بترکها و خدمته مع ضرر ورد
الیها و واجب است دوا کردن بیمار باسم مردن یا زیاد شدن بیماری
که ضرور باشد و اذا مات الحمل دون امه او بالعکس وجب اخراجه
وان مات معا حرم وقتی که بمیرد بچه در شکم و مادر زنده
باشد یا مادر بمیرد و بچه در شکم زنده باشد واجب است بیرون
آوردن بچه و اگر بمیرند هردو حرام است بیرون آوردن بچه بلکه
هردو را دفن کنند و یحرم تعجیل تجهیز المیت مع اشتباه الموت
الی ان یتحقق و حرام است زود دفن کردن میت اگر مردن معلوم
نباشد تا ثابت شود مردن
[redacted]
وحرام است کذاشتن کسی که او را قیلوغه کرده باشند بوجوب بیشتر
از سه روز و غسل المیت واجب غسله بماء السدر ثم غسله
بماء الکافور ثم غسله بماء قراح و ستر عورته و الابتداء بالراس ثم
الجانب الایمن ثم الجانب الایسر و غسل دادن میت واجب است علی
باب

باب سه بعد از آن غسل با آب کافور بعد از آن غسل با آب خالی و واجب است
پوشیدن عورت میت و ابتدا کردن نشستن سر بعد از آن جانب راست
بعد از آن جانب چپ در هر سه غسل و یجب تغسیل من مات فی الماء اذا
اخرج و واجب است شستن کسی که مرده است در آب وقتی که بیرون
آورده شود و یحرم ازالة شیء من شعر المیت و ظفره و حرام
است کرفتن چیزی از موی میت یا ناخن او بلکه سنت است دفن کردن
هرچه از مو و ناخن کرفته باشند در زندگی خود بر خود شن یا نکاه
داشتن بر مردم و یا او در قبر کذاشتن آنچه از مو و ناخن خود دفن
نکرده باشد و اگر بیفتد از میت چیزی در کفنش کذارند و السقط
اذا تم له اربعة اشهر وجب ان یغسل و ان تم له ستة اشهر
فحکمه حکم غیره من الاموات و نیم ماهه وقتی که تمام شود برای
او چهار ماه واجب است غسل دادن و اگر تمام شود برای او شش ماه
پس حکم او حکم مرده‌ها است که بیشتر از شش ماهه باشند و المحرم
اذا مات فهو کغیره الا انه لا یجوز ان یقرب کافورا او طیبا
کسی که احرام بسته باشد وقتی که بمیرد پس او مانند غیر محرم است

در حکمهای میت مکر در کافور و بوی خوش که جایز نیست نزدیک او بردن
بدانکه احادیثی که در وسایل الشیعه در این باب مذکورست بعضی
دلالت میکند بر اینکه بوی خوش نمی باید نزدیک او کرد و بعضی دلالت
میکند بر اینکه بوی خوش غیر از حنوط نمی باید کرد اما کافور مذکورست
در انها پس نهی نزدیک کردن کافور مطلقا مشکلست زیرا که غسل
را هم شاملست پس محمول باید یا تخصیص داد کافور را بالحنوط یا تعمیم
کرد طیب را بکافور و غیر آن و نزدیک کردن را باید داخل کردن در آب
و غیر آن لیکن در این صورت آیا غسل کافور ساقط میشود یا کافور
بی غسل محل تاملست ولا یجب تغسیل الشهید اذا مات فی المعرکه و
لا تکفینه بل یدفن فی ثیابه بدمه و ینزع عنه الفرو و الخف و
العمامه و القلنسوه و المنطقه و السراویل الا ان یکون
اصابه دم و واجب نیست غسل دادن شهید وقتی که بمیرد در
جنگگاه معصوم علیه السلام یا نایب او و نه کفن کردن او بلکه دفن
کرده میشود در جامهای خود با خون خود و کنده میشود از او
پوستین و موزه و مندیل و عرقچین و کمربند و زیر جامه مگر اینکه

رسیده

رسیده باشد باینها خونی که با او دفن میکنند هر چه خون رسیده است و از
او نمیکنند ولا یجوز تغسیل الکافر والناصب و جایز نیست غسل دادن
کافر و ناصبی که از اهل بدعت باشد یا عداوت با شیعه داشته باشد
بسبب شیعه بودن ایشان و ظاهر کند ولا یجوز ان یغسل الرجل الا
رجل او زوجته او ذات محرم وکذا المرءة و جایز نیست اینکه
بشوید مرده را مگر مردی یا زن خود یا زنی که حرام باشد بر او خواستن
او از خویشان مثل خواهر و برادرزاده و مادر و خواهرزاده و دختر
و دختر زاده و پسرزاده و عمه و خاله و همچنین حکم زن هم که نشوید
او را مگر زنی یا شوهر یا یکی از اینها ولا یغسل المیت الا اولی
الناس به او من یأمره و نمی شوید مرده را مگر کسی که بهترین مردم باشد
باو یا کسی که فرماید آن ولی و داشتن میت نیز اگر این حق او است
و واجبست بر او و یجب تکفینه فی ثلثة اثواب لفافتین و قمیص
و واجبست کفن کردن میت در سه جامه دو سرتاسری و یک پیراهن
بدانکه کفن کردن در لنگ و یک سرتاسری و پیراهن میان مجتهدین
و مقلدین مشهورست لیکن در احادیثی که بنظر رسیده غیر مذکورست

بلکه مذکورات آنچه در اینجا مذکورات واما من ساجد بالکافور
وواجبست مالیدن کافور بر پیشانی وکف دستها وسر زانوها وسر
شستهایها ولا یجوز ان یکفن فی حریر محض ولا نجس وجایز نیست که
کفن کرده شود میت در ابریشم محض ونه در نجس ویجب اخراج قیمة
الکفن من اصل المال وکفن المرأة واجب علی زوجها وواجبست
بیرون کردن قیمت کفن از اصل مال میت نه از ثلث آن وکفن زن
واجبست بر شوهر او نه از مال زن ویجب الصلوة علی المیت المسلم
والطفل منه الذی له ست سنین فصاعدا وهی خمس تکبیرات
یتشهد الشهادتین بعد الاولی ویصلی علی النبی وآله بعد الثانیة
ویدعو للمؤمنین بعد الثالثة وللمیت بعد الرابعة ویدعو لها
تیسر ویجزی فی صلوة جنازة المخالف اربع ویدعو علیه بعدها
ویجب ان یکون راس المیت الی یمین الامام وواجبست نماز بر میت
مسلمان وبر طفل مسلمان که شش ساله یا بیشتر باشد ونماز پنج
تکبیرات شهادتین را میگوید بعد از تکبیر اول وصلوة میفرستد
بر نبی وآل نبی بعد از تکبیر دوم ودعا میکند برای مؤمنان بعد از
تکبیر

تکبیر سیم ودعا میکند برای میت بعد از تکبیر چهارم ودعا میکند بر هر
داند و بر زبان آورد وبعد از تکبیر پنجم که بان نماز تمام میشود بس
است ودر نماز جنازه مخالف چهار تکبیر و پنجمی در کار نیست وواجبست
بودن سر میت بسوی دست راست امام در وقت نماز ولا یجب فیه الطهارة
ولا القراءة ولا الرکوع ولا السجود ولا التسلیم وواجب نیست در
نماز میت وضو وغسل وتیمم اما طهارت وجایز نیست قرائة ورکوع و
سجود وسلام دادن در این نماز بلکه بدعتست ولا یجوز ان یؤخر
عن یصلی علیها الا اولی الناس بها او من یأمره وجایز نیست که پیش
نماز شود در نماز جنازه کسی بغیر از ولی میت یا کسی که او رخصت
دهد وبعض باید ولی که تو پیشنماز کن بر آنکه میان مردم مشهور شده
است که هر گاه جنازه را دیدند فی الحال پیشنماز میشوند ونماز میکنند
پیش از آنکه ولی رخصت بگیرند یا ولی بگوید بکسی که تو نماز کن بر این میت و
میگویند که همین که الحال آوردند این رخصت نمازست واین بدعت وغلط
است بلکه ولی می باید بکسی بگوید که تو نماز بکن که گاه باشد که خود بکند یا
بکسی دیگر نیز باید بلکه گاه میشود که بر یکی کفر ثابت وارد می آید که نماز

کند این مرد بی رخصت آمده است و نماز کرده و ولی راضی نیست این
بدعتست زیرا که در حدیثست که این حق ولی است حتی اگر از بعضی
احادیث اصحاب عصمت سلام الله علیهم لعجم مستفاد می شود که هر گاه
امام معصوم حاضر شود بجنازه ولی جنازه باید که رخصت دهد
معصوم را که نماز کند بر جنازه و اگر ولی رخصت نه دهد این معصوم
را که معصوم بی رخصت ولی پیشنماز شود در نماز این جنازه آن معصوم
ظالم است و غصب کرده است حق ولی آن جنازه را که نماز کردن بر آن
جنازه بی رخصت ولی و این بدعت بسیار مشهور است تا اینکه بعضی می دانند
که رخصت ولی در کار است چه جای اینکه واجب و لازم دانند والرفع
اولی من کل احد و یجب کونها بعد التکفین قبل الدفن و شوهر
بهتر است از هر کس برای نماز بر زن و واجبست بودن نماز جنازه
بعد از کفن کردن و پیش از دفن کردن و یجب الصلوة علی کل
میت مسلم او فی حکمه و واجبست نماز جنازه بر هر مرده مسلمانی یا
کسی که در حکم مسلمان باشد مانند پسر یا غلام یا کنیز نابالغ او که
ایشان اگرچه مسلمان نیستند اما در حکم مسلمانند و یجب دفنه بعد الصلوة

و دوجب

و واجبست در قبر کردن میت بعد از نماز و یحرم دفن الکافر الا الذمیة
الحامل من مسلم فان اشتبه وجب دفن کیس الذکر و حرام است دفن
کردن کافر مگر که زن کافره یهود یا نصاری باشد و از مسلمانی بچه در
شکم داشته باشد در این صورت دفن کردن آن زن حرام نخواهد
بود بل اگر ندانند که میت مسلمانست یا کافر واجبست دفن کردن
میتی که ذکر او کوچک باشد و یجب وضع من مات فی البحر بعد
الیأس فی خابیة و ثقلها و ربط رأسها و تثقیله و ارساله فی الماء و واجب
است دفن کردن کسی که بمیرد در دریا و نتوانند بکنار آمد که بکنار زود
خمی و سر خم را بستن یا سنگین کردن و انداختن آن در آب
یحرم نبش القبور و الجنایة علی المیت المسلم بجرح و غیره
و حرام است شکافتن قبر را خواه برای اینکه میت دیگر در آن قبر کنند
و خواه برای اینکه میت دیگر را از آن قبر بجای دیگر برند و خواه غیر اینها
و هر چند بسیار سال گذشته باشد از دفن او و نمانده باشد از او استخوان
زیرا که در حدیثست که هر که قبر را شکافد مسلمان نیست بل آنچه متعارف
شده که میتی را بعد از دفن بیرون می آرند و بجای دیگر می برند یا

از سی سال قبر را می شکافند و میت دیگر را در آن قبر میگذارند و سند
این عمل و نص این حکم از کتب احادیث معموله معتمده که بالفعل در میان
ظاهر نمیشود و شیخ شکر الله سعیه الجمیل با آن تتبع و بذل جهد که در باب
منصوصات مسایل بعمل آورده و مجموع آنها را در کتاب وسایل جمع
آورده چیزی که دلالت کند بر مدعای ایشان ذکر نکرده و بر آن
کسی که این حکم کرده احتمال میتوان کرد که نصی دیده لیکن آن نص
از میان رفته و الحال در میان نباشد اما آن سندها و امثال آن که نص
ندیده ایم نمیشود و جمعی که بی پروا و لجوج باشند این قسم چیزها را سند عمل
خود میسازند بلکه فتوی هم میدهند و حرام است نبش کردن میت
یا عضوی از اعضای میت بیرون بلکه هر بی عزتی که در زندگی او
حرام بود بعد از مردن او حرام است نسبت باو و یجب توجیه المیت
فی قبره الی القبلة بان یجعل علی جانبه الایمن و وجهه الیها والرضا
بالقضاء ولا یجوز الجزع وعدم الرضا و واجب است که میت را در قبر رو
بقبله بگذارند باین روش که او را بر جانب راست بخوابانند و روی او را
قبله کنند و واجب است راضی شدن بقضای خدا و جایز نیست بی تابی کردن

وراضی

و راضی نبودن و یجب حداد الحرة علی زوجها حتی تنقضی عدتها
ولا یجوز لغیرها اکثر من ثلثة و واجب است بر زن آزاد ترک آرایش
کردن از وقتی که شوهرش مرده باشد تا وقتی که تمام شود عده او
که چهار ماه و ده روز است هر چند دخول نکرده باشد و هر چند کوچک
باشد زن یا مرده یا حر و هر چند حامله بوده و وضع حمل هم شده باشد
اما اگر در این مدت تن آلوده باشد صبر کند تا را شستن و بعد از آن
از عده بیرون برود و جایز نیست که ترک زینت برای غیر زن آزاد بیشتر
از سه روز **فصل** فی غسل المس و غیره یجب الغسل بمس الآدمی بعد
برده بالموت وقبل غسله وبمس قطعة قطعت منه فیها عظم
این فصل ایست در بیان احکام غسل مس میت و غیر آن واجب است بر کسی که بدن زنده
ببدن میت رسیده باشد بعد از خنک شدن میت بسبب مردن و
پیش از غسل دادن میت و نیز واجب میشود غسل مس میت بر کسی که بدنش
بپارچه که بریده شده باشد از آدمی که در آن پارچه استخوان باشد ولا
یجب بالمس فی غیر ذلک و واجب نمیشود غسل بسبب رسانیدن بدن خود
ببدن میت در غیر این دو صورت و لا بمس میتة غیر الآدمی ولا ما تحله

الحیوة منه و واجب نمی شود بمس کردن مرده غیر آدمی و نه بمس کردن جزوی
که حیوة نداشته باشد از آدمی در زندگی او مثل ناخن و استخوان و موی
غسل المس کغسل الجنابة وغسل مس میت مانند غسل جنابت است وروی
ان غسل الجمعه وغسل المولود وغسل الاحرام وغسل یوم عرفه و
غسل الزیارة وغسل دخول البیت وغسل المباهله وغسل الاستسقا
وغسل من قصد الی مصلوب وراه وغسل المرأة من طیبها لغیر
زوجها کلها واجبة وحمل علی الاستحباب المؤکد ودر روایت کرده شده
است که غسل روز جمعه وغسل فرزندی که متولد شده وغسل احرام و
غسل روز عرفه وغسل زیارت وغسل داخل شدن خانه کعبه وغسل
نفرین کردن دو طایفه که مختلف باشند در دین بر یکدیگر وغسل طلب
باران وغسل کسی که میرود بقصد دیدن مصلوب و او دیده باشد
وغسل زن از بوی خوش که مالیده باشد برای غیر شوهر خود همه این
غسلها واجب است وحمل کرده شده است بر استحباب مؤکد یعنی علما گفته
اند که این غسلها واجب میشود باعتبار مضمون احادیث مذکوره **فصل** ۲
یجب طلب الماء ان امکن غلوة سهم فی الحزنة وسهمین فی السهلة فی التیمم

ولا

الق

ولا یجب الطلب مع الخوف این فصل است در احکام تیمم واجب است طلبیدن
آب اگر ممکن باشد طلبیدن آن تا یک تیر پرتاب در زمین درشت و بیابان
و دو تیر پرتاب در زمین ناهموار و واجب نیست طلبیدن آب با بیم مال یا
جان واذا فقد الماء او تعذر استعماله جاز التیمم بالتراب و
اجزاء الارض حتی الغبار مع الضرورة دون المعادن وما لیس من
اجزاء الارض ووقتی که نیابد آب را یا دشوار باشد استعمال آب جایز است
استعمال آب تیمم کردن بخاک و اجزاء زمین مثل سنگ و گچ و تعدی تا
اینکه بغبار هم با ضرورت نه بمعدنها مثل شنجرف و زرنیخ و نیل و
لاجورد و سرمه و نه بچیزی که نباشد از اجزاء زمین مثل چوب و خاکستر
و خوردنی و پوشیدنی ویجب فیه النیة فی اوله ووضع الیدین
علی الارض مرة للوجه واخری للیدین مطلقا ویجب مسح الجبهة
وظاهر الکفین من الزند و واجب است در تیمم قصد تیمم کردن در اول
تیمم وگذاشتن دو دست بر زمین یکبار برای رو و بار دیگر برای دو دست
خواه تیمم بدل وضو باشد وخواه بدل غسل و واجب است دست مالیدن
بر پیشانی و بر پشت دو دست از بند دست تا سر انگشتان ویجب الغسل

علی من تعمد الجنابة وانزعاجها من الظهر دون المحتلم وواجبست غسل
بر کسی که خود را جنب کرده باشد واکرچه بی شهوت آنرا از کشیدن وواجب
نیست غسل بر محتلم با ترس آنان ویجب الترتیب فی نزع الحایل کالخاتم
وواجبست ترتیب در تیمم باین طریق که اول دستها را بر زمین زند وبر
پیشانی بمالد وبعد از آن دستها را بار دیکر بر زمین زند وشکم دست چپ
را بر پشت دست راست وشکم دست راست را بر پشت دست چپ بمالد وواجبست
کندن چیزی که مانع باشد موضع تیمم را مثل انکشتری وینقض التمکن من
استعمال الماء وکل ناقض الوضوء ومیشکند تیمم را قادر شدن بر
استعمال آب وهم چنین می شکند تیمم را هر شکننده وضو پس اکر تیمم بدل
از وضو بوده وضو بما ند واکر بدل از غسل بوده غسل کند واکر بعد
از قدرت یافتن بر استعمال آن بر طرف شده باز دیکر می باید تیمم
کرد برای نماز ومن وجد الماء بعد ما دخل فی الصلوة ولما یرکع انصرف
وکسی که بیابد آب را بعد از داخل شدن در نماز وهنوز رکوع نکرده
برمیکردد وطهارت میکند واز سر میکیرد نماز را واکر رکوع کرده باشد
بر نمیکردد ویجب تاخیر التیمم الی آخر الوقت ان کان العذر یرجی الزوال

والاولی

والاولی التاخیر علی کل حال وواجبست بر او تاخیر تیمم بسوی آخر
وقت اکر اینکه بر طرف شدن تیمم سبب داشته باشد وبهتر اینست که
تا آخر وقت تیمم نکند هر چند امید بر طرف شدن هم نداشته باشد
ویجب شراء الماء للطهارة ان امکن ولو کثر الثمن وواجبست
خریدن آب برای طهارت اکر ممکن باشد خریدن واکرچه بسیار باشد
قیمت آب حتی صد هزار درهم باشد ویجب تیمم الجنب والحایض
للخروج عن المسجدین ولا یجب لکل صلوة تیمم وواجبست تیمم بر جنب
وحایض برای بیرون آمدن از مسجد مکه ومدینه وواجب نیست برای
هر نمازی تیممی بلکه بیک تیمم نماز بسیار میتوان کرد **فصل** فی
النجاسات والاوانی والجلود یجب غسل بول الرضیع عن الثوب و
البدن مرة للصلوة ونحوها وبول غیره مرتین والعصر فیهما الا
فصل ایست در احکام نجاستها وظرفها وپوستها وواجبست شستن
بول پسر شیر خواره از جامه وبدن یکبار برای نماز وما نند نماز
وبول غیر پسر شیر خواره دوبار وفشردن در دوبار وفشردن بیان
دوبار ویعفی عن نجاسة ثوب المربیة للولد اذا لم یکن لها غیره

لكن يجب عليها غسله كل يوم مرة و بخشيده شده است از نجاست جامه
زنی که تربیت میکند فرزند را وقتی که نباشد او را جامه دیگر و لیکن
واجب است که بشوید آن جامه را هر روز یکمرتبه و اذا علم موضع النجاسة
وجب غسله وان اشتبه وجب غسل موضع الاشتباه وقتی که دانسته
میشود بیقین جای نجاست واجب است شستن آن و اگر مشتبه باشد
جای نجاست با جای دیگر واجب است شستن جاهای اشتباه والبول
والغایط من الانسان ومن کل حیوان غیر ماکول اللحم له نفس
سائلة نجس بول وغایط از آدمی و از هر حیوانی که گوشت او خوردنی
نباشد و او را خون جهنده باشد نجس است وکذا الخمر والنبیذ و
الفقاع والمسکر والکلب والکافر والخنزیر والدم من کل حیوان
له نفس سائلة والمنی منه والمیتة منه سوی ما لا تحله الحیوة
منها والمسلم بعد تغسیله و هم چنین نجس است شراب و نبیذ که از
خرما می سازند و بوزه که از جو می سازند و هر چه مست کننده است
و سگ و کافر و خوک و خون از هر حیوانی که او را خون جهنده باشد
و منی او و میته او مگر آنچه حیوة نداشته از آن میته در زندگی او
هم

هم مثل مو و ناخن و استخوان و دندان مگر مسلمان که بعد از شستن
او این قسم از میته پاک کند ویجب ازالة النجاسة قلیلها وکثیرها
للصلوة ونحوها و واجب است برطرف کردن نجاست اندک و بسیار
برای نماز و مانند نماز ویعفی عن الدم الذی دون الدرهم
الا دم الحیض ودم الغیر و عفو کرده شده است از خونی که کمتر
از درهم باشد مگر خون حیض و خون غیر که خون حیض هر چند
کمتر از درهم باشد معاف نیست و هم چنین خون غیر مصلی بد آنکه
معتقد بعضی از مجتهدین و مقلدین ایشان این است که خون
معاف نیست هر چند کمتر از درهم باشد خون حیض و استحاضه و
نفاس و سگ و خوک و کافر و میته و غیر این خونها معاف است
هر چند که خون غیر مصلی هم باشد و از احادیث فهمیده می شود
که خون حیض و خون غیر معاف نیست و پس باید که خون استحاضه
و نفاس از خودش باشد می باید معاف باشد و اگر از غیر باشد نمی
باید هیچ خون معاف نباشد چه جای استحاضه و نفاس پس بیرون
کردن شش خون که غیر حیض است بی فایده است و داخل کردن غیر

هفت خون بیوجهست وعن دم الجروح والقروح الی ان تبرا وعن
کل نجاسة تعذرت ازالتها ونجاسة ما لا یتم الصلوة فیه کالتکه
والقلنسوة وعفو کرده شده است از خون زخمها ودنبلها تا نیست
به شدن آنها واز هر نجاستی که ممکن نباشد پاک کردن آنها واز
نجاست چیزی که بپوشد عورتین را مثل بند تنبان وکلاه ولا یجوز
الصلوة فی مکان النجس اذا کانت تتعدی والا جاز وجایز نیست
نماز در جای نجس وقتی که باشد آن نجاست تعدی کننده واگر نباشد
سرایت کننده جایز است ویجب الاعادة والقضاء علی من صلی عالما
عالما بالنجاسة وواجب اعاده نماز در وقت وقضاء نماز بعد از
وقت بر کسی که نماز گذارده با علم بنجاست بدن یا جامه خود وحال آنکه
فراموش نکرده بود نجاست را والاعادة فی الوقت علی الناسی وواجب
است اعاده نماز در وقت نماز نه بعد از وقت بر کسی که فراموش
کرده نجاست را در نماز ویجب طرح الثوب النجس ان علم فی اثنائها
وواجب است انداختن جامه نجس که بداند نجاست را در اثنای نماز نه
بعد تمام ولا یجوز استعمال الجلد الا ما کان ذکیا غیر نجس العین

جائز

جائز نیست استعمال پوست مگر آنکه باشد ذبح کرده ونباشد نجس العین
ولا یحکم بنجاسة الا بعد العلم بحصولها وحکم کرده نمیشود بنجاستی
مگر بعد از یقین کردن بحاصل شدن آن نجاست ویغسل الاناء من الخمر
ثلثا ومن الخنزیر والفارة سبعا ومن ولوغ الکلب مرة بالتراب
ثم بالماء وشسته میشود ظرف از شراب سه مرتبه واز خوک وموش مرده هفت
مرتبه واز لیسیدن سگ یک بار یک مرتبه بخاک وبعد از آن بآب ومن لم یکن
معه الا ثوبان احدهما نجس واشتبه وجب ان یصلی الصلوة فی کل
واحد مرة وکسی که نباشد با او مگر دو جامه که یکی از آن دو نجس است و
نمیداند که کدام است واجب است که در هر یکی از این دو جامه یک نماز بکند
ولا یجوز استعمال اوانی الذهب والفضة ویکره المفضض جایز نیست
استعمال ظرفهای طلا ونقره ومکروه است استعمال طلاکوب ونقره کوب

کتاب الصلوة این کتاب در بیان اقسام وافعال واحکام نماز است
والواجب منها الصلوة الخمس والجمعة والعیدان والآیات والطواف
والاموات وما وجب بنذر وعهد ویمین او تحمل عن الغیر وواجب
از جمله نمازها نمازهای پنجگانه است وآن نماز ظهر وعصر وشام وخفتن وصبح

که در هر شبانه روزی واجبست غیر روز جمعه و نماز جمعه بجای
نماز ظهر بوده و دو رکعت است در روز جمعه بشرط جماعت که عبارتست از
شرکت کسی با پیش نماز و پیش نماز عادل که تواند دو خطبه را بخواند و ترسی از
مخالفین نباشد و نماز عید قربان و عید رمضان و نماز کسوف آفتاب
و ماه و زلزله و بادها و غیر آنها و نماز طواف واجب و نمازی که بر میت
کرده میشود و نمازی که واجب میشود بنذر یا بعهد یا بقسم خوردن یا بنیابت
از جانب دیگری یا باین معنی که از دیگری قضا شده نمازی و تو بگردن گرفته
میگیری آن نماز را یا به تبرع یا با اجاره یا بمردن پدر تو و تو پسر بزرگتر
باشی ولا یجب علی الطفل ولا المجنون ولا الحائض ولا النفساء و واجب
نیست نماز بر نابالغ و بر دیوانه و بر حائض و بر نفسا ویحرم الاستخفاف
بالصلوة الواجبه والتهاون بها وتضییعها وترکها و حرامست
سبک شمردن نماز واجب و بی اعتنائی کردن بنماز و ضایع کردن بدرست
نکردن افعال نماز و هم چنین حرامست ترک نماز ویکفر من ترکها
منکرا لوجوبها او مستخفا بها و کافر میشود کسی که ترک کند نماز را
در حالتی که واجب نداند نماز را و یا سبک کند از کردن نماز والصلوة

الواجبه

الواجبه سبع عشرة رکعة فی الحضر الظهر اربع والعصر اربع والمغرب
ثلاث والعشاء اربع والصبح رکعتان و نماز واجب هفده رکعت
است در حضر نماز پیشین چهار رکعت در غیر روز جمعه و نماز عصر
چهار رکعت و نماز شام سه رکعت و نماز خفتن چهار رکعت و نماز
صبح دو رکعت وتستحب النوافل فللظهر ثمان وللعصر ثمان قبلهما
وللمغرب اربع وللعشاء رکعتان بعدهما وصلوة اللیل احدی عشرة
بعد انتصافه وللصبح رکعتان قبله وسنت است بجا آوردن نافلهای
یومیه پس برای ظهر هشت رکعت و برای عصر هشت رکعت پیش از
فریضه ظهر و عصر و برای مغرب چهار رکعت و برای عشا
دو رکعت بعد از فریضه مغرب و عشا و نماز شب یازده رکعت است و
برای صبح دو رکعت پیش از فریضه ولکل رکعتین من النوافل
تشهد وتسلیم الا ما استثنی والوتر بانفراده و برای هر دو رکعت
از نمازهای سنتی تشهدی و سلامی هست مگر انچه مستثنی است و
برای نماز وتر تنها تشهدی و تسلیمی هست که در رکعت آخر است و
لا ینبغی ترک النوافل و سزاوار نیست ترک نوافل و تضییع کر

رباعیة فی السفر رکعتان وصلوة الضحی برکعة وکم می شود از
هر نماز چهار رکعتی در سفر دو رکعت و نماز چاشت یک رکعت است **فصل**
فی المواقیت ویجب المحافظة علیها فلا یجوز تقدیم صلوة واجبة
علی وقتها ولا تاخیرها عنه عمدا او ولا افضل الا ما استثنی
این فصل در بیان وقتهای نمازهاست و واجب است نگهداری وقتهای
نماز پس جایز نیست گذاردن نماز واجب پیش از وقت آن و نه واپس
انداختن از وقت و اول وقت بهتر است مگر آنچه مستثنی است که نماز
شام در عرفات و در مزدلفه یا کسی که تنگی و جای نفس یا انتظار رفقا
و نماز ظهر در گرما و نماز کسی که انتظار جماعت میکشد یا تیمم
نماز میکند مطلقا وغیرها ووقت الظهر من زوال الشمس الی
غروبها وتختص الاولی من اوله بمقدار ادائها والاخری من
آخره بذلک و نماز ظهر و عصر میکند از زوال آفتاب تا غروب
آفتاب و مخصوص است نماز ظهر از اول زوال باندازه که گذارده
شود در آن و نماز عصر از آخر وقت بمثل آن و میان این دو وقت
مشترک است میان این دو نماز ووقت المغرب والعشاء من ذهاب الحمرة

المشرقیة

المشرقیة الی نصف اللیل والاختصاص کالظهرین ووقت نماز شام و خفتن
از وقت بر طرف شدن سرخی مشرق است تا نصف شب و باید گذاردن
نماز شام از اول وقت و گذاردن نماز خفتن از آخر وقت مخصوص شام
وما بین مشترکست ووقت الصبح من طلوع الصبح الی طلوع الشمس و وقت
نماز صبح از طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب ویعلم الزوال
بظهور الظل فی جانب المشرق ومیل الشمس الی الحاجب الایمن لمن استقبل
الجنوب ان کان سمت رأسه شمالیا عن مدار الشمس وان کان جنوبیا
فبالعکس و دانسته میشود زوال آفتاب بظاهر شدن سایه در طرف
مشرق و بمیل کردن آفتاب بسوی ابروی راست کسی که رو بجانب جنوب
میکند اگر او در طرف شمال باشد نسبت بدایره که آفتاب حرکت میکند
بر آن دایره و اگر در طرف جنوب باشد پس اگر رو بشمال بکند و آفتاب
بسوی ابروی چپ او میل کند زوال شده است **تتمه** در نصف نیست
که چوبی بر زمین نصب کن وقتی که شروع کند سایه آن در دراز شدن
بعد از کوتاه شدن آن وقت زوال است و هم آن وقتی که حرفهما
از پی هم بخوانند و جواب یکدیگر بگویند آن وقت زوال است وتبطل الصلوة

عمدا قبل دخول الوقت ولا يجوز تاخير المغرب عن اول وقتها طلبا
لفضلها ويكره تقديم العشا على ذهاب الحمرة المغربية ومن نام عنها الى
نصف الليل قضى وكفر بصوم ذلك اليوم باطل ميشود نمازى كه كذارده
شود دانسته پيش از داخل شدن وقت آن نماز وجايز نيست تاخير انداختن
نماز شام از اول وقت آن نماز كه عبارتست از برطرف شدن سرخى مشرق
براى اينكه دير تر ثواب كمتر است ومكروه هست كذاردن نماز خفتن
پيش از برطرف شدن سرخى مغرب وكسى كه بخوابد و نماز خفتن نكذارد در
تا نصف شب قضا كند وكفاره بدهد بروزه داشتن آن روز ومن صلى
ظانا ثم دخل اتم صلوته واجزاته كسى كه كمان داشته باشد كه وقت
نماز داخل شده وشروع كند در نماز ودر اثناى نماز وقت داخل شود
تمام كند نماز را ودرست است آن نماز ويجب العلم بدخول الوقت
ويجوز العمل بقول الثقة العارف واذانه واجبست يقين داشتن
بداخل شدن وقت وجايز است عمل كردن در دانستن وقت بگفته معتمد
وقت شناس وباذان او ومن شك فى انه صلى ام لا وجب عليه ان
يصلى ان كان الوقت باقيا والا فلا وكسى كه شك كند كه نماز كرده يا نه

واجبست

واجبست بر او نماز كذاردن اكر وقت آن نماز باقى باشد واكر نه نه
ويجب الترتيب بين الفرايض اداء وقضاء والعدول الى السابقة
ان ذكرها فى الاثناء وواجبست ترتيب ميان نمازهاى واجبى
خواه ادا باشد وخواه قضا واكر كسى شروع كند در نمازى كه
آخر بايد كرد پيش از نمازى كه اول بايد كرد واجبست بر او كه قصد
كند نماز اول را اكر بخاطرش برسد در اثناى نماز كذاردن سابقه

فصل فى القبلة وهى الكعبة مع القرب وجهتها مع البعد اين
فصل ايست در بيان قبله وآن كعبه است با نزديكى وجهت كعبه با دورى
ويجب تحصيل العلم بها ومع تعذره يكفى الظن ببعض العلامات
كالجدى ونحوه وواجبست بهم رسانيدن علم بكعبه ووقتى كه ممكن
نباشد علم برسد كمان كه بهم رسد ببعضى از نشانها مثل جدى و
مانند جدى بدانكه جدى عبارتست از ستاره كه نزد قطب شمالى ميباشد
هميشه در انجا حركت نميكند و فرقدان نزديكست بان ويجب الصلوة
الى اربع جهات مع الاشتباه بغير ترجيح ان امكن واجبست كه نماز
كذارد بسوى چهار جانب هركاه معلوم نباشد طرف قبله وهيچ طرف را

ترجیح نتوان نهاد اگر ممکن باشد وتبطل الصلوة لغیر القبلة عمدا او
ویجب الاعادة مطلقا وفی الوقت علی الظان ویغتفر الانحراف
الیسیر سهوا باطل میشود نماز اگر گذارده شود بغیر قبله دانسته و
واجب میشود اعاده نماز در وقت ودر خارج وقت بر کسی که گمان
قبله داشته وتخیل شد انکه آن قبله بجانب دیگر بود در نماز
بفراموشی ویجوز الی غیر القبلة فی الضرورة کراکب الدابة والسفینة و
جایز است نماز بغیر سوی قبله در وقت ضرورت مثل سوار چارپا وکشتی
پیاده ویجوز علی ما هو اعلی من الکعبة واسفل منها مع استقبال
جهتها جایز است نماز بر چیزی که آن بلندتر باشد از کعبه مثل کوه ابو
قبیس وبر پست تر از کعبه هم هرگاه رو بجانب کعبه باشد **فصل**
فی لباس المصلی این فصلی است در بیان پوشش نمازگزار و احکام
آن لا تجوز الصلوة فی جلد المیتة وان دبغ ولا فی جلد غیر
الماکول ولا صوفه ولا شعره ولا وبره وان ذکی الا الخز والسنجاب
وفی التقیة والضرورة ویجوز لبسه فی غیر الصلوة الا الکلب و
الخنزیر جایز نیست نماز در پوست مرده هرچند دباغی کرده شده
باشد

باشد ونه در پوست حیوانی که گوشت او حلال نیست ونه در پشم آن حیوان
ونه در موی او ونه در کرک او هرچند که ذبح کرده باشد مگر خز وسنجاب
که نماز در ان جایز است ونیز جایز است نماز در ان در وقت تقیه ودر وقت
ضرورت وجایز است پوشیدن آن پوست غیر ماکول ذبح کرده شده در غیر نماز
مگر سگ وخوک که نجس العین است وبذبح کردن پاک نمیشود ولا فی الخز
المغشوش بوبر الارانب والثعالب ولا فی الحریر المحض للرجال جایز
نیست نماز در خزی که آمیخته شده باشد بکرک خرگوشها وروباهها و
نه در ابریشم تنها برای مردان بغیر ضرورت ویحرم لبسه فی غیر الصلوة
للرجال خاصة الا فی الحرب والضرورة حرام است پوشیدن ابریشم محض
در غیر نماز هم بمردان تنها نه بر زنان مگر در وقت جنگ وضرورت که برای
مردم جایز است ولا ینبغی الصلوة فی ثوب یعلو بوبر غیر الماکول
سزاوار نیست نماز در جامه که چسبیده شده باشد بآن جامه کرک حیوانی که غیر ماکول
اللحم باشد ولا یجوز الصلوة فی ثوب مغصوب ولا فی ثوب رقیق لا یستر
العورة الا مع غیره وجایز نیست نماز در جامه که ملک مصلی نباشد و مالک
جامه راضی نباشد ونه در جامه که تنک باشد ونپوشاند عورت را مگر با

جامه دیگر ولا یصلی الرجل معقوص الشعر فان فعل اعاد وجایز نیست
مرد را که نماز گذارد در حالتی که جمع کرده باشد موی سر را و گره زده باشد
آنرا در میان سر قفای پس اگر بکند دوباره میکند نماز را ویجب ستر المرأة
بدنها والرجل عورته فی الصلوة ولو بالحشیش ونحوه فان لم یجد صلی
عریانا ولیؤخر صلوته الی آخر الوقت مع رجاء حصولها ساترا وواجبست
پوشیدن زن بدن خود را و مرد عورت خود را در نماز اگرچه بعلف و
مانند آن باشد پس اگر نیابد ساتر را نماز میکند او برهنه و باید که پس
اندازد نماز خود را بسوی آخر وقت نماز با امید بهم رسیدن پوشنده
عورتین ویجوز الصلوة فیما یشتری من سوق المسلمین من الجلود و
الثیاب الا ان یعلم انه میتة او نجس وفیما لا تحله الحیوة من
الماکول ولو میتة وفی ثوب یعلق به شعر الانسان جایزاست نماز
در چیزی که خریده شود از بازار مسلمانان از قسم پوستها و جامها
مگر وقتی که دانسته شود بیقین که آن چیز مرده است یا
نجس وجایزاست نماز در چیزی که حلول نکرده باشد آنرا [illegible] روح یعنی مثل
مو و پشم و ناخن و استخوان باشد از حیوانی که خوردنی است هر چند که خود
مرده

مرده هم باشد و در جامه که چسبیده باشد بآن جامه موی آدمی نیز نماز جایزاست
خواه آن موی نمازگذارنده باشد وخواه از غیر او بدانکه در حدیث
است که دلالت میکند بر جایز بودن نماز در جامه که چسبیده باشد بآن
جامه مو یا ناخن آدمی وحدیث منع ندیدیم ویستحب التجمل واظهار النعم
سنت است خود را آراستن وظاهر کردن نعمت پیش مردم بخوردن و
پوشیدن و وسعت دادن عیال ویجب ستر العورة مع وجود ناظر
محترم ولو فی غیر الصلوة واجبست پوشیدن عورت از کسی که حرامست
دیدن او عورت او را واگرچه در غیر نماز باشد ولا ینبغی لبس ثوب شهرة
ولا ان یکون ابدا متشهرا ولا اسبال الازار بحیث یتجاوز الکعبین سزاوار
نیست پوشیدن جامه که انگشت نما کند پوشنده و نه سوار شدن چارپایی
که انگشت نما کند سوار را یعنی مناسب نباشد و نه سر دادن لنگ بحیثیتی
که بگذرد از کلهای پا و بر زمین کشیده شود ویحرم الاختیال والتبختر حرامست
خرامیدن و تاب دادن و پهلوها جنبانیدن از روی تکبر ویجب کسوة المؤمن
عند ضرورته علی من قدر علی ذلک واجبست جامه دادن بمؤمن در عین
ضرورت مؤمن بر کسی که تواند داد فصل فی مکان المصلی لا یجوز

الصلوة فی مکان المغصوب اختیارا فان اذن المالک او علم رضاه
جاز ولا فی الطین والماء الا فی الضرورة ولا فی الثلج مع عدم
تمکن الجبهه وکذا الثلج ولا فی مکان نجس تتعدی نجاسته این
فصلیست در احکام بیان جای نماز کذارده جایز نیست نماز در جای
که غصب کرده شده باشد وقتی که جای دیکر ممکن باشد پس اکر رخصت
دهد یا ممکن باشد ودانسته شود راضی بودن مالک جایز است نماز وجایز
نیست نماز در کل وآب مکر در ضرورت وجایز نیست نماز در برف زانرو که
که پیشانی فرو میرفته باشد وقرار نکیرد وهم چنین است برف هم وجایز نیست
نماز در جایی که نجس باشد وقتی که سرایت کند نجاست آن بجامه وبدن مصلی
ولا یجوز السجود بالجبهة الا علی الارض او نباتها غیر ماکول ولا ملبوس
الا فی الضرورة او التقیة ولا بأس بالقرطاس ولو مکتوبا جایز نیست
سجده بپیشانی مکر بر زمین یا آنچه از زمین میروید وخوردنی وپوشیدنی
نباشد مکر در وقت ضرورت یا تقیه وبیمی نیست سجده کردن بر کاغذ
اکرچه نوشته شده باشد ولا یجوز ادخال النجاسة المسجد ولا
اخراج التراب والحصی المفروش فیه فان فعل رده الیه او الی مسجد
ولا منع

ولا منع احد من مکان سبق الیه منه جایز نیست داخل کردن نجاستی که
سرایت کند باشد در مسجد وجایز نیست بیرون آوردن خاک وسنکریزه
که فرش کرده شده باشد در مسجد پس اکر بیرون آورده باشد از مسجد
بر کرداند بسوی آن مسجد یا مسجدی دیکر وجایز نیست منع کردن شخصی
از جایی که پیشی کرفته است بسوی آنجا بر آن شخص ویجب تعظیم المساجد
واجبست عزت داشتن مسجدها ولا یجوز نقش البیوت بالصور و
التماثیل ذوات الارواح ولا اللعب بها ولا البناء ریاء وسمعة
ولا اذی الجار جایز نیست نقش کردن خانها بصورتها وتمثالهای صاحب روحی
که روح دارند وجایز نیست بازی کردن بصورتها وجایز نیست خانه ساختن
برای دیدن مردم یا شنیدن مردم نه از برای خدا جل شانه وجایز نیست
آزار دادن همسایها **فصل** لا یجوز الاذان والاقامة لغیر
الصلوة الخمس اداء وقضاء وجایز نیست اذان واقامت برای غیر نماز
پنج کانه ادا باشد یا قضا ولا ینبغی ترکهما منهما خصوصا الاقامة
ولا الکلام بعدها الا فی تقدیم امام سزاوار نیست ترک کردن اذان
واقامه در نمازهای پنجکانه خواه ادا باشد وخواه قضا خاصه اقامت

که دادن تاکید بسیار است و سزاوار نیست حرف زدن بعد از اقامت
مگر در باب پیدا شدن پیشنماز ولا یجوز ان یقال فی احدهما
الصلوة خیر من النوم و جایز نیست که گفته شود در اذان یا اقامت
الصلوة خیر من النوم بواسطه اینکه خدا و رسول او امر بدین نفرموده
اند پس بدعت خواهد بود **فصل** فی القیام وهو واجب فی الفریضة
الا فی الضرورة فان عجز جلس فان عجز اضطجع علی الایمن ثم
الایسر ثم استلقی و اومأ برفع ما یسجد علیه ان امکن این فصل
ایست در بیان احکام ایستادن پس واجب است در نماز فریضه واجب
مگر در وقت ضرورت پس اگر نتواند ایستاد بنشیند پس اگر نتواند نشست
بر پهلوی راست بخوابد بعد از آن بر پهلوی چپ بعد از آن بر پشت و اشاره
کند برای رکوع و سجود اگر ممکن باشد بردارد چیزی را که سجده کرده میشود
بر آن یا بمعنی که جای سجده را بلند کرده اند تا گذاشتن پیشانی بر آن
آسان باشد و یجب الانتصاب والاستقلال والاستقرار الا مع
العجز واجب است ایستادن و بحدی خود ایستادن و قرار گرفتن
یعنی تکیه بر چیزی نکند بحیثیتی که اگر آن چیز از زیر او کشند بیفتد

دا

داده نمود و مکروه است که نتواند ایستاد یا یکجا ایستاد که ساقط است
ولا یجوز الصلوة الواجبة علی الراحلة اختیارا و یجوز فی النافلة
جایز نیست نماز واجب بر سواری بی ضرورت و جایز است نماز سنتی
و یجب القیام مع تجدد القدرة و یسقط مع تجدد العجز واجب است
ایستادن هرگاه بهم رسد قوت و ساقط میشود با ضعف و یجوز الاعتماد
حال القیام لا الاعتماد و یحرم ترک القیام عمدا فی الواجب فیبطل و من
عجز عن القیام والرکوع والسجود اجزء الایماء و جایز است تکیه کردن
در وقت ایستادن نه اعتماد کردن بر چیزی که اگر آن چیز نباشد بیفتد و
حرام است ترک ایستادن در نماز واجب انسته پس اگر حرکت کند در ایستادن
باطل میشود نماز و کسی که عاجز میشود از رکوع کردن و سجده کردن پس
است او را اشاره کردن بسر و اگر نه بچشم **فصل** فی النیة والتحریمة تجب
النیة فی اول الصلوة ولا بد من تعیینها وقصد القربة این فصل است
در بیان احکام نیت و تکبیرة الاحرام واجب است قصد نماز در اول نماز و تعیینا
است از مشخص کردن نماز که کدام نماز است و از قصد رضای خدا
و من نوی فریضة ثم ظنها نافلة فصلی رکعة ثم ذکر لم تبطل الصلوة

از ایستادن

ولا النيه وكذا العكس و آن كسى كه قصد كند نماز واجبى را و بعد از آن
گمان كند كه نافله ميكنم و بهمين گمان يكى ركعت نماز بگذارد و بعد از آن بياد ش
آيد كه اين نماز واجبيست باطل نميشود آن نماز و آن نيت و همچنين است
اگر كسى اول قصد نماز نافله كرده باشد بعد از آن گمان كند نماز
واجبى را ولا يجوز نية صلوتين معا و رخص فى صلوة جعفر مع نافلة
اخرى ويجوز نقل النية فى مواضع جايز نيست قصد كردن دو نماز با هم
و رخصت داده شده است در نماز جعفر با نافله ديگر و جايز است گردانيدن
نيت در چند جا مثلا كسى نماز ظهر قضا دارد و قصد نماز ظهر كرده يا
ظهر نكرده بفراموشى و قصد نماز عصر كرده يا نماز شام نكرده بفراموشى
و قصد نماز خفتن كرده ميتواند نيت نماز اول بكرداند والتحريمة و هى
ويتعين الافتتاح بها تاخيرها مقدمة او مؤخرة او تنقيرها تكبيرة الاحرام
در اول نماز يكبار واجبست و سنت است ابتدا كردن نماز به شش تكبير ديگر
غير تكبير احرام يا پيش از تكبير احرام يا بعد از تكبير احرام يا پاره پيش از
تكبير احرام و پاره بعد از تكبير احرام ويجب التلفظ بالعربية و عربيتهما
مع الامكان ووقوعهما بعد القيام واجبست بزبان گفتن تكبير احرام

وبعربى

و بعربى گفتن نه بزبان ديگر اگر ممكن باشد و واقع شدن آن تكبير بعد از
ايستادن ويجب الاعاده بترك التحريمة اذا تيقن لا اذا شك واجب
است اعاده نماز اگر يقين داشته باشد كه تكبير احرام نگفتم نه شك
فصل فى القراءة يجب قراءة الحمد عينا فى الثنائية وفى الاوليين
من غيرها ويجب سورة بعدها على الحاضر الخالص اين فصل است در
بيان احكام قرائت واجبست خواندن سوره حمد بعينه در نماز دو ركعتى
و در دو ركعت اول از غير دو ركعتى و واجبست سوره هم بعد از حمد بر
صاحب اختيار و بس نه بر مضطر و من لم يحسن الفاتحة ولا غيرها من
القرآن وجب التكبير والتسبيح و بصلى كسى كه نداند فاتحه را و نه غير
فاتحه را از قرآن واجب بود كه تكبير بگويد و تسبيح بگويد و نماز كند ولا
يجوز تبعيض السورة الا فى التقية والنافلة والكسوف ولا القران
بين سورتين فى ركعة من الفريضة جايز نيست پاره از سوره خواندن و پاره
ديگر نخواندن مگر در تقيه و نافله و در كسوف و جايز نيست بعد از حمد
دو سوره خواندن در ديگر ركعت نماز واجب ولا تجزى قراءة الضحى بدون
الم نشرح ولا الفيل بدون لايلاف فى ركعة من الفريضة و جايز نيست

نیز اگر غافل مکلف نیست و ناسی و ساهی و جاهل معذور است و من نسیها
فذکر قبل الرکوع وجب ان یقرء و الا فلا و کسی که فراموش کند قراءت را
و یادش آید پیش از رکوع واجب است بر او قراءت کردن و اگر یادش نیاید
تا رکوع کردن واجب نیست ولا یجوز الافراط فی الجهر و الاخفات جایز
نیست از حد گذشتن در بلند خواندن و آهسته خواندن بدانکه اقل جهر
عبارت است از شنوانیدن کسی که در پهلوی نمازکننده باشد و کر نباشد
و غوغایی هم نباشد و صادق آید بر او جهر عرفا و اکثر آن است که بحد
افراط نرسد و اقل اخفات آن است که بشنود نمازکننده خود را صحیحا یا تقدیرا
و اکثر آن است که باول جهر نرسد والله اعلم ویجب الکف عن القراءة
فی المشی لمن اراد ان یتقدم واجب است باز ایستادن از خواندن در راه
رفتن بر کسی که پیش میرود ولا یجوز فی الصلوة عن قراءة التوحید و العدول م
الجحد ان لم یتجاوز النصف الا الی الجمعة و المنافقین فی محلهما
ولا عن غیرهما بعد تجاوز النصف و جایز نیست برگشتن از ان
خواندن سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون هرچند
از نصف نگذشته باشد بسوی هیچ سوره مگر سوره جمعه و سوره منافقین

خواندن سوره والضحی بدون الم نشرح و نه سوره الم ترکیف بی سوره لایلاف
در یک رکعت نماز فریضه ولا یجوز ترک البسملة من الفاتحة ولا السورة
الا براءة فان فعل عمدا وجب اعادة الصلوة الا للتقیة ولا یجوز قول
آمین فی آخر الحمد جایز نیست ترک کردن بسم الله الرحمن الرحیم از سوره
فاتحه و نه از سوره دیگر مگر از سوره براءة پس اگر ترک کند واجب است
اعاده مگر اینکه از جهة تقیه ترک کند و جایز نیست گفتن آمین در آخر
سوره حمد ویجب الجهر بالقراءة علی الرجال خاصة فی الصبح و اولیی
العشائین و الاخفات فی البواقی عدا البسملة واجب است بلند خواندن
قراءت بر مرد و بس در نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن و آهسته
خواندن در باقی نمازها غیر از بسم الله الرحمن الرحیم ویجب الاعادة علی
من ترک الجهر او الاخفات فی محلهما عمدا لا سهوا و نسیانا و جهلا
و کذا من ترک القراءة الواجبة او شیئا منها واجب است باز دیگر نماز کردن
بر کسی که آهسته خوانده باشد در جایی که واجب است بلند خواندن در نماز
دانسته نه بفراموشی و نه بجهل و هم چنین است کسی که ترک کند قراءت واجبه
را یا چیزی عمدا از قراءت واجبه دانسته نه از روی فراموشی و جهل بوجوب.

دوم

در جای این دو تا که نماز جمعه یا ظهر روز جمعه است باتفاق علما و بعضی
گفته اند که صبح و عشا نیز جای عدولات و ظاهر حدیث شامل عصر هم
هست والله اعلم و جایز نیست عدول از غیر توحید و جحد هم بعد از
گذشتن از نصف آن بنابر مشهور میان علمای ما رضوان الله علیهم و ظاهر
حدیث جواز عدول است تا دو ثلث سوره نخوانده باشد هر چند از نصف
تجاوز کرده باشد والله اعلم ولا یجوز قراءة العزیمه فی الفریضه
ویجب العدول عنها لو شرع فیها ناسیا و جایز نیست خواندن سوره
که سجده در آن واجب است در نماز واجب و آن چهار سوره است چنانکه
در مبحث حیض بتقریب مذکور شد و واجب است عدول کردن از سوره
عزیمه بسوره دیگر اگر شروع کرده باشد در آن بفراموشی ویجب
فی الاخیرتین التسبیحات الاربع تخییرا بینها وبین الفاتحه
والتسبیح افضل مطلقا و واجب است در دو رکعت آخر گفتن سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر که عبارتست از تسبیحات اربعه
بوجوب تخییری که مصلی اختیار دارد اگر میخواهد تسبیحات را میخواند
و اگر میخواهد سوره حمد میخواند و تسبیحات بهتر است از سوره حمد خواه مصلی

انشاء الله

امام

امام باشد و خواه مأموم غیر مسبوق یا مسبوق و خواه منفرد ولا یجوز
قراءة سورة یفوت بقراءتها الوقت و جایز نیست خواندن سوره در تنگی
وقت که تا آن را تمام کند وقت نماز بیرون میرود ولا یجوز ترجمة القرآن و
الاذکار فی الصلوة مع الاختیار ولا مع امکان التعلم و جایز
نیست برای کسی که تواند حمد و سوره و ذکرها را بعربی بخواند بغیر عربی
ادا کند اما اگر نداند بعربی اما تواند آموخت هم جایز نیست بغیر عربی خواندن
در وقت ضرورت جایز است ویجب موافقة القراءة للقراءة المشهوره
والمتواترة دون الشواذ واخراج الحروف من مخارجها و واجبست
موافق بودن قراءت نماز با قراءتهایی که مشهور است و متواتر است میان
قاریها که آن قراءت هفتگانه است که حمزه و ابن عامر و عاصم و ابو عمرو
و نافع و کسایی و ابن کثیر است باشد نه قراءتها که نادر است بغیر قراء
مذکوره و واجبست بیرون آوردن حرفها از جاهای آن حرفها از جاهای
دیگر فصل یجب تعلیم القرآن وتعلمه کفایة ویستحب عینا این فصلی
است در بیان احکام قرآن واجبست یاد دادن قرآن و یاد گرفتن
آن بوجوب کفایی یعنی که چون کسی نباشد که تمام قرآن داند هم

کسی لازم خواهد بود تعلیم آن و تعلم آن و چون تا آن مردمان متحول این
واجب شود و در میان ایشان کسی بهم رسد که تمام قرآن را تعلیم کرفته باشد
در این هنگام بر سایر مردمان تعلیم و تعلم قرآن مستحب عینی خواهد بود
و یجب تعلم قدر الواجب عینا و یجب اکرام القرآن و تعظیم حامله و واجب
است تعلیم و آموختن قدری که واجب است مثل حمد و سوره بر هر کس و واجب
است گرامی داشتن قرآن و عزیز داشتن حاملان و عالمان قرآن
و یحرم اهانته و اهانتهم یعنی موجب و حرام است بی عزتی قرآن و
بی عزتی حاملان قرآن بی آنکه ایشان کاری کنند که سبب بی عزتی باشد و
یجب الاخلاص فی التعلیم والتعلم والتلاوة و یحرم الریاء و واجب است
قصد رضای خدا در یاد دادن و یاد گرفتن قرآن و حرام است قصد
دیدن مردمان در این ها بطمع عزت یا چیزی گرفتن از ایشان و اگرچه
در احادیث نهی واقع شده در باب اجر گرفتن بر تعلیم قرآن و بر
خواندن قرآن اما رخصت هم واقع شده در تعلیم قرآن برای اجر
گرفتن و بر خواندن قرآن رخصت ندیدیم و در عقاب الاعمال از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرموده من قرء القرآن

یاکل به

یاکل به الناس جاء یوم القیمة و وجهه عظم لا لحم فیه یعنی کسی که
بخواند قرآن را برای اینکه چیزی از مردم بگیرد و بخورد می آید در روز قیامت
در حالتی که روی او استخوانی باشد که در آن هیچ گوشت نباشد و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که من دخل علی امیر جائر فقرء
علیه القرآن یرید بذلک عرضا من عرض الدنیا لعن القاری بکل حرف
عشر لعنات و لعن المستمع بکل حرف لعنة یعنی کسی که داخل شود بر
حاکم ظالم پس بخواند برای او قرآن را در حالتی که میخواهد باین قرآن خواندن
متاعی از متاع دنیا لعنت کرده میشود این قاری بهر حرفی ده لعنت و
لعنت کرده میشود کسی که گوش دارد باین قاری بهر حرفی لعنتی و
لا یجوز ترک التلاوة تهاونا بها بحیث یؤدی الی النسیان و جایز نیست
ترک کردن خواندن قرآن از روی بی پروایی بحیثیتی که باعث فراموش
شدن می شود و ینبغی کثرة التلاوة علی کل حال خصوصا فی شهر
رمضان و سزاوار است بسیار خواندن قرآن بر هر حال خصوصا در
ماه رمضان و یحرم الغناء بالقرآن و حرام است قرآن خواندن
بغنا که در فارسی آنرا خوانندگی گویند که بهم میرسد از آواز در

کلوی بجا انداختن و پست و بلند کردن و این معلوم است نزد هر کس اما جماعتی
که میل دارند به شنیدن آن میگویند ما نمیدانیم که غنا چه معنی دارد و لیکن
آیات و روایات بسیار در باب حرام بودن غنا مطلقا و خصوصا در
قرآن واقع شده و انشاء الله در مکاسب تفصیل مذکور خواهد شد از آن
جمله کلینی در کتاب کافی گفته که گفت علی بن محمد عن ابراهیم الاحمر عن عبد الله
بن حماد عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله اقرؤا القرآن بالحان العرب واصواتها و ایاکم ولحون
اهل الفسق واهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی اقوام یرجعون القرآن
ترجیع الغناء والنوح والرهبانیة لا یجاوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة
وقلوب من یعجبه شانهم یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بخوانید
قرآن را باواز عربان و صدای ایشان و بپرهیزید از آوازهای صاحبان
بدی و صاحبان گناهان کبیره پس بدرستیکه شأن اینست که خواهند آمد
بعد از من بزودی جماعتی که میگردانند قرآن را در گلو مثل گردانیدن
غنا و خوانندگی کردن و نوحه کردن و مثل خوانندگی رهبانیت کشیشها ایام
جاهلیت نمیگذرد قرآن از چنبرهای گردن ایشان دلهای ایشان واژگونه
شده

شده و دلهای کسانی که خوش می آید او را حال ایشان مراد اینست که حق
در دل ایشان قرار نمیگیرد و در وسایل الشیعه گفته علی بن ابراهیم
فی تفسیره باسناده عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال فی حجة الوداع ان
من اشراط القیمة اضاعة الصلوة واتباع الشهوات الی ان قال
فعندها اقوام یتعلمون القرآن لغیر الله فیتخذونه مزامیر ویکون
اقوام یتفقهون لغیر الله و یکثر اولاد الزنا یتغنون بالقرآن
یتهافتون بالدنیا یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حج آخر
عمر شریف بدرستیکه از جمله نشانهای قیامت ضایع کردن نماز است و متابعت
و پیروی کردن خواهشهای نفس تا اینکه گفت پس اینها نشانها باشد
جماعتی می آموزند قرآن را برای غیر خدا پس میسازند قرآن را مثل نیها
و باشند جماعتی که علم آموزند برای غیر خدا و بسیار شود زنازادها
که از زنا بهم رسند غنا می کنند بقرآن خواندن و خود را می اندازند
بر مال و زینت دنیا و غنا را فقها و اهل لغت تعریف کرده اند معنی
او را بیان کرده اند پس حرف اینها که میگویند ما نمیدانیم غنا چه معنی
دارد معنی ندارد زیرا که لازم می آید که نهی شارع از غنا عبث باشد

بلکه جمیع اوامر و نواهی عبث خواهد بود بنا بر این حرف بواسطه آنکه هم
لفظهایی که در شرع واقع شده شایع معنی آنها را بیان نفرموده
بلکه رجوع می باید کرد بعرف یا لغت و در جایی که اختلافی و اشتباهی
باشد توقف یا احتیاط که عقلا و شرعا واجب است باید کرد و دلیل این
حرف که توقف و احتیاط واجب است نزد اشتباه و عدم علم مولانا ادام
الله افاداته در جلد آخر کتاب وسایل الشیعه در کتاب قضا بتفصیل ذکر
کرده انجا طلب باید کرد و در مقدمه این رساله نیز اشاره باین مدعا کرده
انجا که گفته و بوجوب التوقف والاحتیاط عند عدم معرفة جملة
واجبات آوردن بواجب بودن توقف و احتیاط است جایی که علم
بحکم شرعی حاصل نشود و یجب یجتنب اللحن فیه بقدر الامکان و واجب
است دوری کردن از غلط خواندن قرآن تا ممکن باشد و یجب سجود
التلاوة فی العزایم الاربع علی القاری والمستمع و ان یکون فی
مجلس واحد دون السامع و واجبست سجده تلاوة قرآنی در چهار سجده
بر خواننده و گوش دارنده بقصد شنیدن آن و اگرچه مکرر شود
خواندن و گوش داشتن در یک مجلس و واجب نیست سجده بر کسی که
بشنود

بشنود آیه سجده را بی قصد شنیدن **فصل** یستحب القنوت و روی یجب
ولا ینبغی ترکه عمدا لغیر تقیة خصوصا الجهریة وهو فی کل ثانیة
بعد القراءة قبل الرکوع الا الجمعة و ان فات قضاه بعده این
فصلی است در بیان قنوت سنت است قنوت و روایت کرده شده است
واجب بودن قنوت و سزاوار نیست نخواندن قنوت دانسته بی تقیه
خاصه در نمازهای جهریه و قنوت در رکعت دوم است قبل از رکوع و اگر
فوت شود قضا می کند بعد از رکوع **فصل** فی الرکوع وهو واجب
فی کل رکعة مرة وفی الآیات فی کل رکعة خمسا این فصلی است در بیان
احکام رکوع این واجب است در هر رکعتی یک مرتبه و یجب الانحناء الی
ان تصل کفاه رکبتیه والذکر فیه وهو سبحان ربی العظیم و بحمده
او سبحان الله ثلثا او مطلق الذکر والطمأنینة بقدره و واجب است
خم شدن تا بحدی که برسد دستهای او بزانوهای او و واجب است ذکر
در رکوع و آن سبحان ربی العظیم و بحمده است یک مرتبه یا سبحان الله
سه مرتبه یا مطلق ذکر و واجب است آرام گرفتن در رکوع بقدر ذکر
ولا قراءة فی الرکوع والسجود و هیچ قراءت نیست نه در رکوع و نه در سجود

ومن ترك الركوع عمدا او سهوا حتى سجد وجب عليه الاعاده وان ذكر
قبل السجود وجب ان ياتي به ولا يبطل ان كان ساهيا وكسى كه ترك كند
ركوع را دانسته يا نادانسته تا وقتى كه سجده كرده باشد واجب است بر
او اعاده نماز واگر بيادش آيد پيش از سجده كردن واجب است كه ركوع
كند وباطل نميشود نماز اگر باشد او فراموش كننده در اين حكم شرزين
كسى كه ركوع نكرده خم شود نه بقصد اوشى تا نزديك بزمين رسد سر او وبعد
از آن بر گردد و ركوع كند نماز او درست است واگر خم شود تا باين حد
وبعد از آن برگردد و ركوع كند دانسته نماز او باطل است زيرا كه فعلى
زياده كرده است عمدا ومن شك قائما ركع ام لا وجب عليه ان يركع
وكسى كه ايستاده باشد وشك كند كه آيا ركوع كردم يا نه واجب است
بر او كه ركوع كند اما اگر بعد از آن يقين او حاصل شود كه ركوع
كرده بودم نماز را اعاده كند يا اكتفا نكند ويجب الاعاده على
من ترك ذكر الركوع عمدا لا سهوا وواجب است اعاده نماز بر كسى كه
ترك كرده باشد ذكر ركوع را دانسته نه بفراموشى ويجب رفع الراس
منه والانتصاب والطمانينه وعربية الذكر فلا يجزى الترجمه اختيارا

وواجب است

وواجب است برداشتن سر از ركوع وراست ايستادن وآرام گرفتن در
راست ايستادن فذكر ابن بابن عربي گفتن پس بيست بزبان ديگر غير
عربي گفتن در وقت اختيار فصل في السجود وهو واجب في كل ركعة
مرتين اين فصل است در بيان احكام سجده كردن دانند واجب است
در هر ركعت دو بار والواجب السجود على الاعضاء السبعة الجبهه
والكفين والركبتين وابهامي الرجلين وواجب سجده كردن است
بر هفت عضو پيشانى ودو كف دست ودو زانو ودو انگشت پا ويجب
وضع الجبهه على ما يصح السجود عليه ورفع الراس بين السجدتين
والطمانينة وواجب گذاشتن پيشانى بر چيزى كه صحيح باشد سجده
كردن بر آن يعنى زمين يا نبات زمين باشد وماكول وملبوس
نباشد وواجب است برداشتن سر ميان دو سجده ونشستن وآرام گرفتن
در وقت نشستن بعد از سر برداشتن ومن سكن ثرفت ومن اصابت جبهته
مكانا غير مستو ولا يجوز السجود عليه وجب ان يجرها الى موضع آخر
وان لم يمكن جاز ان يرفعها قليلا ثم يضعها ولا يجوز السجود على
حائل كالعمامه وكسى كه برسد پيشانى او بجائى كه ناهموار باشد بلند

جایز نباشد سجده کردن بر آن جای واجبست بر آنکس که بکشد پیشانی را
بسوی جای دیگر واگر ممکن نباشد کشیدن پیشانی جایزست که بکشد
بردارد پیشانی را اندکی بعد از آن بگذارد بر زمین وجایز نیست سجده
کردن بر چیزی که مانع شود از رسیدن پیشانی بر زمین یا بر نبات زمین
مثل مندیل ونحوه ویجزی مسمی السجود بالجبهة والاولی ان لا ینقص
مقدار درهم وبس است که همین قدر از پیشانی بر زمین بگذارد که نام
سجده صادق باشد وبهتر آنست که کمتر نباشد از قدر درهم آنچه از
پیشانی برسد ولا یجوز انخفاض المسجد عن الموقف بازید من لبنة
وعلوه کذلک وجایز نیست پست بودن جای سجده از جای ایستادن
ونه بلند بودن زیاده از خشتی ولا یجوز الزیادة علی سجدتین فی رکعة
عمدا ولا ترك واحدة منهما وجایز نیست زیاده بر دو سجده در
یکرکعت دانسته ونه کم کردن یکی از دو سجده ومن کان بجبهته
دمل ونحوه حفر حفیرة لیقع السلیم علی الارض والا
یسجد علی احد الجانبین والا فعلی ذقنه وکسی که باشد
بپیشانی او دملی وماننده آن واجبست بر او که بکند گودی تا واقع
شود

شود آنچه سلامتست از پیشانی او بر زمین وقت سجده واگر این ممکن
نباشد واجبست که سجده کند بر یکی از دو جانب پیشانی واگر نه سجده
کند بر زنخ خود ومن نسی سجدة وجب ان یأتی بها ان ذکر قبل
الرکوع والا فلا بل یقضیها بعده وکسی که فراموش کند سجده را
واجبست بر او که بکند سجده اگر بخاطرش رسد پیش از رکوع واگر
پیش از رکوع بخاطرش نرسد پس سجده نکند بعد از رکوع در اثنای
نماز بلکه قضا کند سجده بعد از نماز ومن شک فیه فی محله وجب
ان یأتی به لا بعد القیام وکسی که شک بکند در سجده در جایش واجب
است که بکند سجده را نه بعد از ایستادن ویجب الطمانینة فیه بقدر
الذکر الواجب وهو سبحان ربی الاعلی وبحمده او سبحان الله ثلثا
او مطلق الذکر وواجبست آرام گرفتن در سجده بقدر ذکری که
واجبست وآن سبحان ربی الاعلی وبحمده است یکمرتبه یا سبحان الله
سه مرتبه یا مطلق ذکر مثل لا اله الا الله والحمد لله والله اکبر و
غیر ایشان ویجب کونه بالعربیة فلا یجوز الترجمة اختیارا وواجب
است بودن ذکر بزبان عربی پس جایز نیست بزبان دیگر هرگاه تواند

بعربی خواند ویحرم السجود لغیر الله ویجب سجود التلاوة فی الاربع
وحرام است سجده کردن برای غیر خدا وواجب است سجده تلاوت در
چهار جا ومن ترک سجدة عمدا الی سجدتین من رکعة ولو سهوا
وجب علیه الاعاده وکسی که ترک کند یک سجده را دانسته یا دو سجده را
از یک رکعت وان یک رکعت اگرچه بفراموشی باشد واجب است براو اعاده
نماز **فصل** فی التشهد وهو واجب فی الثنائیة مرة وفی غیرها مرتین
این فصل است در بیان احکام تشهد واین واجب است در نماز دو رکعتی
یکمرتبه ودر غیر دو رکعتی دو مرتبه والواجب فیهما الشهادتان والصلوة
علی محمد وآل محمد والجلوس له والطمانینة بقدره وعربیته و
ترتیبه وواجب است در تشهد گواهی دادن بخدا وبه پیغمبری محمد صلی
الله علیه وآله وهم چنین واجب است صلوات بر محمد وآل محمد علیهم السلام
فرستادن وصورتش اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد
وآل محمد یعنی گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدای مقدس
الهی جل شانه وهم چنین گواهی میدهم من باینکه بتحقیق که محمد صلعم
بنده

بنده خدا وفرستاده اوست بار خدایا رحمت کن بر محمد وآل محمد علیهم السلام
وواجب است نشستن برای تشهد وآرام گرفتن بقدر تشهد وبعربی
خواندن تشهد ورعایت ترتیب نمودن تشهد بنحوی که مذکور شد
ویجوز التشهد قائما للتقیة والضرورة کمن صلی فی ماء او طین
وجایز است خواندن تشهد ایستاده برای تقیه وضرورت مثل کسی
که نماز کند در آب یا در گل ولا یجوز ترجمته مع القدرة وجایز نیست
ترجمه تشهد با قدرت بر خواندن آن بزبان عربی وبر یاد گرفتن اگر
نداند ومن ترکه عمدا بطلت وناسیا حتی رکع او سلم لم یبطل
وجب قضاؤه بعدها وان ذکر قبل الرکوع وجب الجلوس والتشهد
وکسی که ترک کند تشهد را دانسته باطل میشود نماز او وکسی که ترک
کند آنرا بفراموشی تا وقتی که رکوع کند یا سلام دهد باطل نمیشود
نماز او وواجب است قضای آن بعد از نماز واگر بیادش آید پیش از
رکوع واجب است براو نشستن وتشهد خواندن هرچند قرائت کرده باشد
فصل فی التسلیم وهو واجب فی آخر الصلوة ویجزی احد الصیغتین
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین السلام علیکم ورحمة الله

وبرکاته و من تبعه تمت صلوته این فصلی است در بیان احکام سلام دادن
و این واجب است در آخر نماز و بس است یکی از این دو صیغه که مذکور شد
و کسی که فراموش میکند تشهد اتمام است نماز او و یجب الجلوس فیه
الا لضرورة والطمانینة بقدره و عربیته الا مع العجز و تاخیره عن
التشهد و واجب است نشستن در سلام دادن مگر در وقت ضرورت
و واجب است آرام گرفتن بقدر سلام دادن و بعربی گفتن مگر با عاجز
بودن از عربی گفتن و واجب است که سلام بعد از تشهد گفته شود و نه
پیش از تشهد و نه در اثنای تشهد **فصل** ینبغی التعقیب والجلوس
بعد الفراغ والمواظبة علی تسبیح الزهراء و هو اربع و ثلثون تکبیرة
و ثلث و ثلثون تحمیدة و ثلث و ثلثون تسبیحة والاکثار من
الدعاء والتسبیح والاستغفار والتلاوة والاقرار بالشهادتین
وبالائمة علیهم السلم والصلوة علی محمد و آله و لعن اعدائهم الذین و
الاتیان بسجدتی الشکر والتعفیر بینهما والدعاء فیهما این فصلی
است در افعالی که بعد از نماز باید کرد سزاوار است تعقیب خواندن
و نشستن بعد از فارغ شدن از نماز و مداومت کردن بر تسبیح حضرت

فاطمه

فاطمه زهرا علیها السلم و آن سی و چهار بار الله اکبر است و سی و سه بار الحمد لله
و سی و سه بار سبحان الله و سزاوار است بسیار دعا کردن و تسبیح کردن
و استغفار کردن و قرآن خواندن و اقرار بشهادتین نمودن و اقرار
بائمه نمودن و صلوات بر محمد و آل او فرستادن و لعنت بر دشمنان دین
کردن و دو سجده شکر بجا آوردن و رخسار بر خاک مالیدن میان
دو سجده و دعا کردن در دو سجده و یحرم الاستکبار عن الدعاء
و عن طلب الحاجة من الله والتوانی فیه وطلب المحرم والقنوط من
الاجابة و سوء الظن بالله و حرام است تکبر از دعا و از طلبیدن حاجت
خود از خدا و حرام است دعا کردن بقصد [illegible] و طلبیدن حرام
و نا امید شدن از رحمت خدا از جهت بر آوردن حاجت و بد
گمان بودن بخدا در باب روزی دادن و گناه بخشیدن و حاجت بر
آوردن و روی انه یجب ان یقال قبل طلوع الشمس و غروبها لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی
لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات و ان یقال اعوذ
بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون

ان الله هو السمیع العلیم عشرا و روایت کرده شده است که واجبست
اینکه گفته شود پیش از طلوع آفتاب ده بار و پیش از غروب آفتاب ده بار
لا اله الا الله الی آخره و ترجمه این کلمات با برکات اینست که نیست خدایی
بجز معبود بحق که یگانه است و شریک ندارد و مر او راست پادشاهی و مر
او راست ستایش زنده میکند و میمیراند و اوست زنده که هرگز نمیرد
و بدست اوست همه نیکوییها و او بر همه چیز قادر است پناه می برم
بخداوندی که میداند هر چه شنیدن تواند شد و بسیار داناست از وسوسهای
هر شیطانی و پناه می برم بسوی تو ای پروردگار من از انکه حاضر شوند شیاطین
مر ایشان که جناب اقدس الهی جل شانه عالم است بمسموعات و بسیار
داناست بخفیات قضاء پس اگر فوت شود در دو وقت طلوع آفتاب
و غروب او قضا کند این ذکر را در وقت دیگر با آنکه احادیث بسیار
است که دلالت میکند بر اینکه گفتن این کلمات واجبست و فرضست
در این اوقات و اگر نه گفته باشی هر این دو وقت قضا کن آنرا هم
چنانکه قضا میکنی نماز فریضه خود را نهایتش چون که شهرت نیست که
آن مردم پی بروایی میکنند در آن و معلوم است که مؤمن محتاج است
ودست

ودست از احتیاط بیرون نیست بر شنیدن او خصوصا در جایی که تاکید
و مبالغه من عند الشارع بصدور پیوسته باشد ویحرم الدعا علی
المؤمن بغیر حق ویجب ترک الدعا علی الذنوب الظلم حرام است نفرین
کردن بر مؤمن بی گناه بنا حق و واجبست ترک نمودن دعا کسی کند گناه را
و ظلم را که شرط قبول شدن دعاست ویجب حمد الله و شکره عند النعم
والصلوة والسلام علی محمد وآله اذا ذکر والاستغفار عن الذنوب
واجبست حمد خدا کردن در وقتی که نعمتها با نکس میرسد و اظهار آنها
کردن و در وقت شنیدن نام محمد و آل محمد وقتی که ذکر کرده میشود
محمد صلی الله علیه وآله و طلب آمرزش گناهان کردن **فصل** فی قواطع
الصلوة الموجبة للعبادة وهی ترک الطهارة لها ولو سهوا
والحدث فی اثنائه والاستدبار للقبلة والبکاء فیها لذکر میت
والضحک مع القهقهة والتسلیم عمدا فیها والکلام بغیر قرآن
ولا دعا للذکر لا ناسیا وتعمد الانین وما یاتی فی الخلل
اتیاعها قبل الوقت وترک اجتناب النجاسة ان فطرات شدد
نماز چیزهایی که باطل میکنند نماز را واجب میکند اعاده نماز

راه آن چیزها نماز کذاردن است بی طهارت هرچند که بفراموشی باشد
حدث کردن است در اثنای نماز وپشت بقبله کردن وکریه کردن در
نماز برای یاد کردن مرده وقهقهه کردن وسلام دادن دانسته در نماز
وحرف زدن بغیر قرآن وبغیر دعا هم نماز را باطل میکند بعد نیز
بفراموشی ودانسته ناله کردن است در نماز ودیکر از باطل کنندهای نماز
چیزیست که می آید در بحث خلل وواقع ساختن نماز است پیش از وقت
وترک کردن دوری کرفتن از نجاست یعنی نماز کردن با نجاست ولا
یجوز وضع احدی الیدین علی الاخری بغیر تقیة ولا الفعل الکثیر
وجایز نیست کذاشتن یکی از دو دست در نماز بر روی یکدیکر بی تقیه
وجایز نیست فعل کثیر هم در نماز **فصل** فی الجمعة وهی واجبة علی کل
مکلف الا المسافر والعبد والمرأة والمریض والاعمی والکبیر ومن کان
علی رأس فرسخین بشرط الجماعة والخطبتین وحضور السبعة ودون
خمسة این فصلیست در بیان احکام نماز جمعه وان واجبست بوجوب
عینی نه بوجوب تخییری بر هر عاقل بالغ مکلف بر مسافر وبنده و
زن وبیمار وکور وشیخ کبیر که بسیار مشقت بکشد از آمدن بنماز جمعه

دوروزه

دوروزه داشتن که در این وقت آمدن بنماز وهر روزه داشتن بر او واجب نیست
وکسی که از دو فرسخ دورتر باشد وواجبست بر هر که غیر این جماعت باشد
باین شرط پیشنماز عادل باشد که تواند دو خطبه را بخواند وحاضر شوند هفت
کس که یکی از ایشان پیشنماز باشد وروایت کرده شده است پنج کس که
یعنی هرکاه پیشنماز عادل باشد وچهار کس دیکر جمع شوند نماز جمعه واجبست
وتجب علی اهل الامصار وغیرهم وواجبست نماز جمعه بر شهرهای وهم والقریة
بر غیر ایشان هم ویجب حضور من کان بینهما دون فرسخین وواجبست
حضور کسی که بوده باشد دور از نماز جمعه کمتر از دو فرسخ وهی رکعتان
قبلهما خطبتان ویجب ان یکون بین الجمعتین ثلثة امیال فصاعدا
وتجزی عن الظهر این نماز جمعه دو رکعتست که پیش از آن دو رکعت دو
خطبه است وواجبست که باشد دوری میان دو نماز جمعه سه میل یا بیشتر
که هر میلی بنابر یک حدیث سه هزار و پانصد کز شرعی است وبنابر حدیث دیکر
هزار و پانصد کز وبنابر مشهور چهار هزار کز وکز شرعی از سر انکشتان
تا زنکیجه که در وضو شستن آن واجبست واین نماز جمعه بجای نماز ظهر
روزهای دیکر است بدانکه از احادیث بیان همین می شود که نماز جمعه واجبست

تا روز قیامت بر همه مسلمانی عیش این هفت کس که مذکور شد و هر که بی عذر
سه جمعه ترک کند خدای تعالی مهر نفاق بر دل او می کذارد و نیز نماز و
نیز زکوة او نیز روزه او و نیز حج او و غیر آن از نیکیهای او قبول نکند
و مذهب سنیها اینست که نماز جمعه واجب است بشرط امام یا نایب امام در
شهری که حد زده میشود در آن شهر و در شهری که امام یا نایب نباشد
که حد زنند واجب نیست و در بعضی احادیث شیعه هم این قید واقع شد
از روی تقیه و این معلوم میشود بر کسی که طالب حق باشد و طالب هوای
نفس نباشد و شبهها و تقلید بر او غالب نشده باشد من آنچه نزد اکثر
اصحاب است میگویم تو خواه از من بپذیر و خواه ملال ویجب استماع
الخطبتین ویحرم الکلام حینئذ و واجب است کوش داشتن بر دو خطبه
و حرام است حرف زدن در این وقت ویجب تقدیمهما علی الصلوة و
قیام الخطیب فیهما الا لعذر و واجب است خواندن خطبتین پیش از
نماز و ایستادن خطیب در وقت خواندن دو خطبه مگر وقتی
که عذری داشته باشد و من منعه الزحام فی الجمعة وغیرها عن الرکوع
والسجود وجب ان یأتی بهما بعد ثم یلتحق بالامام و کسی که نتواند با

امام

با امام رکوع و سجود کند در نماز جمعه یا در غیر نماز جمعه از بسیاری مردم
واجب است بر او که رکوع کند و سجود کند بعد از امام و بعد از آن لاحق شود
بامام ویجب علی العبد والمسافر والمرأة اذا حضروها و واجب است بر بنده
و بر مسافر و بر زن وقتی که حاضر میشوند ایشان بنماز جمعه ولابد
من اشتمال الخطبة الاولی علی حمد الله والصلوة علی النبی و آله
والوصیة بتقوی الله والوعظ وقراءة سورة خفیفة وتزید الثانیة
ذکر الائمة علیهم السلم والدعا بتعجیل الفرج و ناچار است در خطبه اول
از حمد خدا و صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او و وصیت و سفارش
مردم کردن بترس خدا و پند دادن و خواندن سورهٔ کوچکی و در خطبه
ثانیه زیاده بر آنچه در خطبه اولی بود یاد کردن دوازده امام علیهم السلم
و طلبیدن از خدا ظهور حضرت صاحب الزمان ویجب علی من فاته
الخطبتان بل علی من ادرک منها رکعة بل رکوعا وتحرّم و
واجب است نماز جمعه بر کسی که در نیابد دو خطبه را بلکه بر کسی که دریابد
از نماز جمعه یک رکعت را بلکه رکوع او و بسته است او را یعنی هر گاه در
رکوع رکعت دویم برسد و رکعت دیگر را تنها کند ادا این دو رکعت

مع نیت از نماز ظهر بود جمعه ولا یجوز الاقتداء فیها بفاسق ولا
مجهول العدالة وجایز نیست اقتدا کردن در نماز جمعه بفاسق و نه
بکسی که معلوم نباشد عدالت او ویجب تعظیم یوم الجمعة ویحرم
الاذان الثالث فیها ولا الصلوة والامام یخطب و واجب است حرمت
داشتن روز جمعه وجایز نیست اذان سیم در روز جمعه و نماز کردن
در وقتی که خطبه میخوانند **فصل** فی العید وهی واجبة فی الفطر و
الاضحی جماعة بشرط حضور خمسة فان فاتت فلا قضاء والواجب
رکعتان ولا یجوز الاذان والاقامة لهما این فصلی است در بیان نماز
عید وآن واجب است در عید مبارک رمضان و عید قربان بشرط جماعت
بشرط حضور پنج نفر پس اگر فوت شود قضای آن واجب نیست و واجب
دو رکعت است وجایز نیست اذان واقامت از برای نماز عید رمضان و
عید قربان ووقتها ما بین طلوع الشمس والزوال ولا یجب علی
المسافر ووقت این نماز از طلوع آفتاب است تا زوال آفتاب و واجب
نیست بر مسافر ولا بد فیها من خمس تکبیرات بعد القراءة قبل الرکوع
فی الاولی واربع فی الثانیة ح والقنوت بعد کل تکبیرة والخطبة .

بعد الصلوة

بعد الصلوة وتقدیمها بدعة و ناجایز است در نماز پنج تکبیر بعد از
قراءت حمد و سوره پیش از رکوع در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت
دویم نیز بعد از خواندن حمد و سوره و دعاء قنوت بعد از هر تکبیر و
خطبه بعد از نماز عیدات و پیش از نماز خطبه خواندن بدعت است
فصل فی صلوة الآیات یجب للخسوف والکسوف والزلزلة
والریح المظلمة وسایر اخاویف السماویة این فصلی است در بیان احکام
نماز آیات واجب است نماز از برای گرفتن آفتاب و ماه و لرزیدن زمین
و باد تاریک کننده هوا و باقی ترسهای آسمانی ووقتها من الابتداء
الی الانجلاء وان اتفق فی وقت فریضة تخیر مع السعة وهی رکعتان   والاداء لفریضة مقدم
فی کل رکعة خمس رکوعات وخمس قراءات و سجدتان ویجب الحمد ان
اکمل السورة ولا یجب ان تبعض ووقت این نماز از شروع در گرفتن
آفتاب یا ماه یا لرزیدن زمین یا غیر اینها است تا روشن آفتاب یا ماه
یا هوا و اگر اتفاق افتد سبب این نماز در وقت از نمازهای پنجگانه پس
مخیر است با وسعت وقت هر دو میان هر کدام که خواهد اول بجای آورد و
اگر وقت یومیه یا هر دو تنگ باشد فریضه یومیه را مقدم دارد واین نماز

دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و پنج قراءت و دو سجده است و واجب است
حمد که تمام کند سوره را و واجب نیست که تمام کند سوره را **مبادا که** نماز آیات
دو صورت دارد یک صورت آن است که بعد از خواندن حمد سوره تمام خواند
و به رکوع رود و در این صورت بعد از رکوع باید که حمد دیگر بخواند و بعد از آن
سوره بخواند یا تمام یا نا تمام و صورت دیگر آن است که بعد از حمد پاره از
سوره خواند و به رکوع رفته در این صورت وقتی که سر از رکوع برداشت
باید که آنچه از سوره باقی مانده بخواند بی حمد و به همین قرار هر گاه سوره را
تمام کند حمد را بخواند و هر گاه سوره را تمام نکرده از آنجا که گذاشته بخواند
تا تمام کند یا نا تمام گذارد و جایز است که در یک رکعت یک حمد و یک سوره
تمام بخواند در هر پنج رکوع و جایز است که چند حمد و چند سوره بخواند
و بعد سوره حمد را هم باید بخواند و بهتر آن است که بعد از تکبیر احرام حمد
و سوره تمام بخواند و به رکوع رود و بعد از رکوع باز حمد و سوره تمام
بخواند تا پنج رکوع تمام شود و هم چنین در رکعت دویم بشود و در رکوع
دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و هر بار که سر از رکوع
بر دارد الله اکبر بگوید مگر بعد از رکوع پنجم و دهم که سمع الله لمن حمده بگوید

ویجب

ان ترکها ح

ویجب قضاؤها مع العلم واحتراق القرص کله و واجب است قضای
نماز کسوف آفتاب و ماه اگر ترک کند آن را دانسته یا گرفته باشد تمام آفتاب
یا ماه خواه دانسته باشد یا نه **فصل** فی الخلل یجب الاعادة علی من شک
فی عدد الاولیین او المغرب ونقص رکعة واستدبر او لم یدر صلی
ام لا مع بقاء الوقت او ترک رکوعا او سجدتین من رکعة او التحریمة
او القیام این فصلی است در بیان احکام خللی که واقع شود در نماز
واجب است اعاده نماز بر کسی که شک کند در شماره دو رکعت اول که یکی کردم
یا دو تا شک کند یا در نماز مغرب یا کم کند رکعتی را و پشت به قبله کند یا
نداند که چند رکعت کرده باشد که نماز کرده یا نه و وقت آن نماز باقی باشد
یا ترک کند رکوع را یا دو سجده از یک رکعت یا تکبیر احرام را یا قیام را
ومن تکلم ناسیا او مع ظن الفراغ وجب علیه سجدتی
السهو و کسی که حرف زند بفراموشی یا به گمان فارغ شدن از نماز
واجب است بر او دو سجده سهو ویجب العمل بالظن عند الشک فی عدد
الرکعات والاوجب البناء فی الواجب علی الاکثر واتمام ما ظن
انه نقص واجب است عمل کردن بگمان در وقت شک کردن در عدد نماز

رکعتها اگر بهم رسد گمانی بعد از شک واگر نه واجبست بنا گذاشتن
در نماز واجبی چهار رکعتی بر یقین و تمام کردن چیزی که گمان داشته
باشد که کم شده است از نماز بدانکه در چند جا که علم و یقین ممکن نیست
عمل کردن بظن جایز است یکی در شناختن قبله که کدام طرف است و دیگری
در قیمة چیزها که تلف شده باشد و دیگر ظن بعد از شک در نماز پس اگر
کسی شک کند که یک رکعت کرده‌ام یا دو رکعت بعد از آن گمانش غالب شود
بنا بر یکی میگذارد و اگر بر دو غالب شود بنا بر دو میگذارد و تمام میکند
و نمازش باطل نمیشود اما اگر گمانش غالب نشود و شکش باقی بماند
نمازش باطل میشود بواسطه شک اما اگر شک کند در دو و سه بعد از تمام کردن
دو سجده یا در سه و چهار یا بیشتر یا کمتر پس اگر گمان غالب شود بر چیزی
بنا بر آن چیز میگذارد و نماز را تمام میکند و سلام میدهد و بعد از سلام
نماز احتیاط میکند مگر در نماز تمام که شک کرده در ان بر وجهی که بیان
شد که گمان بر چیزی از آن باطل میشود و بنا گذاشتن بر کم یا زیاده
فایده نمیکند ولا یجب الاعادة بعد الاحتیاط ولو تیقن النقص
و واجب نیست اعاده نماز که کرده بود در ان شک بعد از نماز احتیاط

واگر

واگر چه یقین کند کم بودن نماز از چهار رکعت فمن شک بین الاثنتین
والثلث بعد اکمال السجدتین وجب ان یبنی علی الثلث و یتم و
یصلی رکعة بعد التسلیم پس کسی که شک کند میان دو و سه بعد از تمام
کردن دو سجده واجبست بر او که بنا بگذارد بر سه و تمام کند نماز را
و بگذارد یک رکعت را بعد از سلام دادن ایستاده بفاتحه و تشهد بخواند و
سلام دهد احتیاطا و من شک بین الثلث والاربع یصلی رکعة قائما فعلى الاربع
او رکعتین جالسا بعد و کسی که شک کند میانه سه و چهار بر او بنا
گذارد بر چهار و سلام دهد و بعد از سلام یا یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته بگذارد و من شک بین الثنتین والاربع بنی علی
الاربع و صلی رکعتین قائما و کسی که شک کند میانه دو و چهار
بنا گذارد بر چهار و دو رکعت نماز ایستاده بعد از سلام دادن و کذا
بین الثنتین والثلث والاربع و یصلی رکعتین قائما و رکعتین
جالسا و همچنین بنا بر چهار میگذارد کسی که شک کند در نماز میان
دو و سه و چهار میگذارد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته
بگذارد و ظاهر شرایعست که این هم کافی باشد و مذهب ابن بابویه رحمه الله

نیز همین است ویسجد للسهو فی کل زیادة ونقیصة غیر مبطلتین
وللشک بین الاربع والخمس یبنی علی الاربع وسجده میکند
برای سهو وهر زیادتی وکمی که باطل کننده نماز نباشد ونیز دو
سجده سهو میکند بعد از تمام کردن نماز برای شک کردن میان
چهار وپنج وبنا میگذارد بر چهار ویجب الحمد عینا فی صلوة
الاحتیاط وواجبست سوره حمد بوجوب عینی در نماز احتیاط
یعنی تسبیحات اربعه کافی نیست ویجب الاعادة علی من زاد رکعة
قاعدا ولو سهوا الا ان یجلس عقیب الرابعة بقدر التشهد
او شک جلس ام لا وواجبست اعاده نماز بر کسی که زیاد کند یک رکعت
یا بیشتر را واگرچه این زیادتی بفراموشی باشد مگر اینکه نشسته در رکعت
چهارم بقدر تشهد خواندن یا شک کرده باشد در اینکه نشسته است
بعد از چهارم یا نه نشسته است ویقول فی سجدتی السهو بسم الله و
بالله وصلی الله علی محمد وآل محمد او بسم الله وبالله وصلی الله علی
محمد وآل محمد والسلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته میگوید در دو
سجده سهو یکی از این دو ذکر را که مذکور شدند در بالا که هر کدام بگوید کافیست

در نماز

ویجب التحفظ من السهو بقدر الامکان وواجبست نگاه داشتن خود
بقدر الامکان ولا سهو فی سهو ولا علی من کثر سهوه ولا علی الامام
مع حفظ المأموم وبالعکس ولا علی من شک بعد الفراغ نیست
حکم سهو را در موجب سهو که عبارتست از اعاده نماز یا تلافی در اثنای
نماز یا بعد از نماز یا نماز احتیاط یا سجده سهو در کسی که سهو میکند و
نه بر امام با محافظت ماموم ونه بر ماموم با محافظت امام ونه بر کسی
که شک کند بعد از فارغ شدن از نماز ومن شک فی فعل وهو فی محله
وجب ان یاتی به وکسی که شک کند در فعلی وحال آنکه او در محل آن فعل
باشد واجبست که بجا آورد آن فعل را ومحل فعلی که شک کند در آن اوقاتی
است که در فعلی دیگر داخل نشده باشد وبعد از آنکه در فعلی دیگر داخل شد
بر نگردد بلکه تمام کند نماز را وچیزی بر او نیست نه تلافی ونه نماز احتیاط
ونه سجده سهو **فصل** فی قضاء الصلوة یجب قضاء الواجب اذا
فات عمدا او سهوا ولو بنوم او فقد طهارة لا بصغر او جنون او کفر
او حیض او نفاس این فصلیست در بیان قضای نماز واجبست قضای
نماز واجب وقتی که فوت شود دانسته یا بفراموشی هرچند که بسبب خواب باشد

یا بسبب میسر نبودن وضو و غسل و تیمم در وقت نماز و واجب نیست قضای نمازی
که فوت شود بسبب کوچکی یا دیوانگی یا کافر بودن یا حیض دیدن یا خون دیدن
بعد از زاییدن ویجب الترتیب کما فات ولا یجب علی المغمی علیه قضاء
ما فاته الا ما افاق وفی وقته بقدره او فی آخره ولو بقدر التحریمة
ورکعة و واجب است قضاء نماز بر ترتیبی که فوت شده و واجب نیست برکسی
که بیهوش شده باشد قضای نمازی که فوت شده از او مگر نمازی که
بهوش آمده باشد در وقت آن نماز بقدر آن نماز یا در آخر وقت آن
نماز اگرچه بقدر طهارت و یک رکعت هم باشد آن وقت ویجب قضاء
ما فات سفراً قصراً ولو فی الحضر وما فات حضراً تماماً ولو فی
السفر و واجب است گذاردن قضای نمازی که فوت شده در سفر دو رکعت
هر چند که گذارده شود در حضر و نمازی که فوت شده در حضر چهار
رکعت هر چند که گذارده شود در سفر یعنی وقت فوت شدن نماز
اعتبار دارد در قضا نه وقت گذاردن ولا یجوز قضاء الفرض
علی الراحلة وجایز نیست گذاردن نماز واجب سواره ومن فاته
فریضة من الخمس واشتبهت وجب ان یصلی رکعتین وثلاثا واربعا

وکسی که

وکسی که فوت شود از او یکی نماز واجبی از پنج نماز و نداند که کدام نماز
فوت شده واجب است بر او گذاردن دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت
که اگر ظهر یا عصر یا عشا بوده چهار رکعت که گذارده به نیت نمازی که از او فوت
شده مجزیست ومن فاتته صلوات لا یعلم عددها وجب ان یقضی حتی
یغلب علی ظنه الوفاء وکسی که فوت شود از او نمازهایی که نداند عدد
آنها را واجب است بر او که نمازها را قضا کند تا غالب شود در گمان او
وفا کردن بالجمله از آنچه فوت شده بود از نمازهای واجبی **فصل**
فی الجماعة وهی مستحبة مؤکدة ویجب فی الجمعة والعیدین فصلی
در بیان احکام جماعت و این جماعت سنتیست تاکید کرده شده در نماز
یومیه و واجب است در نماز جمعه و نماز عید شرط است نماز عادل
و خوش کسی با جماعت کس دیگر غیر پیشنماز ولا یجوز الاقتداء فیهما بالمخالف
لاهل الحق ولا بالمجهول ولا بالفاسق ولا الاغلف ولا ولد الزنا و
لا غیر البالغ العاقل وجایز نیست اقتدا کردن در این دو به پیشنمازی که مخالف
اهل حق باشد و نه بکسی که نداند حال و دار و اعتقاد او و ولد الزنا و نه فاسق
و نه بکسی که ختنه نکرده باشد و نه بکسی که از زنا بهم رسیده باشد و نه کسی

که عاقل و بالغ نباشد ولو اقتدا مسافر بحاضر و بالعکس جاز این اعنی که
متمّما عدد صلوة و اگر اقتدا کند مسافر بغیر مسافر یا بعکس واجب است
که رعایت کند هر کدام عدد نماز خود را یعنی در قصر و اتمام ولا یجوز تقدّم
النساء علی الرجال ولا الجماعة فی النافلة الا الاستسقاء و العید
المندوب و نحوهما والاعادة و جایز نیست پیشی گرفتن زنان بر مردان در جماعت
و جایز نیست جماعة در نماز نافله مگر نماز طلب باران و نماز عید که
سنّت باشد و نماز واجبی که تنها کرده باشد و جماعتی بهم رسد و مانند
اینها و من صلّی خلف مخالف للتقیّة وجب ان یقرء لنفسه ولا یجب الجهر
و یسقط ما تعذّر من القراءة و کسی که نماز کند در پس مخالفی برای
تقیّه واجب است بر او که قراءت کند آهسته که خود بشنود و واجب نیست
بلند خواندن در این وقت و ساقط میشود آنچه متعذّر شود از
قراءت حمد و سوره و یجب اتیان المأموم بجمیع واجبات الصلوة
الا القراءة و واجب است بر مأموم بعمل آوردن جمیع واجبات نماز
غیر از قراءت ولا یجوز قراءة المأموم خلف الامام العدل فی
الجهریّة اذا سمع بل یجب الانصات و جایز نیست قراءت کردن مأموم

در پی

در پی امام عادل در نماز جهریه وقتی که بشنود صدای او را بلکه واجب است
بر آن مأموم خاموش بودن و گوش داشتن بقراءت و اذا ظهر کون
الامام علی غیر طهارة وجب علیه الاعاده لا علی المأموم و کذا اذا
ظهر عدم نیّته او استدبار القبلة و وقتی که ظاهر شود بودن امام نماز
بی طهارت واجب است بر او اعاده نماز نه بر مأموم و هم چنین است
حکم وقتی که ظاهر شود نیّت نکردن امام برای نماز یا پشت بقبله کردن
امام برای نماز یا پشت بقبله کردن که اعاده نماز بر امام است نه بر مأموم
و کذا لا یعید لو ظهر فسقه او کفره و هم چنین اعاده نمی کند مأموم
نماز خود را اگر ظاهر شود بعد از نماز فاسق بودن امام یا کافر بودن
امام در وقت نماز و من سبقه الامام وجب ان یجعل ما ادرکه اول
صلوته فیتشهّد فی ثانیته و یتمّ و کسی که اقتدا کند به پیش نمازی
که پاره از نماز کرده باشد یک رکعت یا بیشتر واجب است بر آن کس که بر
گرداند رکعتهایی را که دریافته با پیش نماز اول نماز خود پس تشهد
بخواند در رکعت دویم نماز خود و تمام کند بعد از سلام دادن امام
باقی نماز خود را و یجب متابعة الامام و یدرک الرکعة بادراکه راکعا

واجبست بر ماموم بجا آوردن افعال نماز بعد از شروع کردن امام در
افعال را مگر اینکه رکعت را بعد یافتن در رکوع ولا یجوز الاقتداء
مع الحایل غیر الاسالیب الا للمرأة ولا مع التباعد ولا مع علو
الامام بما یعتد به کالدکان وجایز نیست اقتدا کردن بکسی که میان
آنکس و ماموم حایل باشد غیر ستونها مگر آنکه ماموم زن باشد
و امام مرد وجایز نیست اقتدا کردن با دوری میان امام و ماموم
ونه با وجود بلند بودن جای امام ببلندی بسیار مثل دکان

فصل

فی القصر ویجب بالخوف سفرا وحضرا ویسقط ما یتعذر من الواجبات
خاصة این فصلی است در بیان احکام قصر یعنی چهار رکعتی را دو
رکعت کردن و واجبست قصر بسبب ترس خواه در سفر وخواه در حضر
و ساقط می شود آنچه دشوار باشد از واجبات نماز و نیز و بالسفر
مع الخوف والامن بشرط ثمانیة فراسخ او اربعة ذهابا و اربعة
عودا فصاعدا وخفاء الجدران والاذان وانتفاء المعصیة
به واللهو بالصید وکثرة السفر واقامة عشرة منویة ونقص
مطلقا او ملک بها متوطنة ستة اشهر ویجب واجبست قصر بسبب.
قد استوطنه
سفر

سفر مباح وغیر مباح باین شرط که قصد داشته باشد رفتن را هشت
فرسخ یا چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ بر گشتن یا بیشتر و پنهان
شدن دیوار و اذان که جایز نیست قصر حتی از آن در سفر تا شروع
نباشد برای شکار از دوری بازی هم نباشد و کثیر السفر هم نباشد
و ده روز با نیت و یکماه بی نیت نمانده باشد در انجا که میخواهد قصر کند
نماند او ملک او هم نباشد که در انجا شش ماه بوده باشد فیجب الرباعیة
غیر الاماکن الاربع والمعتبر وقت الاداء پس واجبست قصر در نماز
چهار رکعتی در غیر چهار جا که عبارتست از مکه و مدینه و کوفه و حایر
حسین و معتبر در قصر و اتمام وقت ادا نماز است نه وقت وجوب نماز
پس اگر اول وقت نماز در خانه باشد و نماز نکرده مسافر شود و آن نماز
را در سفر گذارد قصر خواهد کرد و در عکس بر عکس ویجب تسبیحات
الاربع بعد کل مقصورة ثلثین مرة و باید که بگوید بعد از هر نماز که
قصر کرده شده است سی مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر بجای دو رکعت

کتاب الزکوة

وهی واجبة و
یکفر من ینکر وجوبها ویجب اداؤها ویحرم منعها ومنع کل حق مالی

این کتابیست در بیان احکام زکوة و این واجبست و کافر میشود کسی که
انکار میکند واجب بودن زکوة را و حرام است منع کردن زکوة و
منع کردن هر حقی که تعلق داشته باشد بمال مثل قرض و خمس و نذر
و تاوان شرعی و روی وجوب فعل المعروف وصلة الرحم والاحسان
الی الاخوان من غیر الزکوة وحمل علی الاستحباب علی رفع ضرورة
المؤمن و روایت کرده شده است واجب بودن کاریکه خوب باشد
مهربانی کردن با خویشان و نیکی کردن با برادران مؤمن از غیر زکوة
و حمل کرده شده است این روایات بر استحباب بودن کارها و بر حاجتی
مؤمن بحیثیتی که نفس یا دینش هلاک میشود **فصل** یجب الزکوة
فی تسعة لا غیر الذهب والفضه والابل والبقر والغنم والحنطة
الشعیر والتمر والزبیب بشرط البلوغ والعقل والحریة والملک
والتمکن من التصرف این فصلیست در بیان اجناسی که زکوة در آنها
واجبست واجب میشود زکوة در نه جنس نه در غیر اینها طلا و نقره
و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز بشرط بالغ و عاقل
و آزاد بودن و مالک بودن و قادر بودن بر تصرف کردن در آنها
ویستحب

ویستحب فی باقی الغلات کالارز وفی مال التجارة وفی الخیل الاناث
السائمة عن کل عتیق دیناران وعن کل برذون دینار بشرط الحول
و سنتست زکوة در باقی غلها مثل این چهار غله که در آنها زکوة واجبست
و سنتست زکوة در مالی که سودا و معامله با آن میکنند و سنتست زکوة در
مادیانها که تمام سال در صحرا میچرند از هر اصلی دو اشرفی و از هر یابوی
دو اشرفی بشرط گذشتن سال بر همین حال **فصل** تشترط فی الانعام
النصاب تجب فیه لا فیما دونه فلا تجب فیما دون الخمس من الابل فاذا
تمت ففیها شاة این فصلیست در بیان نصابها شرط کرده شده است
در شتر و گاو و گوسفند نصابها بر واجبست زکوة واجب در نصاب نه در
چیزی که کم باشد از نصابها بر واجب نمیشود زکوة در کم از پنج شتر پس وقتی
که تمام میشود پنج شتر زکوة واجبست یک گوسفند ثم فی عشر اثنتان
ثم فی خمس عشرة ثلاث ثم فی عشرین اربع ثم فی خمس و عشرین خمس ثم فی
ست و عشرین بنت مخاض وهی التی دخلت فی الثانیه ثم ست و
ثلاثین بنت لبون وهی التی دخلت فی الثالثة ثم فی ست واربعین
حقة وهی التی دخلت فی الرابعة ثم فی احدی وستین جذعة

وهی التی دخلت فی الخامسة ثم فی ست وسبعین بنتا لبون ثم فی احدی
وتسعین حقتان بعد از آن در ده شتر دو گوسفند بعد از آن در
پانزده سه گوسفند بعد از آن در بیست چهار گوسفند بعد از آن در بیست و
پنج پنج گوسفند بعد از آن در بیست و شش یک شتر ماده که داخل شده
باشد در سال دویم بعد از آن در سی و شش یک شتر ماده که داخل شده
باشد در سال سیم بعد از آن در چهل و شش یک شتر ماده که داخل شده
باشد در سال چهارم بعد از آن در شصت و یک یک شتر ماده که داخل شده
باشد در سال پنجم بعد از آن در هفتاد و شش دو شتر ماده یا دو سه
بعد از آن در نود و یک دو شتر ماده یا دو چهار فاذا بلغت مائة
واحدی وعشرین ففی کل اربعین بنت لبون وفی کل خمسین حقة
ویجب فی ابل العراب والبخاتی پس وقتی که سن شترها به صد و
بیست و یک برسد در هر چهل یک شتر ماده یا دو سه و در هر پنجاه تا
یک شتر ماده یا دو چهار و واجب این زکوة در شترهای عربی
و خراسانی بی تفاوت ولا یجب فی البقر حتی تبلغ ثلثین فیجب فیها
تبیع او تبیعة وهو الذی دخلت فی الثانیة فاذا بلغت اربعین

وجب

وجب فیها مسنة وهی التی دخلت فی الثالثة وهکذا و واجب نیست زکوة
در گاوها تا سن شان به سی برسد پس واجب در آنها یک گاو نر یا ماده که داخل
شده باشد در سال دویم پس وقتی که سن شان به چهل برسد واجب در آنها یک گاو
ماده که داخل شده باشد در سال سیم و هم چنین بعد از آن هم سی و یا به چهل
حساب خواهد کرد و زکوة سی و چهل خواهد داد و هر چه زیاده بر
سی تا چهل و از چهل تا شصت و از شصت تا هفتاد باشد زکوة در آن
نیست بلکه وقتی است که به سی یا چهل دیگر برسد و هم چنین ولا یجب فی الغنم
حتی تبلغ اربعین فیجب فیها شاة ثم فی مائة واحدی وعشرین
شاتان ثم فی مائتین وواحدة ثلاث ثم فی ثلثمائة وواحدة
اربع ثم فی اربعمائة فصاعدا فی کل مائة شاة و واجب نیست زکوة در
گوسفند تا سن شان به چهل برسد پس واجب در چهل یک گوسفند بعد از آن
در صد و بیست و یک دو گوسفند بعد از آن در دویست و یک سه گوسفند
بعد از آن در سیصد و یک چهار گوسفند بعد از آن در چهار صد و بیشتر
در هر صد تا یک گوسفند نر یا ماده واجب است و یشترط فی الوجوب الحول
ویکفی ان یهل الثانی عشر مع وجود النصاب طول الحول والسوم وان لا

تکون عوامل و شرط کرده شده است در واجب بودن زکوة سال و بس است
اینکه دیده شود ماه دوازدهم و دیگر شرط است موجود بودن زکوة
نصاب در تمام سال و چریدن در صحرا و اینکه آنها را بار نکنند و سوار
الملاک نشوند و یجب فی الملاک الواحد و ان تفرق المال لا العکس بل یشترط
بلوغ کل نصیب نصابا و واجبست در ملک یک مالک هر چند که در چند جا
باشد مال و در یکجا جمع نباشد و واجبست زکوة در مالی که در یکجا
باشد اگر چند کس هر چند که بعد نصاب برسد مجموع آن هرگاه حصه هر کس
نصاب نباشد بلکه شرطست در وجوب زکوة در مال مشترک رسیدن حصه هر
از ان نصابی و لو بیع النصاب بعد الحول قبلها وجبت علی المشتری
و یرجع بها علی البایع الا ان یؤدیها و اگر فروخته شود نصاب
بعد از سال پیش از بیرون کردن زکوة از آن واجبست زکوة بر
مشتری و رجوع میکند مشتری بزکوة بر بایع مگر اینکه بایع بدهد
خود زکوة را و یجب علی المصدق قبول قول المالک و تخییرها فی
تعیینها و الرفق بالمواشی و حفظها و ایصالها الی المستحق او
الی الامام و واجبست بر کسی که زکوة را میگیرد بحکم امام قبول کردن

قول المالک

قول مالک در باب نبودن زکوة در مال او و مخیر ساختن مالک را
در مشخص کردن زکوة و همواری کردن با مواشی و نگاه داشتن آنها
کل م و رسانیدن آنها بمستحق یا بامام و یجب زکوة الانعام فی سنة و ان
بقی المال بعینه و واجبست زکوة چهارپایان در هر سال هر چند
باقی ماند همان مال بعینه فصل یشترط فی النقدین النصاب بخلاف :
فیما دونه و الحول و کونهما دنانیر و دراهم مضروبین و وجود النصاب
طول الحول و الملک و التمکن من التصرف و یکفی فی الحول ان یهل ثانی
عشر این فصلی است در بیان شرطهای زکوة طلا و نقره برای وجوب
زکوة دادن طلا و نقره نصاب که عبارتست از دویست درهم که تخمینا
و احتیاطا دوازده هزار دینار عراقی و سه عباسی میشود پس واجبست
زکوة در چیزی که کمتر از نصاب باشد و شرط دیگر سال است و بودن
طلا و نقره اشرفیها یا درهمهای سکه دار و موجود بودن نصاب در
تمام سال و مالک بودن و قادر بودن بر تصرف کردن در آن و بس است
در سال اینکه دیده شود ماه دوازدهم نه تمام شدن ماه فاذا بلغ
الذهب عشرین مثقالا وجب فیها الزکوة نصف مثقال ثم کلما زاد اربعة

وجبت فيها عشر مثقال يعني وقتی که میرسد طلا به بیست مثقال واجبست
در ان نیم مثقال وبعد از ان هرگاه زیاده شود بر بیست مثقال چهار
مثقال واجبست در ان چهار مثقال ده یک مثقال که چهل یک میشود
واذا بلغت الفضة مائتی درهم وجب فيها خمسة دراهم وقتی
که برسد نقره بدویست درهم واجبست در ان پنج درهم وتجب زكوة
النقدين ثم كلما زادت اربعين درهما وجب فيها درهم بعد از
آن هرگاه زیاده شود چهل درهم واجبست در ان یک درهم وتجب
زكوة النقدين كل سنة وان بقي المال بعينه وان كان على مالكه
دين بقدره او اكثر او كان المال قرضا وواجبست زكوة طلا و نقره
در هر سال واگرچه باقی ماند همان مال که زکوة آن داده است یک سال
یا چند سال واگرچه بوده باشد بر مالک آن مال قرضی برابر آن مال یا بیشتر
از آن مال یا بوده باشد همان مال قرض ومن ترك لاهله نفقة بقدر
النصاب فصاعدا وجبت عليه زكوتها مع حضوره لا مع غيبته
وکسی که گذارد برای عیال خرجی بقدر نصاب یا بیشتر واجبست بر او
زکوة آن با حاضر بودن او نه با غایب بودن او فصل تجب زكوة الغلات

الاربع

الاربع ولا يشترط الحول این فصلی است در بیان زکوة جنسها واجبست
زکوة گندم وجو وخرما ومویز وشرط کرده نشده است در زکوة اینها
اینها سال یعنی همینکه پاک شد زکوة اینها واجبست ولا تجب كل سنة
وواجب نیست زکوة اینها هر سال ويشترط النصاب وهو خمسة اوسق
وكل وسق ستون صاعا وشرط کرده شده نصاب وآن پنج وسق است
هر وسقی شصت صاع است ويجب في العنب مع الخرص وبلوغ النصاب
وواجبست زکوة در انگور با تخمین کردن و رسیدن انگور بنصاب و نصاب
انگور سیصد من تبریز است احتیاطا للمستحق ويشترط بلوغ كل غلة
نصابا فلا تضم الى غيرها وشرط کرده شده است رسیدن هر غله
بنصاب پس اگر کم از نصاب باشد ضم کرده نمیشود با غله دیگر برای
نصابیت والزكوة الواجبة هي العشر ان سقي سيحا او بعلا ونصف
العشر ان سقي بالنواضح والدوالي وزكوتی که واجبست در چهار غله
آن زكوة ده یک است اگر آب داده شود به آب روان یا باران یا بریشه
خود آب بخورد وبیست یک است اگر آب داده شود بشتر یا بدلوها و
يجب فيها ايضا الخمس ان فضلت عن مؤنة السنة وواجبست

در غلها نیز هیچ یک اگر زیاد باید از خرج سال ومن سقی تارة سیحاً و
تارة بالدلو الی غلب الغالب فان تساویا وجب فی نصفه العشر وفی نصفه
نصف العشر و غله که آب داده شود گاهی بآب روان وگاهی بآب باران
وگاهی بدلوها آنچه بیشتر است معتبر است پس اگر هر دو برابر است واجب است
در نصف آن ده یک و در نصف دیگر بیست یک ویجب الزکوة فی حصة
العامل فی المزارعه والمساقات مع الشرایط وکذا حصة المالک ولا تضم
احدیهما علی الاخری و واجبست زکوة در حصهٔ عامل و در مزارعت و
مساقات با شرطها و همچنین است حصهٔ مالک اگر شرطهای زکوة در آن
یافته شود و تسقط زکوة حصة السلطان من الغله فلا تجب علی غیره
و ساقط میشود زکوة حصه که سلطان میگیرد از غله پس واجب نیست زکوة
بر غیر سلطان بلکه واجبست بر او و تجزی القیمه فی الغله والانعام
والنقدین و بدرستی قیمه واقع مال زکوة دادن در غله و چهارپا
و نقره و طلا و یکفی الخرص فی الغله و یشترط ان تملک بالزراعه
حال النمو کافیست تخمین کردن در غله برای دانستن نصاب و دادن
زکوة و شرط شده است در وجوب زکوة غله اینکه ملک اینکس شود آن
بزراعت

بزراعت کردن یا در وقت دانه بستن **فصل** یجب اداء الزکوة
الی المستحقین وهم الفقراء والمساکین والعاملون والغارمون وفی
الرقاب وفی سبیل الله وابن السبیل ویسقط المؤلفه الآن این فصلی
است در بیان مستحقین زکوة و واجبست ادا کردن زکوة بسوی مستحقین
زکوة و ایشان فقیرانند و مسکینان و جمع کنندگان و محافظت
کنندگان زکوة و قرض داران و جماعتی که واجب شده باشد بر ایشان
آزاد کردن بنده یا کفاره بسبب قتل خطا و ظهار و قسم خوردن و قتل
صید و نباشد و نباشد پیش ایشان چیزی که ذمهٔ خود را از کفاره بری
سازند و حال آنکه ایشان مؤمنند چنانچه در حدیث در تفسیر فی
الرقاب واقع شده و فی سبیل الله جماعتی اند که بیرون می آیند برای
جهاد و خرجی نداشته باشند یا جماعتی که مؤمن باشند و نباشد پیش
ایشان چیزی که حج کنند بآن یا هم خیراتها و ابن سبیل جماعتی اند که در
سفر باشند جهت عبادت خدا و بی خرجی باشند و ساقطند مؤلفه
بالفعل و ایشان جماعتی بودند که خدا را یکی میدانستند و غیر خدا را عبادت
نمیکردند اما تصدیق برسالت محمد صلی الله علیه وآله نکرده بودند و کذا

خدا مهربانی میکرد بایشان و تعلیم میکرد چیزها را بایشان می شناسانند
پس از برای ایشان حصه در زکوة قرار داد که شاید خود را بشناسند و تصدیق
کنند ولا يجب الاستيعاب وتقبل دعوى الاستحقاق الا مع ظهور
الكذب و واجب نیست که همه اصناف زکوة داده شود و هر کس که دعوی
کند که من مستحقم و معلوم نباشد دروغ گفتن او قبول کرده میشود
دعوای او و میتوان داد زکوة باو ومن دفعها الى غير المستحق
وجب عليه اخراجها مرة اخرى الا ان يكون اجتهد في الطلب و
کسی که بدهد زکوة را بغیر مستحق واجب است بر او که بار دیگر بمستحق بدهد
مگر اینکه سعی کرده باشد در باب استحقاق آن شخص ومن تركها وجب تحقیق
عليه قضاؤها وان لم يعلم بوجوبها و کسی که نداده باشد زکوة را
واجب است بر او که بدهد زکوة را اگر چه نمیدانسته واجب بودن زکوة را
واذا استبصر المخالف لم يجب عليه قضاء عبادته الا الزكوة ان كان
دفعها الى غير المستحق و وقتی که شیعه شود مخالف واجب نیست بر او قضای
عبادت خود مگر زکوة اگر داده باشد آنرا بغیر مستحق و بشرط الاقرار
بالشهادتين والائمة عليهم السلام في غير الاطفال والارقاء وشرط
است

60

است در مستحق اقرار کردن بشهادتین و بائمه علیهم السلام در غیر طفلها
و بندها بلکه در طفلها بس است که از مومنان بهم رسیده باشند و در بندها
اقرار بشهادتین بس است هر چند اقرار بائمه نداشته باشد همچنانکه
فرموده اند ولا يجوز اعطاء المستضعف الا في الضرورة وعدم امكان
الارسال ويجوز الانتظار و جایز نیست دادن زکوة بکسی که حق را
نشناخته و با اهل حق هم عداوت نداشته باشد مگر در وقتی که
مضطر باشد و ممکن نباشد فرستادن زکوة بسوی مومنان و جایز است
انتظار نوعی کشیدن در این وقت تا بهم رسد ويجوز اعطاء اطفال
المؤمنين منها وشراء ما يحتاجون اليه بها و جایز است دادن اطفال
مومنان از زکوة و خریدن چیزی که محتاج باشند ایشان بسوی آن
زکوة ولا يجوز دفع الزكوة الى المخالف من مجسم او مجبر او واقفي او
ناصب ونحوهم و جایز نیست دادن زکوة بمخالف مذهب امامیه مثل کسی
که اعتقادش این باشد که خدا جسم است یا جبر میکند بندگان را بر
اقوال و اعمال و افعال یا کسی که قایل بدوازده امام نباشد یا کسی که دشمنی
داشته باشد با ائمه یا با دوستان ایشان بسبب تشیع یا تقدم دارد غیر ایشان را

برايشان ويشترط في الفقير والمساكين ان لايملك مؤنة سنته
له ولعياله فعلا او قوة كذي الحرفة ولايمنع ملكه خادم او دار
اودار يقدر الحاجة وشرط كرده شده است در فقير ومسكين اينكه خرج
سال نداشته باشد براى خود وعيال خود نه بالفعل ونه بالقوة مثل
صاحب هنرى كه كسب وفا نكند بخرج او ومانع نميشود از گرفتن زكوة
مالك بودن بنده يا خانه يا چهارپا يا خانه بقدر حاجت بلكه
باوجود اينها جايز است كه زكوة بگيرد ولايجوز دفع الزكوة الى من تجب
نفقته على المالك وهم ابواه واولاده وزوجاته ومماليكه الا
لاداء الدين او التوسعه ونحوهما مما لا يجب عليه ويجوز اعطاء
بقية الاقارب ان كانوا مؤمنين والافلا وجايز نيست دادن زكوة
بكسى كه واجب باشد خرج او بر مالك واينان پدر ومادر مالك اند و
اولاد وزنها وبندهاى او مگر اينكه براى اداء دين ايشان باشد يا براى وسعت
دادن برايشان ومانند آن ومانند اينها از جمله چيزهايى كه واجب
نيست بر مالك آنها وجايز است دادن زكوة بخويشان باقى اگر باشند
ايشان مؤمنان اگر مؤمن نباشند ايشان جايز نيست دادن زكوة بايشان

ولايجوز

ولايجوز اعطاؤها شارب الخمر ولايشترط العدالة لكن يعطى
الفاجر بقدر كفايته وجايز نيست دادن زكوة بشراب خوار وشرط
نشده است عادل بودن در مستحق زكوة وليكن داده ميشود از زكوة
بفاجر بقدرى كه بس باشد او را ويجوز شراء المملوك وعتقه من
الزكوة وجايز است خريدن بنده كه غلام باشد از مال زكوة و آزاد
كردن او ولايجوز دفعها الى الجابر اختيارا وجايز نيست دادن
زكوة بظالم در حالت اختيار ومن كان عليه زكوة وجب ان يؤديها
على الفور وكسى كه باشد بر او زكوتى واجب است اينكه ادا كند آنرا
في الحال فان حضره الموت وجب ان يوصي بها پس اگر حاضر شود او را
مرگ پيش از دادن زكوة واجب است بر او وصيت كردن بزكوة ويجب اخراجها من اصل المال
اوصى بها اولا واجب است بيرون كردن زكوة از اصل مال ميت
خواه وصيت كرده باشد يا نه يا نكرده باشد هرگاه معلوم باشد نه دادن
ويحرم الزكوة الواجبة خاصة على بني هاشم لا مع ضرورتهم
او كون الدافع منهم او كون انتسابهم بالام دون الاب و
حرام است زكوة دادن واجب و بس بر فرزندان هاشم مگر با ضرورت

ایشان یا برون دهند از ایشان با وجود نیست ایشان بجهاتم
بیاورند بر بلد که دراین صورت حلال است ولا یجب نقلها مع وجود مع عدم المستحق فان نقلها ح
وان تلفت وجب ضمانها الا فلا وواجب نیست فرستادن زکوة
بجایی دیگر هرگاه آنجا مستحق باشد پس اگر او با ضعف تبدیل و تلف
شود واجب بر او دادن زکوة باری دیگر بسبب تلف زکوة وواجب است
فرستادن زکوة بجایی که در آن مستحق باشد هرگاه نباشد مستحق در
بلد مالک وشرط نیست در ادای زکوة دادن در جای زکوة ویجوز شراء
المملوک من الزکوة وعتقه مع عدم المستحق وجایز است خریدن بنده
از مال زکوة وآزاد کردن او هرگاه مستحق دیگر نباشد فان کان
المملوک تحت الشدة جاز مع وجوده فان مات ولا وارث له فی
المستحقون پس اگر بوده باشد غلام زیر شدت جایز است خریدن او
از زکوة هرچند مستحق دیگر هم باشد پس اگر بمیرد آن غلام ووارث
نداشته باشد میراث او بمستحقهای زکوة میرسد ویجوز قضاء
دین المؤمن منها حیا ومیتا وتکفین المیت منها وجایز است
ادای قرض مؤمن از زکوة خواه زنده باشد وخواه مرده وجایز است
کفن

کفن کردن مؤمن مرده از زکوة ویجب النیة عند دفع الزکوة فواجب
است قصد کردن وبخاطر آوردن زکوة وقت دادن زکوة ووقت
الوجوب فی الغلات اذا صفت وفی غیرها بعد الحول وهو اهلال
الثانی عشر ووقت واجب شدن زکوة در غلها وقتی است که پاک شوند
غلها ودر غیر آنها بعد از سال وآن سال اینست که ماه دوازدهم
دیده شود فصل یجب الفطرة علی کل مکلف لمؤنة السنة این فصلی مالک ح
است در بیان زکوة فطره ماه رمضان واجب است فطره بر هر عاقل
بالغ که قادر باشد بر خرج سال خود ویجب ان یخرجها عن نفسه
وکل من یعوله من صغیر وکبیر وغنی وفقیر وحر ومملوک
ذکر وانثی ومسلم وکافر وضیف عن کل احد صاعا من کل الاقوات
اخرج وهو تسعة ارطال بالعراقی یکون الفا ومائة وسبعین
درهما وواجب است دادن فطره از جانب خود واز جانب هر کس عیال او
باشد از کوچک وبزرگ ومالدار وبیمال وآزاد وبنده ومرد وزن
ومسلمان وکافر ومهمان از هر یک صاعی از هر خوردنی که بیرون کند
وصاعی نه رطل عراقی است که وزن او هزار وصد وهفتاد درهم است

وتخرج من غالب القوت وتجزئ القيمة وتجب على من ولد له

واسلم لا بعده وبيرون كرده ميشود زكوة فطر از جنينى كه اكثر قبل الهلال

اوقات خورده ميشود ومجزيست قيمت آنهم وواجبست بر كسى كه فرزند

متولد شود براى او وپيش از ديدن ماه شوال نه بعد از ديدن ماه شوال

ووقت الوجوب اذا اهل هلال الشوال قبل صلوة العيد ووقت

واجب شدن زكوة وقتى است كه ديده شود در آن وقت ماه شوال پيش از

نماز عيد رمضان ولازم است دادن آن پيش از نماز ولا يجوز التأخير

فان فعل لم تسقط وجايز نيست بر انداختن از نماز عيد بر اگر

نداده باشد ساقط نميشود بلكه بايد داد ويجب العزل مع عدم المستحق

وهم الفقراء والمساكين وساير المستحقين من اهل الولاية وواجبست

جدا كردن زكوة هر گاه مستحق نباشد حاضر ومستحقان فقيران و

مسكينان اند وباقى مستحقان مال كه از جمله دوستداران ائمه باشند عليهم السلام

ولا يجوز دفعها الى المستضعف الا عند الضرورة ولا الى الناصب

وجايز نيست دادن زكوة بكسى كه دشمن داشته باشد اهل حق را ولا

ينبغى اقل من صاع وسزاوار نيست دادن بمستحق كمتر از صاع ويجب اعطاء المستحق

فطرة

فطرة المماليك المشتركين اذا كمل للشريك رأس لا اقل وواجبست فطره

غلامهايى كه مشترك باشند وقتى كه حصه شريك شود يك غلام تمام مر

فصل تستحب الصدقة خصوصا فى الاوقات الشريفة اين فصل است

در بيان احكام صدقه سنتست خيرات كردن خاصه در روزهاى خوب

مانند شب قدر وجمعه وعرفه وعيدها مانند آن ولا يجوز التصدق

على الكافر والناصب الا عند الضرورة وجايز نيست خيرات كردن بر

كافر وناصب مگر وقت ضرورت خوف ولا يجوز الرجوع فى الصدقة

وجايز نيست واپس گرفتن صدقه ويحرم السؤال من غير حاجة فى غير

عند الضرورة وحرام است طلبيدن بى احتياج وواجبست در وقت

ضرورت ويحرم المن بعد الصدقة والرياء بها واللوم على الاعطاء

والتصدق بالمال الحرام مع العلم بصاحبه وحرام است منت گذاشتن

بعد از تصدق وريا كردن بتصدق وملامت كردن بر دادن و

تصدق كردن بمال حرام وقتى كه بداند صاحب آنرا ويجب التصدق

على المؤمن عند الضرورة ويحرم منعه حينئذ وواجبست تصدق

بر مؤمن در وقت مضطر بودن او وحرام است نا دادن بمؤمن هر گاه مضطر باشد

ویجب بالنذر والعهد والیمین و واجب میشود صدقه بنذر و عهد و
قسم خوردن ولا یجوز التصدق من مال المسلم بغیر اذنه وجایز نیست
تصدق از مال مسلمان بی رخصت او **فصل** یجب الخمس فی غنایم دار
الحرب وفی مال الحربی والناصبی والمعادن کلها من الذهب والفضة
والصفر والحدید والرصاص والملاحة والکبریت والنفط و
غیرها این فصلیست در خمس و خمس در لغت پنجیک دادنست و در اصطلاح
پنجیک دادنست از اشیاء معینه معلومه من عند الشارع و واجبست
خمس در چیزهایی که در جنگ کفار از مال ایشان بدست مسلمانان می آید
و در مال کافر حربی که بی جنگ بچنگ مسلم در آید و در مال ناصبی و کانها
هم خواه طلا باشد خواه نقره و مس و آهن و ارزیز و نمکسار و گوگرد
و نفط و غیر اینها مثل شنجرف و کهکرف و زرنیخ ویشترط بلوغ المعدن
عشرین دینارا فصاعدا وکذا الکنز وشرط شده است در وجوب خمس
رسیدن کان به بیست دینار یا بیشتر و همچنین است گنج وفی الغوص بلوغه
دینارا فصاعدا من اللؤلؤ والیاقوت والزبرجد والعنبر وغیر
ذلک و واجبست خمس در چیزی که بغواصی از دریا بیرون آورده میشود

بشرط

بشرط رسیدن آن چیز بقیمت یک اشرفی شرعی که یک مثقال طلا است یا بیشتر
از اشرفی و مروارید و یاقوت و زبرجد و غیر این چیزهایی که مذکور شد
وفیما یفضل عن مؤنة السنة له ولعیاله من ارباح التجارات والصناعات و
الزراعات وغیرها و دیگر واجبست خمس در چیزی که زیاده آید از
خرج سال او و عیال او از نفعهای سوداها و هنرها و زراعتها و
غیر اینها وفی ارض الذمی اذا اشتراها من مسلم و دیگر خمس واجبست
در زمین ذمی هرگاه بخرد آنرا از مسلمانی وفی الحلال اذا اختلط بالحرام
ولم یتمیز ولم یعرف قدره ولا صاحبه و دیگر واجبست خمس در مال
حلال وقتی که بیامیزد با حرام و از هم جدا نشود و شناخته نشود مقدار
آن و نه صاحب آن پس آن مال حرام مختلط بحلال هم بدادن خمس هر دو
حلال میشود باین شرط که معلوم نباشد بودن حرام مخلوط بحلال بیشتر از
پنجیک مجموع مال ویقسم نصفه للیتامی والمساکین وابن السبیل (للامام ونصفه)
ممن ینتسب الی هاشم بابیه بشرط الحاجة و قسمت کرده میشود نصف خمس
برای امام و نصف برای یتیمان و مسکینان و کسی که در راه مانده باشد
بشرطیکه از جمله کسانی که پدر ایشان از هاشم باشد باین شرط که محتاج

باشند وکسی و هیزی نداشته باشند که خرج ایشان از آن هم بهم رسد
و یقسم علیهم بقدر کفایتهم لسنتهم فان لم یکفهم وجب اکمال کفایتهم
من مال الامام و یجب دفع حصته علیه السلم ایضا الیهم مع حاجتهم
و می باید قسمت کرد خمس را بر سادات و بهر یک دادن آن قدر که بس باشد
او را تا یکسال پس اگر بس نباشد ایشان را حصه ایشان واجب است تمام
کردن خرج سال ایشان از مال امام و واجب است دادن حصه امام علیه السلم
نیز بسادات وقتی که محتاج باشند ایشان و یجب مرة واحدة لا
کل عام واجب است دادن خمس مال یکمرتبه در تمام عمر نه هر سال یعنی خمس
مثل زکوة مال نیست **کتاب الصوم** وهو واجب علی کل بالغ
عاقل فی شهر رمضان سوی الحایض و النفسا و نحوهما این کتاب
در بیان احکام روزه است و این واجب است بر هر بالغ عاقل در ماه
رمضان غیر حایض و نفسا و نظیر اینها و مستحل کافر یجب ترکه حر
نیته لیلا فمن ترکها وجب ان یجددها قبل الزوال ان لم
یفطر و کسی که حلال داند ترک روزه را کافر است و واجب است نیت
روزه در شب پس کسی که شب نیت نکند واجب است برا او که تازه کند نیت

را پیش

پیش از نیم شب وقتی که افطار نکرده باشد ولا یجوز الافطار فی
قضاء شهر رمضان بعد الزوال و یجوز قبله الا مع ضیق الوقت
و جایز نیست افطار کردن در قضاء ماه رمضان بعد از زوال و جایز
است افطار پیش از زوال مگر آنکه وقت قضا تنگ شده باشد فصل
یجب امساک الصایم عن الاکل و الشرب و الکذب علی الله و رسوله
و الائمة علیهم السلم عمدا و عن الارتماس و عن الجماع و فی قبل المرءة و دبرها
عن الانزال بالملاعبه و الاستمنا و نحوهما و عن الحقنة بالمایع
فصلی است در بیان چیزهایی که از آن اجتناب باید کرد در روزه
واجب است دهر عکردن و خود را نگاه داشتن روزه دار از خوردن
و آشامیدن و دروغ بستن بر خدا و رسول او و امامان علیهم السلم
و از فرو رفتن در آب بحیثیتی که به زیر آب رود و از جماع کردن در
فرج زن و از بیرون آوردن منی به دست بازی کردن با زن و بدست
مالیدن بر ذکر و مانند آن و از حقنه کردن بچیز روان و من افطر
فی شهر رمضان عالما عامدا وجب علیه القضا و الکفارة و هو عتق
رقبة او صوم شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا فان

عجز تصدق بما يطيق وان كان ناسيا اوجاهلا فلا كفارة وكسی كه
افطار كند در روزی از ماه رمضان قصدا دانسته واجبست بر او
قضای آن روز وكفاره دادن بآزاد كردن بنده يا روزه دو ماه از پی
هم يا طعام دادن شصت محتاج پس اگر نتواند يكی از سه چيز را بجا نه
در راه خدا بدهد آنچه تواند واگر باشد افطار كننده بغرامو شی يا جهل
بی نيت كفاره بر او ويجب بالافطار علی الحلال كفارة واحدة و
بالافطار علی الحرام كفارة الجمع ويجب تعدد الكفارة بتعدد الجماع
فی يوم واحد لا بتعدد الاكل والشرب وواجبست بسبب افطار كردن
بچيزی حلال يك كفاره وبسبب افطار كردن بچيزی حرام سه كفاره كه
عبارتست از آزاد كردن بنده ودو ماه روزه داشتن وشصت
مسكين را طعام دادن وواجبست مكرر كفاره دادن بسبب مكرر
جماع كردن در يك روز وواجب نيست تكرار كفاره بتكرار خوردن
وآشاميدن در يك روز ومن اكره زوجته علی الجماع نهار فی
شهر رمضان بطل صومه ووجب عليه كفارتان والتعزير فان
طاوعته وجب علی كل منهما الكفارة والتعزير وكسی كه اكراه
كند

كند زن خود را بر جماع در روز ماه رمضان باطل میشود روزه او
وواجبست بر او كفاره وسياست شرعی پس اگر راضی شد آن زن بجماع
او واجبست بر هر كدام از هر دو زن كفاره وسياست ومن اجنب
ليلا ثم نام ناويا للغسل ثم انتبه ولم يغتسل ثم نام حتی اصبح
وجب عليه القضا والكفارة وكسی كه جنب شود در شب بعد از آن
بخوابد باين قصد كه پيش از صبح غسل خواهد كرد بعد از آن بيدار
شود وغسل نكند بعد از آن بخوابد تا صبح شود واجبست بر او قضا بر او اگر
بيدار شود وبخوابد مرتبه سيم واجبست بر او قضا وكفاره ويحرم
تعمد البقاء علی الجنابة فی شهر رمضان حتی يصبح مع وجوب صومه
فان فعل وجب القضا والكفارة وحرامست بقصد باقی ماندن بر
جنابت در ماه رمضان تا صباح با وجود واجب بودن روزه او بر او اگر
باند بر جنابت واجبست بر او قضا وكفاره ومن نسی غسل الجنابة
حتی يخرج شهر رمضان او يمضی منه ايام وجب عليه قضا الصلوة
والصوم وكسی كه فراموش كند غسل جنابت را تا وقتی كه بيرون رود
ماه رمضان يا بگذرد از ماه رمضان چند روز واجبست

وان نام ناسيا وجب القضاء

براو قضای نماز و روزه ومن اصبح جنبا لم یجز له الصوم قضاء عن
شهر رمضان ویجوز نفلا وکسی که داخل شود در صبح بی غسل جایز نیست
او را روزه داشتن برای قضای ماه رمضان وجایز است روزه سنتی
ویجب اغتسال الحایض اذا طهرت قبل الصبح فان ترکه وجب علیها القضا
وواجبست بر حایض غسل وقتی که پاک شود از حیض پیش از صبح وممکن
باشد غسل کردن پس اگر ترک کند غسل را با امکان غسل واجبست براو
قضای آن روز ویبطل الصوم ویجب القضا والکفارة بتعمد ایصال
الماء الی الحلق والغبار الغلیظ والقضا بوصول الماء الیه للعبث او وضوء
النافلة وبتعمد القی وباطل میشود روزه وواجب میشود قضا وکفاره
بسبب رسانیدن آب از روی عمد بسوی حلق یا غبار غلیظ وواجبست
قضا بسبب رسانیدن آب بسوی حلق از جهة بازی یا وضوی سنتی و
بسبب قی کردن بقصد ومن انزل بملاعبته او استمناء وجب علیه القضا
والکفارة وکسی که منی را بیرون آورد بدست بازی یا بقصد واجبست
براو قضا وکفاره وفصل یجب امساک الصایم عن المفطرات من طلوع
الفجر الثانی وانما یجب بعد تحقیقه او اذان الثقة المعتاد للاذان بعده

اى فصل

این فصلی است در بیان مفطرات واجبست بر روزه دار خود را باز داشتن
از چیزهایی که باطل میکند روزه را از وقت طلوع صبح دویم که آن را صبح
صادق گویند وواجبست امساک از مفطرات مگر بعد از تفحص صبح
صادق یا بعد از بانگ مرد اعتمادی که عادت کرده باشد اذان گفتن
را بعد از صبح صادق ویحرم الجماع اذا لم یبق لطلوعه مقدار ایقاعه
والغسل وحرام است جماع کردن وقتی که باقی نمانده باشد تا طلوع
صبح این قدر مدت که جماع وغسل کند در آن مدت ومن تناول من غیر
مراعات الفجر فاتفق بعده وجب علیه الاتمام والقضا وکذا من صدق
کذبه م — المخبر ببقاء اللیل فاکله ثم ظهر او ظن کذب المخبر بطلوع الصبح فاکل
ظهر م — ثم ظهر صدقه وکذا من افطر للظلمة الموهمة دخول اللیل ثم ظهر خلافه
الا ان یغلب ظنه وکسی که بخورد بی آنکه ملاحظه کند صبح را پس اتفاق
افتد خوردن او بعد از صبح واجبست براو تمام کردن روزه آن روز
ونخورد چیز دیگر تا شام وقضا هم وهمچنین است حکم کسی که راست
ندانسته باشد خبر دهنده به باقی بودن شب را پس خورده باشد بگمان
باقی بودن شب وبعد از آن ظاهر شده باشد دروغ خبر دهنده با فجر

بودن شب یا گمان کرده باشد دروغ گفتن کسی که خبر داده او را بطلوع
صبح بر خورده و بعد از ان ظاهر شده راستی خبر دهنده و همچنین است
حکم کسی که افطار کرده باشد بسبب آیتی که باعث توهم داخل شدن شب
از ان ظاهر شود بر ظاهر شود خلاف گمان مگر انکه غالب باشد بر او گمان
بحیثیتی که آنرا علم پنداشته و لا یجوز الافطار قبل ذهاب الحمرة
المشرقیة و یجب بعد ذهابها و لا یجوز تاخیره الی السحر و جایز نیست
افطار کردن پیش از بر طرف شدن سرخی شرق که وقت نماز شام است
و واجبست افطار کردن بعد از بر طرف شدن سرخی شرق و جایز نیست
بر انداختن افطار تا سحر که افطار کنند در آخر شب و یجب القضاء
و الکفارة بتناول المفطر فی شهر رمضان و قضائه بعد الزوال و النذر
المعین و واجبست قضا و کفاره هر دو بسبب خوردن یا امثال کنند روزه
در ماه رمضان مطلقا و در قضاء ماه رمضان بعد الزوال و آفتاب
از میان آسمان که عبارتست از وقت نماز پیشین و در روزی که نذر کرده
باشد روزه آن روز را بعینه نه نذر مطلق که نذر مطلق پیش از زوال
میتوان خورد و در نذر معین نمیتوان خورد مطلقا لیکن در کفاره خلاف

هست

68

هست که مذکور میشود در کفارات بتفصیل و یجوز الافطار للتقیه و الخوف
من القتل و یجب القضاء و جایز است خوردن روزه واجب برای تقیه و
ترس از کشتن و واجبست قضای آن روز که خورده و من سئل ایام
انت لم یجز الکذب و کسی که بپرسند که آیا روزه داری جایز نیست
او را دروغ گفتن بی ضرورت مثل انکه روزه داشته باشد و بگوید نه
یا نداشته باشد و بگوید بلی **فصل** یجب الافطار فی شهر رمضان على المسافر ح
مع الشرایط و ان قدر علی الصوم و یجب قضاؤه علیه و ان صام الا
ان یکون جاهلا بوجوب الافطار فلا قضاء و یشترط فیه شروط
قصر الصلوة و یزید تبییت النیة لیلا و الخروج قبل الزوال این
فصلی است در بیان احکام سفر واجبست روزه خوردن بر مسافر
در ماه رمضان هر گاه شرطهای افطار موجود باشد و اگر چه تواند
روزه داشتن بی مشقت و واجبست قضای ماه رمضان بر مسافر و اگر
چه روزه داشته باشد مگر آنکه بوده باشد مسافر جاهل بواجب بودن
افطار پس نیست قضای روزه بر او و هر گاه روزه داشته باشد با وجود
جهل بوجوب افطار و شرط کرده شده است در واجب بودن خوردن

روزه در سفر بشرطهای قصر نماز و زیاده میشود بر شرطهای قصر نماز شرط دیگر
و آن اینست که شب در خاطر داشته باشد بیرون رفتن هرچند جدا از پیشین
بیرون رود یا بیرون رود پیش از پیشین و اگر چه شب در خاطرش نباشد
و اذا دخل المسافر منزله قبل الزوال ولم ینو ولم یأکل وجب علیه الصوم واحرامه
وان کان نوی ولا استحب له الامساک ووجب علیه القضا و وقتی که داخل شود
مسافر بمنزل خود پیش از زوال آفتاب و نخورده باشد چنین را واجبست
بر او روزه داشتن و بیست او را این روزه و اگر خورده باشد چنین برای
زایست او را چیزی نخوردن تا شام و واجبست بر او قضای آن روز نیز ولا
یجوز قضاء شهر رمضان فی السفر ولا صوم واجب جایز نیست قضای
رمضان در سفر و نذر روزه کفاره و نذر روزه سنتی برای کسی که باشد بر
او روزه واجب ولا یجوز صوم النذر فی السفر ولا المرض الا المعین
سفرا وحضرا وصحة ومرضا ولو بالنیة والشیخ والشیخة وذو
العطاش لهم الافطار مع العجز ویجب علیهم الصدقة عن کل یوم
مد وکذا الحامل المقرب والمرضع القلیلة اللبن ویجب القضا
ایضا اذا زال العذر وجایز نیست روزه نذر در سفر و نه در بیماری مگر
حضر

الکفارة ولا النذر المطلق بالصوم ولو معینا بصوم

روزه

روزه که مشخص کرده باشد در سفر و حضر و در صحت و مرض و بیماری و
اگر چه کردن بمحض قصد باشد و بزبان گوید که در سفر و حضر و صحت و مرض
روزه خواهم داشت و مرد پیر و زن پیر و صاحب تشنگی وقتی که عاجز باشند
از روزه داشتن جایز است بر ایشان افطار کردن و واجبست بر ایشان
تصدق کردن عوض هر روزه یک مدی و هم چنین است حکم زنی که
حمل باشد و نزدیک باشد زاییدن او و زنی که شیر میدهد طفلی را و کم
شیر باشد و واجبست بر ایشان قضای آن روز نیز وقتی که بر طرف شود
الصوم
علت و یجب الافطار علی المریض الذی یضره فی شهر رمضان و یجب علیه
قضاؤه فی الضرر الی نفسه فان صام مع خوف الضرر لم یجز و وجب
علیه القضا و واجبست افطار کردن بر بیماری که ضرر میکند او را روزه
داشتن در ماه رمضان و واجبست بر او قضای آن و صحیح میکند
در ضرر بسوی نفس خود پس اگر روزه بدارد با بیم ضرر جایز نیست و
واجبست بر او قضای آن و یجب الافطار علی الحایض والنفساء
یجب علیهما القضا و واجبست افطار بر حایض و نفسا و واجب
بر ایشان قضای آن و یجب الصوم علی المستحاضة وعلیها الغسل للصلاة

فیجمع

و واجبست روزه بر مستحاضه و واجبست بر او غسل در شب ماه رمضان
آخر شب و اذا طهرت الحایض فی اثناء النهار امسکت استحبابا و وجب
علیها القضاء و وقتی که پاک میشود حایض بعد از طلوع صبح است
که چیزی نخورد بعد از آن و واجبست بر او قضای آن روز **فصل** یجب صوم
شهر رمضان علی المکلف سوی من به احد من الاعذار السابق فان
افطر مستحلا وجب قتله و الا عزر مرة و ثانیا و قتل فی الثالثة
این فصلی است در بیان احکام روزه واجبست روزه ماه رمضان بر کسی که
عاقل و بالغ باشد و صاحب عذرهای گذشته نباشد پس اگر افطار
کند و حال آنکه حلال داند افطار را بی عذر واجبست کشتن او و اگر
حلال نداند افطار را ادب کرده میشود مرتبه اول و دویم و کشته میشود
در مرتبه سیم و لا یجب الصوم الا برؤیة الهلال او مضی ثلثین و لا یجب
الافطار للعید الا بذلک بل یجب الصوم الی ان یتحقق احدهما
و واجب نیست روزه داشتن مگر بدیدن ماه رمضان یا گذشتن سی
روز از ماه شعبان و واجب نیست افطار برای عید مگر بدیدن ماه
شوال یا گذشتن سی روز از ماه رمضان بلکه واجبست روزه داشتن

تا وقتی

تا وقتی که متحقق شود یکی از این دو تا و یجب العمل فیهما بالیقین لا الظن
و واجبست عمل کردن در دیدن ماه رمضان و گذشتن سی روز به یقین
نه بگمان و من اصبح یوم الثلثین صایما ثم شهد عدلان برؤیة
هلال شوال وجب علیه الافطار و لو بعد الزوال و کسی که داخل شود
در صبح روز سی ام روزه دار بعد از آن گواهی بدهند دو عادل بدیدن
ماه شوال در شب واجبست بر او افطار کردن و اگر چه گواهی بدهند بعد
الافطار — از پیشین باینکه ما دیشب ماه را دیده ایم یا دیروز و لا یجوز بالرؤیة
قبل الزوال و لا یجب الصوم بها فی اوله و جایز نیست افطار کردن بسبب
دیدن ماه پیش از پیشین و واجب نیست روزه داشتن هم بسبب دیدن
ماه پیش از پیشین در اول ماه رمضان یعنی ماه روزی که دیده میشود
آن ماه از آن روز نیست بلکه از روز آینده است و آن روز اول ماه
نیست و یجب علی الاسیر و المحبوس الذی لا یعرف الاهلة صوم شهر
یتوخاه فان وافق او تأخر او استمر الاشتباه اجزء و ان تقدم وجب
القضا و واجبست بر اسیر و بر کسی که در زندان باشد و نشناسد ماهها
را روزه داشتن در ماهی که اختیار میکند آن ماه را پس اگر موافق آید

آنماه یاماه رمضان یعنی ماه رمضان باشد آنماه یا بعد از ماه رمضان
باشد یا معلوم نباشد او را مطلقا که اینماه که روزه داشتم کدام ماه بوده
کافیست همان ماه که روزه داشته واکر پیش از ماه رمضان باشد آنماه
واجبست بر او قضای آنماه ویثبت الهلال برؤیة عدلین لا بشهادة النساء
مع الصحو وتعارض الشهادات برؤیة خمسین لا اقل وبالشیاع و
بالرؤیة فی بلد قریب فثابت میشود ماه بدیدن دو عادل ماه را
نه بکواهی زنها وحتی که هوا صاف باشد وابر نباشد وبعضی میکویند
که ماه را دیدیم وبعضی کویند که ما ملاحظه کردیم ونه دیدیم ماه را وثابت
نمیشود بدیدن پنجاه کس ماه را نه کمتر از پنجاه کس ونیز ثابت میشود
ماه بمشهور شدن دیدن ماه میان مردم وبدیدن ماه در شهری نزدیک
که باشد باین شهر که ماه را در آن شهر دیده اند پس عمل می باید کرد در ثبوت
ماه باین چیزها ولا یجوز العمل بقول المخالفین مع عدم حصول العلم
ولا باخبار المنجمین وجایز نیست عمل کردن بدیدن ماه بکفته مخالفین
هرکاه علم حاصل نشود ونه بخبر دادن منجمان باینکه فردا اول ماه
است دیرکه ایشان بکمان میکویند واذا کان یجب الرؤیة ثمانیة

وعشرین

وعشرین یوما وجب قضاء یوم منه ووقتی که ماه رمضان از دیدن
ماه بیست وهشت روز باشد واجبست قضا کردن یکروز از ماه رمضان
زیرا که ماه بیست وهشت روزه نمی باشد ویجب علی الاکبر الذکر قضاء
ما فات الاب منه ان کان تمکن منه وواجبست بر بزرکترین پسرها
قضا کردن چیزی که فوت شده از پدر از ماه رمضان وروزه نذرشده
اکر میتوانست پدر که روزه بدارد ونداشته واکر نمیتوانسته واجب نیست
فصل یجب صوم شهر رمضان وصوم الکفارات وبدل الهدی و
صوم النذر والعهد والیمین وصوم الاعتکاف الواجب این فصلیست
در بیان احکام روزه واجب واجبست روزه ماه رمضان وروزه
کفارها وروزه بدل هدی وروزه نذر وعهد کردن وقسم خوردن و
وروزه اعتکافی که واجب باشد آن اعتکاف ویجب التتابع فی صوم
کفارة الیمین والظهار والقتل والافطار وبدل الهدی والنذر
وشبهه وواجبست روزه داشتن از پی هم بی فاصله در روزه کفاره
قسم خوردن وظهار که عبارتست از کفتن شوهر بزن خود انت علی
کظهر امی یا مانند این ودر روزه کفاره کشتن کسی ناحق وافطار

کردن و در روزه که عوض هدی باشد که واجب میشود در حج و ممکن نباشد
و واجب میشود این تتابع بسبب نذر کردن و مانند آن ومن نذر الصوم
حتی یقوم القائم وجب ان یصوم ما عدا الایام المحرمة وحال السفر
والمرض وکسی که نذر کرد روزه را تا ظاهر شدن حضرت صاحب الامر
علیه السلم واجب شد بر او روزه داشتن غیر روزهایی که حرام است روزه
آن مثل عید قربان و مانند آن و روزهای سفر و بیماری ومن نذر ان
یصوم حینًا وجب علیه صوم ستة اشهر ومن نذر ان یصوم زمانا وجب
ان یصوم خمسة اشهر وکسی که نذر کرد روزه داشتن حینی واجب
شد بر او روزه داشتن شش ماه وکسی که نذر کرد روزه داشتن زمانی
واجب شد بر او روزه داشتن پنج ماه ومن نذر یومًا معینًا فعجز عنه
وجب ان یصدق عن کل یوم بمدین من طعام وکسی که نذر کرد روزه
معینی پس عاجز شد از آن واجب شد بر او تصدق کردن بعوض هر
روزی یکمد از گندم یا جو یا آرد مثلا فصل یحرم صوم التاسع
والعاشر من المحرم بقصد التبرک لا الحزن وکذا یوم الاثنین و
صوم العیدین وایام التشریق لمن کان بمنی لا بغیرها ویوم الشک بنیة

انه

انه من شهر رمضان وصوم الوصال وهو ان یجعل عشاه سحوره او صوم
یومین فصاعدًا لا یفطر بینهما وصوم الصمت وصوم نذر المعصیة و
صوم الدهر وصوم المسافر والمریض واجبا الا ما استثنی وصوم الحایض
والنفسا وروی ان العبد والزوجة والولد لا یصومون تطوعا بغیر
اذن این فصلی است در بیان اقسام روزه حرام حرام است روزه نهم و
دهم محرم بقصد تبرک و حرام نیست بقصد الم کبری و هم چنین است روزه
روز دوشنبه و حرام است روزه عید ماه رمضان و عید قربان مطلقا
و روزه روزهای تشریق که عبارتست از روز یازدهم و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی
الحجه برای کسی که باشد او در منی و حرام نیست روزه این سه روز در غیر
منی و حرام است روزه روز شک بقصد اینکه آن روزه از ماه رمضان است
و حرام نیست بقصد شعبان و حرام است روزه وصال و آن این است که
تا وقت سحر افطار نکند و عشای خود را و سحور خود را یکی کند یا روزه
بدارد دو روز یا بیشتر و افطار نکند در میان این دو و روزه و حرام است
روزه صمت که خاموش باشد و هیچ حرف نزند و حرام است روزه نذر
معصیت که نذر کند مثلا باین نحو که اگر شراب خوردن یا زنا کردن یا حق

ناحق کردن هر اسیر شد روزه میدارم بشکرانه این نعمت وحرام است
همیشه روزه داشتن وروزه داشتن مسافر وبیمار روزه واجب را مگر
آنچه مستثنی شده است در روزه حایض ونفسا ودروایت کرده شده است
که بنده وزن وفرزند روزه نداشته روزه سنتی الا برخصت آقا وشوهر
وپدر **فصل** لا یجب الاعتکاف الا بنذر او عهد او یمین او مضی یومین
فیجب الثالث این فصلی است در بیان احکام اعتکاف واجب نمیشود
اعتکاف مگر بنذر یا بعهد یا بقسم خوردن یا بگذشتن دو روز پس
واجب میشود در روز سیم ولا یجوز الا بصوم ولا فی مکان سوی المسجد
الحرام او مسجد النبی صلعم او مسجد الکوفه او البصره او مسجد جامع
ولا ان یکون اقل من ثلاثة وکلما مضی یومین وجب الثالثه وجایز
نیست اعتکاف مگر با روزه وجایز نیست در جایی که غیر مسجد الحرام
باشد یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله یا مسجد کوفه یا بصره یا مسجد
جامع وجایز نیست اعتکاف در زمانی که کمتر باشد از سه روز و
هر گاه که بگذرد دو روز واجب میشود روز سیم ویحرم علیه الجماع و
یجب به کفارة الافطار عتق رقبة او صوم شهرین متتابعین

او اطعام

او اطعام ستین مسکینا ان کان لیلا وان کان نهارا وجب علیه کفارتان
وحرام است بر معتکف جماع کردن وواجب میشود بسبب جماع کردن
کفاره افطار کردن که عبارتست از آزاد کردن بنده یا روزه داشتن
دو ماه پی هم یا طعام دادن شصت مسکین اگر باشد این جماع کردن در شب
واگر باشد در روز واجب میشود بر او دو کفاره ولا یجوز له الخروج
من المسجد الا لحاجة لا بد منها ولو قضاء حاجة بول او مرض او
حیض فاذا خرج لم یجز له الجلوس ولا المشی تحت الظلال اختیارا
ولا الصلوة فی غیر مسجد الا بمکة وجایز نیست معتکف را بیرون
آمدن از مسجد مگر برای حاجتی که ناچار باشد از آن حاجت ضرور
باشد واگرچه باشد برای دفع حاجت بول یا بیماری یا حیض پس وقتی
که بیرون میرود جایز نیست او را نشستن ونه راه رفتن در زیر
سایه در حالت اختیار ونه نماز کردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف
کرده مگر در مکه که همه جا جایز است ویحرم علیه الطیب والریحان و
المراء والبیع والشری وحرام است بر معتکف بوی خوش بکار بردن
وریحان بوییدن وجدل کردن وخرید وفروش کردن در روزه اعتکاف

كتاب الحج

وهو واجب على المستطيع الحر البالغ العاقل
عينا في العمر مرة ويجب على الناس كفاية كل عام فلا يجوز تعطيل
الكعبة عن الحج اين كتاب افعال حج واحكام آنست واين واجبست
بر كسی كه تواند وآزاد وبالغ وعاقل باشد بوجوب عينی در تمام
عمر يكمرتبه و واجبست حج بر مردم بوجوب كفايی هر سال پس جايز نيست
معطل كذاشتن كعبه از حج ويجب على الوالى اجبار الناس على الحج
وزيارة الرسول صلى الله عليه وآله واقامة جماعة بالحرمين ويجب الانفاق
عليهم من بيت المال ان لم يكن لهم مال ويجد اخذا الوجوب العينی و
الكفايی و واجبست بر حاكم شرع كه بر عهده بفرستد مردم را بحج و
بزيارت پيغمبر صلى الله عليه وآله وساكن كرداند جماعتی را در حرم مكه
ومدينه و واجبست خرج ايشان كشيدن از بيت المال مسلمانان اگر
نباشد ايشان را مالی وداخل ميكرداند وجوب عينی وكفايی باين معنی
كه هر كاه جمعی مستطيع باشند وحج واجبی خود را بجای آورند تعطيل
كعبه در اين صورت منتفی خواهد بود بهمين وبر حاكم اجبار مردم نخواهد
بود لازم ويجب على الفور ويحرم تركه وتسويفه جاحدا او استخفا

كافر

كافر مرتد و واجبست حج في الحال وحرام است ترك آن وتاخير آن وترك كننده
از راه انكار يا استخفاف وبه بروايتی كافرست ومرتد ويشترط في الوجوب
الاستطاعة بحصول الزاد والراحلة ان احتاج اليهما زيادة على مقدار
وما لا بد له منه وتخلية والقدرة على السير وما يتوقف عليه وشرط
است در واجب بودن حج توانايی حج داشتن بحاصل بودن خرجی راه و
سواری هم اگر محتاج باشد بسوی سواری وخرجی داشته باشد زياده بر
او وآنچه در كار است آن را ناچار و وا بودن راه وقادر بودن بر رفتن و
آنچه موقوفست رفتن بر آن مثل تندرستی و در دين و [illegible]
اليه ولا بد من كفاية عياله حتى يرجع اليهم و واجبست خريدن چيزی كه
محتاج باشد او بسوی آن چيز وناچار است از خرجی كه بس باشد عيال او را
تا بر كردد بسوی ايشان ويجب الحج على من بذل له زاد وراحلة ولو حمارا
وان استغنى ويجب القبول و واجبست حج بر كسی كه داده ميشود باو خرجی
وسواری واگرچه اين سواری خری باشد واگرچه غنی آيد از قبول كردن
خرجی از سواری خر و واجبست بر او قبول كردن ويجب على من اطاق
المشی بغير مشقة زائدة والمملوك المستطيع اذا اعتق وجب عليه الحج

السرب ج

الا ان يدرك احد الموقفين معتقا بالتحرير و اما كسى كه توانايى حج داشته باشد
وقتى كه آزاد كرده ميشود واجبست بر او حج مگر آنكه دريابد يكى از
وقوف عرفه و مشعر را بعد از آزادى پس بس است او را دريافتن وقوف
عرفه يا وقوف مشعر بعد از آزادى از حجة الاسلام و حج ديگر بر او واجب
نيست در مدت عمر خود بعد از اين حج ولا يجب اعادة حج المخالف اذا
استبصر و واجب نيست بر مخالفى كه حج كرده باشد در حالت كمراهى باز
ديگر حج كردن وقتى كه شيعه شود ويجب استنابة الموسر في الحج اذا منعه
عنه بنفسه لمرض او كبر او عدو و كسى كه مال داشته باشد اين قدر كه
خرج حج داده تواند بود و نتواند بود خود او واجبست از جهت بيمارى يا پيرى
يا دشمنى واجبست بر او كه نايب بگيرد تا بنيابت او حج كند ويجب اخراج
حجة الاسلام من الاصل والمندوب من الثلث و واجبست بيرون كردن
حج از اصل مال و حجى كه وصيت كرده باشد از ثلث مال و من اوصى بالحج
والعتق والصدقة وجب الابتداء بالحج و كسى كه وصيت كند بحج كردن
و آزاد كردن و خيرات كردن واجبست كه اول اجرة حج را از ثلث مال
او بيرون كنند و بعد از آنچه باقى مانده از ثلث آن بنده آزاد كنند

وبعد از ان

وبعد از ان خيرات كنند ومن نذر الحج ماشيا او حافيا وجب عليه و كذا
يجب بالعهد واليمين ومن نذر الحج ماشيا جاز ان يركب بعد الرمى في
اذا مر بمعبر وجب عليه القيام فيه و كسى كه نذر كند حج پياده يا پابرهنه
واجبست آن حج بر او و هم چنين واجب ميشود حج بعهد و قسم هم و
كسى كه نذر كند حج را پياده جايز است كه سوار شود بعد از انداختن سنگها
جمرها و وقتى كه بگذرد بكشتى واجبست بر او ايستادن در ان كشتى و
يجب الاخلاص في نية الحج ويحرم الرياء فيه و واجبست قصد رضاى
خدا در نيت حج و حرام است قصد ريا كردن يعنى كردن عمل نه از براى
خدا بلكه از براى انكه مردمان به بينند ولا يجوز المشورة بترك الحج
ولا التعويق عنه ولا التعوق عنه الا استخارة فيه ويجب كون نفقته
حلالا و جايز نيست مشورت كردن با كسى بترك كردن حج و جايز نيست
باز داشتن از حج و جايز نيست استخارة در حج و واجبست بودن نفقه
حج حلال نه حرام و شبهه ويشترط في حج المرأة الامن على نفسها
ولو مع غير محرم واذن الزوج في الندب لا الواجب ولا يجوز لها ان
تحج ندبا بغير اذنه ولا في العدة الرجعية و شرط شده است در حج كردن

زن ایمن بودن بر نفس آن زن واکرچه با با محرمی باشد و شرط آت رخصت
شوهر در حج سنتی نه واجبی وجایز نیست زن را حج کردن سنتی بی رخصت
شوهر ونه در عدّه که شوهر را جایز باشد رجوع کردن با آن زن در آن
عدّه مثل طلاق رجعی **فصل** تجب الاستنابة فی الحج الواجب او الموصی
به او لا من البلد فان قصرت الترکة فمن حیث تبلغ ولو من المیقات
این فصلی است در بیان نایب گرفتن برای کسی که بمیرد وحج واجب در
کردن او باشد واجبست که نایبی بگیرند تا حج بنیابت میّت بجا آورد خواه
وصیّت کرده باشد وخواه نکرده باشد از شهری که مرده باشد میت
در آن شهر پس اگر کم باشد مالی که گذاشته است میّت وفا نکند باین
پس نایب بگیرند از آنجایی که میرسد ترکه بنیابت از آنجا واگرچه از
احرام گاه باشد ومن مات فی الطریق وجب ان یقضی وجب ان
یقضو عنه من حیث مات وکسی که بمیرد در راه حج واجبست که
بجا آورد حج بنیابت او از جایی که مرده ومن اوصی ان یحج عنه
بحجة فمن الثلث ویشترط فی النایب ان لا یکون علیه حج واجب وکسی که
وصیّت کند انکه حج کرده شود از جانب او بنیابت و فهمیده شود

ارادکه

انا وا اینکه حج مکرر کرده شود واجبست حج کردن بنیابت او به یک بار
او تا تمام شود وشرط کرده شده است در نایب حج اینکه نباشد بر گردن او
حج واجبی ومن اودع علیه حج واجب فمات وجب علی من عنده المال
ان یحج منه ویرد الباقی علی الورثة وکسی که امانت بسپارد مالی
پیش او باشد حج واجبی پس بمیرد واجبست بر کسی که نزد اوست مال
اینکه حج بفرماید کسی را یا خود حج کند از آن مال ورد کند باقی مال را بورثه.
ومن مات بعد الاحرام ودخول الحرم اجزء عنه والا فعلیه القضا وکسی که بمیرد بعد از احرام بستن وداخل شدن بحرم
آن حج از او ادا شده واگر نه واجبست قضای آن ولا یجوز النیابة عن الحاضر
بمکة فی الطواف الا ما استثنی ویجوز عن الغایب ولو بعشرة امیال
جایز نیست نایب شدن از جانب کسی که حاضر باشد در مکه برای طواف
کردن بنیابت آن حاضر مگر آنچه مستثنی کرده شده است و مذکور خواهد شد
در طواف وجایز است نایب شدن از جانب کسی که غایب باشد از مکه
اگرچه غایب باشد بده میل و بس ولا یجوز ان یاخذ النایب حجتین فی
عام واحد وجایز نیست گرفتن نایب دو حج را در یک سال ولا یجوز

الحج عن الناصب الا ان یکون ابا ولا ان یحج به وجایز نیست حج کردن
بنیابت ناصب مگر اینکه باشد این ناصب پدر این نایب وجایز نیست که حج
بفرماید ناصبی را ویجب ان یوصی من خاف الموت بالحج الواجب
وواجبست اینکه وصیت کند کسی که بترسد از مرگ بحجی که واجب باشد
بر او **فصل** انواع الحج ثلاثة تمتع وقران وافراد ویجب التمتع
عینا علی من لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام ویجب القران او
الافراد علی اهل مکة ومن کان بینه وبینها دون ثمانیة واربعین
میلا من کل جانب فلا یجزیه التمتع وکذا من جاور بمکة سنتین
ثم استطاع این فصلی است در بیان انواع حج اقسام حج سه است حج
تمتع وقران وافراد وواجبست حج تمتع بوجوب عینی نه تخییری
بر کسی که نباشد اهل وعیال او حاضر در مسجد الحرام وواجبست
حج قران یا افراد بر اهل مکه وبر کسی که بوده باشد میان او ومیان
مکه کمتر از چهل وهشت میل از هر طرف پس بس نیست او را حج تمتع
وهم چنینست حکم کسی که مجاور باشد در مکه دو سال وبعد از آن
مستطیع شود ویجب تقدیم عمرة التمتع علی الحج وتاخیرها عن القران

والافراد

والافراد وواجبست مقدم داشتن عمره در حج تمتع ومؤخر داشتن
عمره در حج قران وافراد ویجب کون الاحرام بعمرة التمتع ومطلق
الحج فی اشهر الحج وهی شوال وذو القعدة وذو الحجة بحیث یدرک
الواجب فی وقته وواجبست بودن احرام بستن برای عمره تمتع و
مطلق حج در ماههای حج وآن ماهها شوالست وذی القعده و
ذی الحجه بحیثیتی که دریابد واجب را در وقتش یعنی هیچ واجبی
از واجبات فوت نشود ویجب الهدی علی المتمتع خاصة فواجبست
هدی بر متمتع وبس ولا یجوز تقدیم طواف حج التمتع وسعیه
علی الوقوف الا للمضطر بخلاف القارن والمفرد وجایز نیست که
مقدم دارند طواف حج تمتع را وسعی میان صفا ومروه را بر وقوفین
عرفه ووقوف مشعر مگر برای کسی که مضطر باشد وجایزست مقدم
داشتن طواف بر وقوفین در حج قران وحج افراد هر چند مضطر نباشد
ولا یجوز القران بین الحج والعمرة ولا ادخال احدهما علی الآخر
وجایز نیست مقارن داشتن حج با عمره ونه داخل کردن یکی از این
دو تا بر دیگری چرا که قران بجا آوردن هر دو بیک احرامست ومراد

از ادخال احرام بستن بحج است یعنی از تمام کردن افعال عمره ویجب العدول
عن التمتع الی حج الافراد مع الضرورة کضیق الوقت وحصول الحیض
فلا یجب الهدی مع العدول وواجب است عدول کردن از عمره تمتع بسوی
حج افراد با ضرورت مثل تنگ بودن وقت وحاصل شدن حیض پس واجب نیست
هدی با عدول ویجب الاتیان بعمرة التمتع وحجه فی عام واحد وواجب است
بجا آوردن عمره تمتع در یکسال بدو احرام چنانچه گذشت ولا یجوز الخروج
من مکة بعد العمرة حتی یحرم بحج التمتع مع خوف الفوت فان فعل
ورجع بعد شهر وجب علیه عمرة اخری ویتمتع بها وجایز نیست بیرون
آمدن از مکه بعد از عمره تا وقتی که احرام به بندد بحج تمتع پس اگر بیرون
رود وبرگردد بعد از ماهی واجب است بجا آوردن عمره دیگر و آن عمره را عمره
دیگر حساب خواهد کرد که بعد از آن حج تمتع کند والواجب فی عمرة التمتع
الاحرام والطواف ورکعتاه والسعی والتقصیر ویزید فی عمرة
الافراد طواف النساء وواجب است در عمره تمتع احرام بستن وطواف
کردن وسعی کردن میان صفا ومروه وتقصیر کردن که عبارت است
ودو رکعت نماز طواف کردن
از بریدن موی زیاده میشود در عمره افراد طواف النساء که در عمره تمتع
نبود

بشعره والواجب فی الحج الاحرام والوقوف بعرفة والوقوف بالمشعر والرمی
والذبح والحلق او التقصیر والطواف ورکعتاه والسعی وطواف النساء
ورکعتاه والرمی والمبیت الا ان وجوب الذبح مخصوص بالتمتع
وواجب است در حج احرام بستن وبودن در عرفه وبودن در مشعر و
رمی جمار کردن روز عید وذبح کردن وسر تراشیدن یا پاره از موی
بریدن وطواف کردن ودو رکعت نماز طواف کردن وسعی میان صفا
ومروه کردن وطواف نسا کردن ودو رکعت نماز طواف نسا کردن
ورمی جمار کردن با بیتوته در ایام تشریق شب بودن آوردن در منی
اما واجب بودن ذبح مخصوص است بحج تمتع ودر حج قران وحج افراد
واجب نیست **فصل** ولا یجوز الاحرام قبل المیقات الا لناذر او لمعتمر
فی رجب لمن خاف الفوت این فصلی است در بیان احکام احرام
جایز نیست احرام بستن یعنی از رسیدن باحرامگاه مگر برای
کسی که نذر کرده باشد بستن احرام را پیش از احرامگاه یا برای
کسی میخواهد عمره بجا آورد در آخر ماه رجب ومیترسد از فوت شدن
والمواقیت التی لا یجوز الا منها لاهل العراق العقیق

من المسلخ الى ذات عرق ولاهل المدينه ذو الحليفه وهو مسجد الشجره و
عند الضروره الجحفه ولاهل الشام والمغرب الجحفه ولاهل اليمن
يلملم ولاهل الطايف قرن المنازل ومن كان منزله دونها فميقاته
منزله وجاهاي ديكر جاي نيت احرام بستن مكر از اينجاها براي مردم
عراق عقيق است از مسلخ تا ذات عرق وبراي اهل مدينه ذي الحليفه
است وآن مسجد شجره است ودر وقت ضرورت جحفه است وبراي مردم
شام ومغرب جحفه است وبراي مردم يمن يلملم است وبراي مردم
طايف قرن المنازل وكسي كه باشد منزلش نزديكتر بحرم نسبت باحرام
كاهها پس احرام كاه او منزل اوست وبا احرام كاه آمدن واحرام از
انجا بستن دركار نيست بلكه از منزل خود احرام ميتواند ولا يجوز
تجاوز الميقات بغير احرام فمن فعل ودخل الحرم ولو ناسيا
او جاهلا وجب عليه الرجوع فان تعذر فمن ادنى الحل فان تعذر
فمن مكانه وجايز نيست كذشتن از احرامكاه بي احرام پس كسي كه
بكذرد بي احرام وداخل حرم شود واكرچه بفراموشي باشد يا نادان
باشد واجبست بر او بركشتن باحرام كاه پس از انجايي كه بيرون حرم
باشد

باشد ونزديكتر باشد بحرم نسبت بجاهاي ديكر پس اكر ممكن نباشد بيرون
آمدن از حرم پس احرام بندد از جاي خود وكل من مر بميقات وجب
عليه ان يحرم منه وان تعذر فمن حيث يمكن ولو من الحرم وهر كس
كه بكذرد باحرامكاهي واجبست براو كه احرام بندد از ان احرامكاه
واكر ممكن نباشد پس از انجايي كه ممكن باشد واكرچه از حرم احرام بندد
ويجب خروج المقيم بمكة الى احد المواقيت اذا وجب عليه عمرة التمتع
فان تعذر فالى ادنى الحل وواجبست بيرون آمدن مقيم مكه بسوي
يكي از اين احرامكاهها وقتي كه واجب باشد بر او عمره تمتع پس اكر
متعذر باشد بيرون آمدن بسوي احرامكاه پس بيرون آيد بسوي
نزديكترين جاهاي حل بحرم ويجب الاحرام بحج التمتع من مكة و
واجبست احرام بستن بحج تمتع از مكه نه از احرامكاه **فصل** يحرم
السفر في غير الطاعات والمباحات ويجب بوجوب غاياته كالحج
والجهاد وطلب العلم والكسب لدفع الضرورة اين فصلي است در
بيان اقسام سفر واحكام آن حرام است سفر كردن در غير طاعتها
وچيزهاي مباح وواجب ميشود سفر بسبب واجب شدن غايتش مثل حج وجهاد

وطلب علم واجب وکسب کردن برای دفع ضرورت ولا یجوز العمل فی السفر
ولا فی غیره بعلم النجوم ولا فی غیره یحرم تعلمه الا بما یهتدی به فی بر او
بحر وجایز نیست عمل کردن در سفر ونه در غیر سفر بعلم نجوم وحرام است
آموختن علم نجوم مگر چیزی که راه یافته شود بآن چیزی در خشکی یا دریا
ویجب الاحتراز من المخاوف والاخطار باستصحاب الرفقاء ونحوه
والدفاع عن النفس وعن المؤمن مع الحاجة ولو بقتل اللص ونحوه
ودفع ضرره عن المؤمن بقدر الامکان وواجب دوری کردن از چیزهای
ترسناک وخطرها بهمراهی رفیقها ومانند آن وواجب دفع ضرر از
نفس خود واز مؤمن با حاجت مؤمن واگر چه این دفع ضرر بکشتن دزد باشد
یا مانند او وواجب دفع ضرر از مؤمن تا ممکن باشد ویحرم الاسراف
فی النفقة الا فی الحج والعمرة وحرام است اسراف در نفقه کردن مگر
در حج وعمره ولا یجوز جماع المرأة الحایض ولا رفقائها حتی تطهر و
تقضی مناسکها وجایز نیست رجوع کردن شتردار از زن حایض و
رفیقان او تا وقتی که پاک شود وادا کند افعال حج را ویجب حمل ما
یحتاج الیه ویتوقف السفر الواجب علیه وواجب برداشتن چیزی

که احتیاج باشد بآن وموقوف باشد بر آن سفری که واجب است **فصل**
یجب اتخاذ الدواب بقدر دفع الضرورات واداء الواجبات این فصلی است
در بیان احکام دواب واجب نگاه داشتن چهارپایان بقدر ضرورت
برطرف کردن وادا کردن واجبها ویجب الانفاق علیها علی من ملکها
او بیعها او ذبحها ان کانت ماکولة اللحم وواجب خرج آنها
را کشیدن بر کسی که مالک آنها است یا فروختن آنها یا ذبح کردن آنها که
باشند آنها خوردنی یعنی گوشت آنها حلال باشد نه حرام ولا یجوز ان
تکلیفها ما لا یطیق ولا لعنها ولا ضربها مع عدم الحاجة وجایز
نیست که بار کند چهارپای که نتواند برداشتن آنرا وجایز نیست لعن کردن
آن چهارپایان وجایز نیست زدن چهارپایان هرگاه احتیاج نباشد زدن
آنها ولا یجوز رکوب دابة علیها جلجل له صوت للغناء للراکب ولا
غیره وجایز نیست سوار شدن چهارپایی که بر او زنگی باشد که آواز الحان
باشد وجایز نیست خوانندگی کردن برای سوار ونه برای غیر سوار حتی در
قرآن ودعا وذکر ومرثیه وغیر اینها **فصل** یجب حفظ النفس فی
السفر والحضر حتی العامة باداء الامانة واقامة الشهادة والصدق

وكف الاذى عن الغير المستحق والقيام بحقوق المؤمن والتقية مع مخالف
این فصلی است در بیان احکام نشست و برخاست وواجب نشست و برخاست
کردن با مردم در سفر و غیر سفر حق با ایشان هم و یاد کردن ملاقات
ایشان و پنهان داشتن بیاد داشتن و راست گفتن و باز داشتن آزاری
که حق نباشد و بجا آوردن حقهای مؤمن و پنهان داشتن مذهب خود
از مخالف مذهب ويحرم عداوة المؤمن وخذلانه وغيبته وغشه و
ترك معونته عند ضرورته و حرام است دشمنی مؤمن و خوار کردن او
و ظاهر کردن عیب او و غش کردن با او و ترک کردن یاری او وقت ضرورت
او ولا يجوز مصاحبة الفاسق والبخيل والاحمق وقاطع الرحم ونحوهم
لغير ضرورة او تقية وجایز نیست هم نشینی کردن با فاسق و بخیل
و با احمق و با کسی که خویشان را بنخواند و با مانند آنها بی ضرورت
یا تقیه ويحرم مجالسة اهل البدع وصحبتهم ويجب الانكار عليهم
بقدر الامكان و حرام است هم نشینی صاحبان بدعتها و همراهی
ایشان و واجب است انکار کردن بر ایشان تا ممکن باشد ويجب
رد السلام ويستحب الابتداء به ويحرم التسليم على الفقير لاجل

التسليم

التسليم على الغني بل يجب المساواة او ترجيح الفقير ويجب الجهر
بالرد بحيث يسمع المخاطب واذا سلم واحد من الجماعة اجزء عنهم
واذا رد واحد منهم اجزء عنهم و واجب است جواب سلام دادن
و سنت است سلام کردن و حرام است سلام کردن بر فقیر بغیر سلامی
که بر غنی میکند بلکه واجب است برابری کردن در سلام میان فقیر و غنی
یا ترجیح دادن فقیر بر غنی باین معنی که سلامی که بر فقیر کنند بهتر باشد
و واجب است جواب سلام بلند گفتن این قدر که بشنود مخاطب و وقتی که
سلام بکند یکی از میان جماعتی بس است این سلام از جانب آن جماعت و
وقتی که جواب سلام میدهد یکی از جماعتی بس است آن جواب از جانب آن
جماعت ويحرم التسليم على الكفار وارباب الملاهي ونحوهم الا لضرورة
و حرام است سلام کردن بر کافران و بازی کنندگان و مانند ایشان
مگر از جهت ضرورت ولا يجوز دخول بيت الغير بغير اذنه و جایز نیست
داخل شدن در خانه غیر بی رخصت آن غیر ويجب اكرام المؤمن وتعظيمه
ويحرم اهانته وتحقيره و واجبست عزت مؤمن کردن و حرام است
بی عزتی او کردن و من ائتمن على حديث لم يجز ان يحدث به الا

باذنه او نفقة او ذكر الله بخير او شهادة وكسی كه امين بياند كسی را این
حرفی جایز نیست نقل كردن آن حرف مكر برخصت آنكس یا باعتمادی یا
ذكر خیر او باشد یا شهادتی ويجب كف الاذى عن المسلمين خصوصاً الجيران
وواجبست باز داشتن آزار از مسلمانان بخصوص همسایكان ويجب
رد جواب المكاتبة وواجبست جواب كتابت نوشتن ولا يجوز احراق القرا
بالنار اذا كان فيها قرآن او اسم الله الا في الضرورة والخوف وجایز
نیست سوختن كاغذها بآتش وقتی كه باشد درانها قرآن یا نام خدا
مكر در وقت ضرورت وترس ويجب الصدق في الكلام ويحرم الكذب
فيه الا لدفع الضرورة وواجبست راست كفتن در حرف زدن وحرام است
دروغ كفتن در آن مكر برای دفع ضرورت ويجب حفظ اللسان عما لا
يحل من الكلام من الغيبة والنميمة ونحوهما وواجبست نكاه داشتن
زبان از چیزی كه حلال نباشد از حرف زدن بتهمت بد كوئی وسخن
چینی وما شد اینها ويحرم حجب المؤمن وعدم الاذن له والخيانة
وحرام است پنهان شدن از مؤمن ورخصت ندادن برای مؤمن وحسد
داشتن وخيانت كردن در امانت ويحرم الكذب في الجد والهزل

والصغير

وفي الصغير والكبير الا ما استثنی ويحرم الصدق في الفساد وحرام است
دروغ كفتن در جد وخوش طبعی ودر كوچك وبزرك مكر آنچه استثنا
كرده شده است مثل وقتی جنك با دشمن ودر میانجی زن بشوهر دادن و
در پیش ظالمی برای مظلومی ودر اصلاح میان دو كس دلكیر بیكی كس
از یكدیكر وحرام است راست كفتن در فساد كردن ولا يجوز ان يقال
للمؤمن نعمت ولا ذكر الكنية واللقب الذين يكرههما صاحبهما و
جایز نیست كفتن بمؤمن كه نعمت یعنی دعوی باطل كردی یا كمان باطل
بردی وجایز نیست ذكر كردن كنیت یا لقبی كه مكروه میدارد آنها را
صاحب آنها ويحرم كون الانسان ذا وجهين ولسانين الا للاصلاح
وحرام است بودن آدمی دو روی ودو زبان مكر برای اصلاح مسلمانان
ويحرم هجر المؤمن بغير موجب وان يقال له راف وان يخبر بعقوق الوالدين
وقطيعة الارحام واحصاء عثرات المؤمن ليعير بها والغيبة الا للفاسق
والامور الظاهرة كالجد والعجلة وصاحب البدعة وتارك الجماعة
وحرام است دوری كردن از مؤمن بی سببی وحرام است افكفتن بمؤمن رافضی
رسانیدن باو وآزار دادن پدر ومادر ودر جدائی تخویشان وبخاطی

نگاه داشتن لغزشهای مؤمن برای سرزنش کردن او بآنها و حرام است
غیبت کردن مگر برای فاسق بچیزهای ظاهر مانند تزوی و تجمیل دکانها
و حرام نیست غیبت صاحب بدعت مانند صوفیها بلکه واجب است غیبت
ایشان نیز که ایشان خراب کنند دین مؤمن را و حرام نیست غیبت
ترک کننده نماز جماعت بی عذر بلکه در حدیث است که واجب است غیبت تارک
جماعت و قبول نیست شهادت او و یجب کفارة الغیبة باستحلال صاحبها
او الاستغفار له و یجب رد غیبة المؤمن و یحرم سماعها بدون الرد و
واجب است کفاره غیبت بطلبیدن حلیت از صاحب غیبت یا باستغفار
کردن جهت او و واجب است رد کردن غیبت مؤمن و حرام است شنیدن بدون
رد کردن یعنی اگر بشنود برای بر طرف کردن خوب است و لا یجوز اشاعة
سر المؤمن و لا روایة شیء علیه یعاب به و لا سبه و لا الطعن علیه و لا
اضمار السوء له و لا لعنه بغیر حق و لا سوء الظن به و لا المعونة علی
اذاه و لو بشطر کلمة و لا المحاکاة له و جایز نیست فاش کردن سر مؤمن
و نه نقل کردن چیزی بر او که عیب کرده شود بآن چیز و نه دشنام دادن
او و نه طعن کردن بر او و نه در خاطر داشتن بدی برای او و نه یاری

کردن

کردن تباهی و نه بد گمان بودن باو و نه یاری کردن کسی بر آزار او و اگر چه
بنصف کلمه باشد و نه تقلید او کردن **فصل** یجب الاحرام للحج و العمرة
و ینبغی الغسل له و التنظیف و توفیر شعر الرأس این فصلیست در بیان
احکام احرام واجب است احرام برای حج گذاردن و عمره بجا آوردن
و سزاوار است غسل کردن برای احرام و پاکیزه ساختن خود و موی سر را
دراز کردن و یجب نیة الاحرام ثم التلبیة او الاشعار او التقلید
و لا یحرم محرمات الاحرام الا بعد الاتیان باحد الثلثة و واجب است
قصد احرام کردن بعد از تلبیه گفتن چنانکه خواهد آمد یا اشعار که
عبارتست از زخم کردن پشت شتر یا تقلید که عبارتست از آویختن
نعل از گردن هدی خواه شتر باشد یا گاو یا گوسفند یا نه و حرام نمیشود
چیزهایی که حرام میشود با احرام بستن مگر بعد از کردن یکی از این چیزها
و یجب ان ینوی ما یجب علیه من حج او عمرة او قصد القربة
و لا یجب التلفظ و واجب است قصد کردن چیزی که واجب است
بر او از حج یا عمره و قصد کردن رضای خدا نه سمعه و ریا و واجب نیست
بزبان گفتن آن یعنی و یجوز الزیادة و الابدال و لا یجوز الاحرام فی

ویجب ان یلبس للاحرام ثوبین م

الحرير المحض ولاما لا تتم الصلوة فيه وواجبست پوشیدن دو جامه
احرام وجایز است بیش از دو جامه هم وجایز است عوض کردن جامه
است بیش از دو جامه هم وجایز است عوض کردن وجایز نیست احرام بستن
در ابریشم خالص ونه در چیزی که درست نباشد نماز در آن ویجب
الاحرام على الحائض والنفساء كغيرهما لكن بغير صلوة وعلى المستحاضة
كالطاهر وواجبست احرام بستن بر حائض ونفسا همچنانکه واجبست
بر غیر این دو تا ولیکن بی نماز وواجبست بر مستحاضه مانند زنی که پاک
باشد یعنی با نماز ولا يجوز دخول مكة بغير احرام الا للمريض ومن
خرج ثم دخل قبل شهر من احرامه او نحو الحطاب وجایز نیست داخل شدن
بمکه بی احرام مگر برای مریض وبرای کسی که بیرون میرود از مکه
پس داخل می شود پیش از گذشتن یکماه از احرام بستن او وبرای مانند
هیزم کش **فصل** يحرم على المحرم الصيد والفراخ والبيض مباشرة
ودلالة واشارة واغلاقا الا صيد البحر ولا يحل له ان يأكل من
صيد البر واضداده محل این فصل در بیان چیزهایی که حرام است بر
محرم شکار کردن وجوجه ها وتخم مرغ در حالتی که خود بگیرد یا کسی را
نشان

نشان بدهد یا اشاره کند کسی را بسوی شکار یا در ببندد برای شکار
مگر شکار دریا وحلال نیست برای محرم خوردن از شکار خشکی واگر
چه شکار بکنند آنرا کسی که محل باشد ويحرم صيد الحرم على المحل و
المحرم في الحل والحرم وكذا صيد الحل اذا ذبح في الحرم ويحرم على
المحرم قتل الجراد واكله واذا ذبح المحرم صيدا فهو ميتة حرام على
المحل والمحرم وحرام است شکار حرم بر محل ومحرم در حل ودر حرم
وهم چنین شکار حل وقتی که ذبح کرده شود در حرم وحرامست
محرم کشتن ملخ وخوردن او ووقتی که ذبح کند محرم شکار را پس
آن شکار میته است وحرامست بر محل وبر محرم ويحرم عليه الجماع
والتمكين والاستمتاع بما دونه حتى النظر بشهوة والاستمناء والتزويج
والعقد والشهادة عليه وان يزوج محلا او محرما وحرامست
بر محرم جماع کردن وقادر ساختن کسی را بر جماع کردن با او وبهره
بردن از زن بکمتر از جماع مانند بوسیدن ودر بغل گرفتن تا آنکه
نظر کردن بخواهش جماع هم وطلب منی کردن وزن خواستن برای خود
یا برای دیگری وعقد کردن برای خود یا بوکالت دیگری وگواه شدن عقد

وزن دادن محل را با محرم را باين معنى كه دختر داشته باشد و راضى شود
بعقد و با اينها يا وكيل اينها شود در عقد نكاح يا سعى كند در تزويج
اينها در عقد نكاح فاذا تزوج المحرم عامدا عالما وجب عليه
مفارقتها ولم تحل له ابدا پس وقتى كه بگيرد محرم زنى بقصد و دانسته
واجبست بر او جدا شدن از او و حلال نميشود آن زن براى او هم
هميشه ويحرم على المحرم الطيب وهو المسك والعنبر والزعفران و
الورس فان اضطر جاز وعليه الكفارة الا الطيب من ريح العطارين
فى المسعى وخلوق الكعبة وخلوق القبر وحرام است بر محرم بوى خوش
و آن مشك است و عنبر و زعفران و ورس پس اگر مضطر باشد جايز است
استعمال بوى خوش و بر او ست كفاره مگر بوى خوش از بوى عطاران
در سعى و خلوق كعبه و خلوق قبر رسول صلى الله عليه وآله ولا يجوز ان يمسك
على انفه عن الرائحة الكريهة ولا يجوز ان يدهن وجايز نيست كه بينى
خود را بگيرد از بوى بد وجايز نيست كه روغن مالد ويحرم عليه قول
لا والله وبلى والله والاكتحال بالسواد وللزينة وبما فيه طيب و
النظر فى المرآة لها ولبس الخاتم لها ولبس ثوب مخيط ولبس الرجل

لا يحل للمحل ان يزوج محرما
وحلال نيست از براى محل تزويج كردن محرم را

المحرم

المحرم قميصا او ثوبا يزر عليه او يدرع والجوربين والخفين ولبس
المحرمة النقاب والبرقع وتغطية الوجه ويجوز ارخاء الثوب عليه
مع الحاجة ويحرم عليها لبس الحلى الا المعتاد ولا يجوز لها اظهاره
للزوج وحرام است بر محرم گفتن لا والله وبلى والله كه قسم است و سرمه
كشيدن بسياهى براى زينت و بچيزى كه در آن بوى خوش باشد و
نگاه كردن در آينه براى زينت و پوشيدن انگشترى براى زينت
و پوشيدن جامه دوخته و پوشيدن مرد محرم پيراهن را يا جامه را
كه تكمه آن را بسته باشد يا مثل پيراهن و ارخالق و قبا پوشد بلكه نبندد تكمه
آنرا و وازگونه بپوشد و موزه و جورابها و پوشيدن زن محرمه نقاب را
يا برقع را و پوشيدن رو و جايز است انداختن جامه بر رو با احتياج و
حرام است بر زن محرمه پوشيدن زيور مگر آنچه هميشه ميپوشيد
وجايز نيست او را ظاهر كردن زيور براى شوهر ويحرم على المحرم تغطية
راسه واذنيه وعقد ثوبه الا للضرورة والارتماس والحجامة الا
للضرورة والاخذ من الشعر حتى شعر الحلق والتظليل للرجل المحرم
ساير الاختيار واخراج الدم وتقليم الاظفار وقتل هوام الجسد

و قتل الذباب الا ما استثنى و حرام است بر محرم پوشیدن سر خود و گوشهای
خود و کم زدن تمام خود مگر برای ضرورتی و فرو رفتن بزیر آب بجهت
کردن مگر برای ضرورتی و گرفتن از موحشی بوی محل اهم و سایه کردن برای
مرد محرم در راه رفتن در حالت اختیار و بیرون آوردن خون و ناخنها
گرفتن و کشتن کرمهای بدن و کشتن جنبندها مگر آنچه مستثنی
شده است مثل شکار دریا و موذیها و لا یحرم علیه نحر الابل و ذبح البقر
و الغنم و حرام نیست بر او شکافتن سینه شتر و ذبح کردن گاو و گوسفند
و یحرم قطع الشجر و الحشیش من الحرم الا ما استثنی و قطع شجرة
اصلها فی الحل و فرعها فی الحرم و بالعکس حرام است بریدن درختی
علف از حرم مگر آنچه مستثنی شده است و بریدن درختی که بیخش در بیرون
حرم است و شاخهایش در حرم و بعکس این هم یعنی بیخش در حرم و شاخش
در حل **فصل** یجب علی المحرم بقتل النعامة بدنة و فی حمار الوحش
بدنة او بقرة و فی الضبی شاة و فی الثعلب الارنب شاة و فی القطاة
و الحجل و الدراجة و نحوهن حمل قد فطم و رعی و فی الیربوع و القنفذ
و الضب جدی و فی القنبرة و الصعوة و العصفور مد من طعام و فی

القطایه

القطاية کف من طعام و فی الزنبور اذا لم یرده شیء من الطعام و فی
الحمامة و نحوها من الطیر شاة و فی الفرخ حمل او جدی و فی البیضة درهم
ان لم یکن تحرک الفرخ و الا فحمل این فصلی است در بیان کفارهای
شکار کردن واجب است بر محرم بسبب کشتن شتر مرغ یک شتر ماده و در
کشتن خر وحشی یک شتر ماده یا گاوی و در آهو گوسفندی و در روباه
و خرگوش گوسفندی و در سیاه سینه و کبک ماده و تیهوج و مانند
اینها بره که وا کرده باشند او را از شیر و چریده باشد در صحرا و در موش
دشتی و خارپشت و سوسمار بزغاله و در چکاوک و صعوه و گنجشک
مدی از طعام و در [illegible] مشتی از طعام و در زنبور وقتی که قصد
کشتن نداشته باشد چیزی از طعام و در کبوتر و مانند آن از مرغان
گوسفندی و در جوجه بره یا بزغاله و در تخم مرغ درهمی اگر نباشد
جوجه بحرکت آمده و اگر نه بره باید داد بعد از حرکت کردن جوجه این
کفارها بسبب شکار کردن محرم است در غیر حرم و یجب علی المحل بقتل
الحمامة فی الحرم درهم و فی الفرخ نصف درهم و فی البیضة ربع درهم و
واجب است بر محل بکشتن کبوتر در حرم درهمی و در جوجه نیم درهم و

در نخم حمام یک درهمی ويجب على المحرم في الحرم الكفارتان الا ان يتجاوز
البدنة و واجبست بر محرم در حرم دو کفاره کفاره بسبب شکار کردن در
حرم و کفاره بسبب شکار کردن مثل اینکه اگر کبوتری را محرم در حرم شکار
کند یک کوسفند و یک درهم بدهد مکر اینکه دو کفاره بیش از بدنه نباشد
که در این صورت همین بدنه واجبست نه زیادتی ومن ادخل الصيد الحرم
وجب اطلاقه فان امسكه وتلف وجب عليه الفداء وكسی كه داخل بكند
شكار را بحرم واجبست بر او سر دادن او پس اگر نگاه دارد او را وتلف
شود واجبست بر او قیمه آنرا تصدق کردن ويحرم اخراج صيد الحرم
ويجب الكفارة بالاغلاق مع التلف وبالدلالة والاشارة اذا
قتل وحرام است بیرون آوردن شکار حرم و واجبست کفاره دادن
بسبب در بستن بر روی شکار با تلف شدن آن و بسبب نشان دادن شکار
بکسی و اشاره کردن بسوی آن وقتی که کشته میشود واذا اشترك محرمان
فصاعدا في صيد وجب على كل منهم فداء كامل وكذا لو اوقدوا نارا
بقصد الصيد فوقع فيها طير ويجب عليهم فداء واحد مع عدم القصد
و وقتی که شریک شوند دو محرم یا بیشتر در شکاری واجبست بر هر کدام

اذا ايهما

از ایشان فداء تمام وهم چنینست اگر آتشی بر افروزند بقصد شکار پس
بیفتد در آن آتش پرنده واجبست بر هر کدام از ایشان فداء و اگر قصد
شکار نداشته باشد واجبست بر همه یک فداء واذا رمى محرمان صيدا
فاصاب احدهما وجب على كل منهما فداء و وقتی که تیر اندازند دو
محرم بسوی شکاری پس برسد بآن شکار یکی از دو تیر پس واجب میشود بر
هر یکی از آن دو محرم فداء ويجب شراء علف لحمام الحرم بقيمة حمامة او
فالصدقة بها ويجب الصدقة بقيمة ما يصاد من غيره و واجبست
خریدن علف برای کبوتر حرم بقیمه کبوتر حرم که شکار کرده باشد آنرا
یا تصدق کردن بقیمة کبوتر شکار کرده و واجبست تصدق کردن
بقیمه چیزی که شکار کرده میشود از غیر حرم والمحرم اذا كسر بيض نعام
لم يتحرك فيه الفرخ وجب عليه ان يرسل فحولة في اناث الابل بعدد البيض
فما نتج كان هديا للكعبة وفي بيض القطاة ارسال فحولة الغنم في اناث
منها كذلك وان كان قد تحرك فلكل بيضة نعامة بكارة من الابل
وفي بيض القطاة بكارة من الغنم وفي بيض حمام الحرم قيمته وهي
درهم وان كان تحرك فيها الفرخ ففي كل بيضة شاة او حمل او جدي

محرم وقتی که بشکند تخم شتر مرغ را که حرکت نکرده باشد در آن جوجه واجب
است بر او جهانیدن نر بر شتر ماده بشمار تخم بر چیزی که حاصل می‌شود
از بچهای ما شد هدی برای کعبه و در تخم سیاه سینه واجبست قربانی
و جهانیدن نر گوسفند بر ماده‌های گوسفند بشمار تخمهایی که شکسته است آنها را
و اگر حرکت کرده باشد جوجه در تخم شتر مرغ برای هر تخم شتر مرغ شتر
جوانی و برای تخم سیاه سینه گوسفندی یا بز جوانی و در تخم کبوتر حرم قیمة
آن و آن یک درهم است و اگر حرکت میکرده باشد جوجه بلی در هر تخمی گوسفندی
یا بره یا بزغاله وان رمی المحرم صیدا فمضی ولم یدر ما اصابه لم یکن علیه
کاملا وان کسر یده او رجله فربع الفداء وان کان مشی بعد ذلک
ففی قرن الغزال ربع قیمته وفی عینیه نصف قیمته و اگر تیر انداز
محرم شکاری را پس رود آن شکار و ندانند حال آن شکار لازم است
او را قیمة آن شکار بالتمام و اگر بشکند دست و یا پای او را
چهار یک قیمت ادا کند و اگر راه رود بعد از آن و در شکستن شاخ آهو
چهار یک قیمت او روایت کرده شد است و در شکستن دستش نصف
قیمت او ویحرم رمی الصید وهو یؤم الحرم ویجب فداؤه ان قتله

وحرام

و حرام است تیر انداختن شکار در حالتی که آن شکار قصد حرم دارد و
واجبست قیمة او اگر بکشد او را ویجب کفارة الصید خاصة عمدا او سهوا
عالما وجاهلا و واجبست کفارة شکار بر محرم خواه عمدا باشد خواه سهوا
خواه عالم باشد و خواه جاهل ویجب فی کل جرادة کف من طعام وان
کان کثیرا فدم شاة الا ان لا یمکن التحرز و واجبست در ملخ مشتی از
طعام و اگر بسیار باشد ملخ پس خون گوسفندی مگر آنکه ممکن نباشد دوری
کردن از ملخ که در اینصورت کفاره نیست ومن قتل اسدا فی الحرم لم
یجب علیه کبش و کسی که بکشد شیری را در حرم و حال آنکه آن شیر قصد او
نداشته باشد واجبست بر او قوچی واذا اضطر المحرم الی الصید والمیتة
وجب ان یختار الصید فیاکل منه ویفدی و وقتی که مضطر شود محرم
بسوی شکار و میته واجبست اختیار کردن شکار و خوردن از آن و عوض
آن تصدق کردن واذا تکرر منه الصید عمدا لم یجب علیه الفداء الا اول
مرة فان تکرر منه خطاء وجب علیه کل مرة فداء و وقتی که مکرر شود
از محرم شکار کردن قصدا واجب نیست بر او عوض قیمت شکار مگر مرتبه
اول پس اگر مکرر شود از او خطاء واجبست بر او هر مرتبه فدائی و یجب

ذبح فداء الصيد بمنى ان كان فى احرام الحج وبمكة ان كان فى العمرة
وفداء غير الصيد حيث شاء وواجبست كشتن عوض شكار در منى اكر
باشد شكار در احرام حج ودر مكه اكر باشد احرام عمره وغير عوض
شكار در هر جا كه خواهد واذا احلب المحرم ظبية وشرب لبنها فعليه
عليه دم وان كان فى الحرم فقيمته ايضا ووقتى كه ميدوشد ماده
آهوى را ويخورد شير اورا واجبست بر او خونى واكر باشد در حرم پس
قيمة شير نيز هم وان اكل من صيد لا يعرفه وجب عليه شاة وكسى كه
بخورد از شكارى كه نشناسد آنرا واجبست بر او كوسفندى ويجب عليه
دفن الصيد فان طرحها واكله وجب عليه فداء آخر وواجبست دفن
كردن شكار پس اكر ببيند انداخته آنرا يا بخورد واجبست بر او فداى ديكر
اذا احرم العبد باذن سيده فاصاب صيدا وجب على السيد الفداء
ووقتى كه احرام بندد غلام برخصت آقاى خود پس شكار كند واجبست
بر آقا عوض شكار **فصل** يجب على المحرم بالجماع عالما عامدا قبل
وقوف المشعر بدنة والحج من قابل رجلا كان او امرأة فان حجا ثانيا
وجب ان يفترقا من موضعهما حتى يقضيا الحج ويعودا اليه

فلا يخلوا

فلا يخلوا الا ومعهما ثالث وان ارادا العود فى طريق اخرى سقط وجوب
الافتراق بعد قضاء المناسك اين فصلى است در بيان احكام جماع
محرم واجبست بر محرم بسبب جماع دانسته وبقصد پيش از وقوف مشعر
بدنه وحج كردن سال آينده مرد باشد يا زن پس اكر عاجز شود از بدنه
پس كوسفندى وواجبست كه جدا شوند از هم از آنجا كه جماع كردند انجا
كه جماع كرده اند انجا تا وقتى كه ادا كنند حج را وبر كردند تا بلوى الجايس
خلوت شوند مكر آنكه باشد با ايشان سيمى واكر خواهند بر كشتن را از راه
ديكر ساقط است واجب بودن جدائى بعد از ادا كردن مناسك حج ميتوانند
خلوت كردن واذا اكره المحرم زوجته المحرمة وجب عليه بدنتان و
الحج من قابل ولم يجب عليها شيء ولو جامع مكرها لها بعد تقصير احدهما
قبل تقصير الآخر وجب عليه بدنة ووقتى كه اكراه كند محرم زن خود را
كه احرام بسته باشد او هم واجبست بر او دو بدنه وحج سال آينده و
واجب نيست بر زن چيزى واكر جماع كند در حالتى كه اكراه كننده باشد
زن را بعد از تقصير يكى از اين دو پيش از تقصير ديكرى واجبست بر
او بدنه واذا جامع بعد وقوف المشعر وجب عليه بدنة دون الحج

من قابل وكذا من جامع دون الفرج فان اكرهها وجب عليه بدنتان
ووقتی که جماع کند بعد از وقوف شعر واجبست براو بدنه وحج سال
آینده وهم چنینست کسی که جماع کند در ماده و فرج پس اگر اکراه
کند زن را واجبست براو دو بدنه یکی برای خود ویکی برای زن والمحل
اذا جامع امرأته المحرمة باذنه عامدا عالما وجب عليه بدنة او بقرة
او شاة وان كان معسرا وجب عليه شاة او صيام او صدقة ومحل وقتی
که جماع کند با کنیزک خود که احرام بسته باشد برخصت او بقصد دانسته واجب
است براو بدنه یا گاوی یا گوسفندی واگر پریشان احوال باشد واجبست
براو گوسفندی یا روزه یا صدقه واذا جامع بعد الوقوف قبل طواف
الزيارة لم يفسد حجه فان عجز فبقرة او شاة فان جامع بعد طواف
طواف النساء وجب عليه بدنة للموسر وبقرة للمتوسط وشاة للمعسر
كذا اذا نظر المحرم الى غير اهله فامنى والمعتمر اذا جامع بعد السعي
قبل التقصير كذلك پس اگر جماع کند بعد از وقوف پیش از طواف زیارت
لازم است او را جزوری پس اگر عاجز شود از جزور گاوی یا شاتی
پس اگر جماع کند بعد از وقوف و طواف زیارت پیش از طواف النساء واجبست

براو بدنه اگر مالدار باشد واگر میانه حال باشد گاوی واگر پریشان احوال
باشد گوسفندی وهمچنینست حکم وقتی که نظر کند محرم بسوی غیر اهل
خود پس منی بیرون آید از او وکسی که احرام بعمره بسته باشد وقتی که جماع
کند بعد از سعی پیش از تقصیر حکم او هم همینست فان جامع قبل السعي
وجب عليه بدنة وقضاء العمرة فان قبل بعده قبل التقصير وجب
عليه شاة پس اگر جماع کند پیش از سعی واجبست براو بدنه وقضاء
عمره پس اگر بوسه بعد از سعی پیش از تقصیر واجبست براو گوسفندی
ومن لاعب اهله وهو محرم حتى ينزل وجب عليه بدنة والحج قابل و
كذا من لاعب نفسه حتى امنى وکسی که بازی کند با اهل خود در حالتی
که احرام بسته باشد تا آنکه منی بیرون آید از او واجبست براو بدنه و
حج سال آینده وهم چنینست کسی که بازی کند با ذکر خود تا آنکه منی
بیرون آید از او واذا استمل امرأته بشهوة او قبلها وجب عليها
دم شاة فان ضمها بشهوة فامنى وجب عليه بدنة ووقتی که مس کند
زن خود را بخواهش جماع یا بوسد او را واجبست براو کشتن گوسفندی
پس اگر مس کند او را بخواهش جماع پس منی بیرون آید واجبست براو بدنه

واذا اقضت المناسك وهي حايض وجب عليها بدنة والحج قابل
وقتی كه قضا كند زن افعال حج را در حيض واجبست بر او بدنه وحج سال
آينده واذا ترفع المحرم ودخل عالما وجب عليه بدنة وكذا المحرم في
المحلة العالمة باحرامه والمتولي العقد ولو محلا ووقتی كه محرم زنی
مجامعه ودخول كند با او دانسته واجبست بر او بدنه وهمچنين است محرمه و
محله كه دانا باشد باحرام شوهر خود وكسی كه متولی عقد باشد اگرچه
آن متولی محل باشد **فصل** يجب على المحرم في الجدال ثلثا صادقا او
مرة كاذبا شاة وثلثا كاذبا جزور اين فصلی است در بيان احكام
جدال محرم وغير آن واجبست بر محرم در جدال كردن سه مرتبه سوگند
يكمرتبه بدروغ گوسفندی وسه مرتبه بدروغ شتر [illegible]
ماده ويجب عليه اذا تعمد السباب والفسوق والعصيان بقرة ويجب
عليه في الطيب شاة وفي تغطية الرأس عمدا طعام مسكين و
في التظليل ولو لعذر شاة واجبست بر او وقتی كه دشنام دهد و
فسق گويد گاوی وواجبست بر او در بوی خوش گوسفندی ودر
پوشانيدن سر بقصد طعام يك مسكين ودر سايه كردن اگرچه برای
عذری

عذری باشد شاة وفي اكل ما يحرم عليه ولبس ما يحرم عليه عمدا دم شاة
وان لبس ضروبا من الثياب وجب عليه لكل صنف فداء ولو اضطر ود
خوردن چيزی كه حرام است بر او وپوشيدن چيزی كه حرام است بر او بقصد
خون كردن واگر بپوشد اقسام جامها را واجبست بر او برای هر صنفی
فدايی واگرچه مضطر باشد واذا نتف ابطيه عمدا لزمه دم شاة و
ان نتف احدهما لزمه اطعام عشرة مساكين ووقتی كه بكند موی هر دو
بغل را بقصد لازم است او را خون كردن گوسفند واگر بكند موی يكی را
لازم است او را طعام دادن ده مسكين وان تعمد قص الاظفار لزمه لكل
ظفر مد من طعام فاذا بلغ عشرة وجب عليه شاة وكذا العشرون في
مجلس وفي مجلسين يجب عليه دمان واگر ناخنها را بگيرد لازم است او را
برای هر ناخن مدی از طعام پس وقتی كه برسد ناخنها به ده واجبست بر
او گوسفندی وهمچنين است حكم گرفتن بيست ناخن در يك مجلس واگر بگيرد
در دو مجلس واجبست بر او دو خون واذا افتاه مفت بالقلم فادمى
وجب على المفتي شاة واذا حلق رأسه عمدا ولو للاذى وجب شاة
او اطعام ستة مساكين لكل مسكين مدان ووقتی كه [illegible]

نشوی دهنده بجای ناخن کوفتن پس ناخن بگیرد و خونی کند واجب است
بر فتوی دهنده گوسفندی و وقتی که بتراشد سر خود را بقصد و اگر هم
برای آزاری باشد واجب است بر او گوسفندی یا طعام دادن شش مسکین
برای هر مسکینی دو مد از نان یا غیر آن واذا طرح قملة او قتلها
ولم تکن تؤذیه وجب علیه کف من طعام وکذا ان مس شعره عبثا فسقط
منه شیء و وقتی که بکشد شپشی را یا بیندازد آن شپش را و آزاری
کرده باشد واجب است بر او شیء از طعام و همچنین است حکم اگر مس کند
موی خود را بعبث پس بیفتد از آن چیزی واذا اضطرب المحرمان
وجب علی کل منهما دم واذا قلع ضرسه وجب علیه دم و وقتی که کشتی گیرند
دو محرم واجب است بر هر کدام از این دو خونی و وقتی که بکند دندان
خود را واجب است بر او خونی ومن قلع شجرة کبیرة من الحرم وجب علیه
بقرة وان کانت صغیرة وجب التصدق بثمنها الا ما استثنی و
کسی که بکند درخت بزرگی را از حرم واجب است بر او گاوی و اگر باشد
آن درخت کوچک واجب است تصدق کردن بقیمت آن مگر آنچه مستثنی کرده شد
فصل المصدود والمحصر یتحللان وتحل لهما النساء للمصدود

دون المحصر

دون المحصر الا بعد طواف النساء این فصلی است در بیان احکام موانع
حج کسی که دشمنی داشته باشد که مانع باشد از حج کردن یا مانع دیگر
داشته باشد مثل بیماری محل میشوند هر دو و حلال میشوند زنها
برای مصدود و نه برای محصر مگر بعد از طواف نساء ویجب علی المحصر بعث
الهدی ولا یحل له ان یحل حتی یبلغ محله ویجب علیه الحج من قابل
والعمرة ان تمکن وان لم یذبح هدیه وجب ان یبعث من قابل و
اذا زال المانع وجب علیهما الالتحاق مع ظن الادراک فان فات
وجب التحلل بعمرة وقضاء الحج الواجب فان مات وجب قضاؤه من
ماله و واجب است بر محصر فرستادن هدی و حلال نیست برای او محل
تا وقتی که برسد هدی بجای خود و واجب است بر او حج کردن سال آینده
و عمره آوردن اگر قادر باشد و اگر ذبح کرده نشود هدی او واجب است
بر او که بفرستد هدی را سال آینده و وقتی که برطرف شود مانع فاجب
است بر مصدود و محصر هر دو پیوستن با گمان دریافتن حج پس
اگر بمیرد پیش از دریافتن حج واجب است قضای حج از مال او و در حج
قارنا ثم احصر لم یجب ان یحج من القابل الا قارنا وکذا المفرد والمتمتع

وکسی که حج قران میکند و بعد از آن محصور شود جایز نیست که حج کند سال
آینده مگر حج قران و هم چنین است حکم کسی که حج افراد یا تمتع کند و یجب
علی المحصر صیام بدل الهدی اذا لم یجد و لا ثمنه و واجب نیست بر محصر
روزه بدل هدی وقتی که نیابد هدی را و نه قیمت آن را **فصل** فی بناء
الکعبه و احکامه و غیر ذلک این فصلی است در بیان احکام کعبه و بنای آن
و غیر آن یجب بناء الکعبه ان انهدمت و یجب تعظیمها و احترام الحرم
واجب است ساختن خانه کعبه اگر خراب شود و واجب است عزت کعبه و نگاه
داشتن حرمت حرم کعبه و یحرم اخذ شیء من ترابها او تراب المسجد او
حصاه و من اخذ منهما شیئا وجب ان یرده و حرام است گرفتن چیزی از
خاک کعبه یا از خاک مسجد یا از سنگ ریزه آن و کسی که بگیرد از کعبه و از
مسجد چیزی او واجب است بر او بر گردانیدن آن چیز و لا یجوز ان یقام
علی الجانی حد و لا قصاص فی الحرم الا ان یکون جنی فیه و یجب ان یضیق
علیه لیخرج و لا یجوز التحصن بالحرم و جایز نیست حد زدن جانی و نه
قصاص کردن در حرم مگر اینکه جنایت کرده باشد در حرم و واجب است
که تنگ بگیرند بر آن شخص که جنایت کرده در بیرون حرم و داخل حرم شده

در طعام

در طعام و آب یعنی بقدری که تواند زنده بود و نمیرد با او بدهند تا
بیرون آید و جایز نیست پناه بردن صاحب تقصیر بحرم بلکه واجب است
بر او تسلیم نفس خود تا حد زده شود در بیرون حرم زیرا که تاخیر حد
جایز نیست و یحرم هدم الکعبه و اذی مجاوریها و اکل ما اهدی
الیها او یوصی لها بل یجب صرفه فی معونة المحتاج من الحاج
لا یجوز دفعه الی الخزنة و لا التصرف فی حلی الکعبة و لا التکفین
بکسوتها و لا یحل اخذ لقطة الحرم الا للمنشد و حرام است خراب کردن
خانه کعبه و اذی مجاوران کعبه و آزار ایشان و خوردن مال کعبه و آنچه
هدی فرستاده شود بسوی کعبه یا وصیت کرده میشود برای کعبه بآن و واجب
است خرج در یاری محتاجان از حجاج کنند کان و جایز نیست دادن آن
بخدمتکاران و نه تصرف در زیور کعبه و نه کفن کردن در جامه کعبه و حلال
نیست برداشتن لقطه حرم مگر برای کسی که خواهد تعریف کند لقطه
را و یجب ختان الرجل قبل الحج او قبل الطواف ان لم یکن مختونا و
واجب است ختنه کردن مرد پیش از حج کردن یعنی احرام بستن بحج یا پیش از
طواف کردن اگر نباشد ختنه کرده شده و یحرم البول و الغائط

فی الکعبه و فی المسجد عمدا و یجب قتل الاول و تعزیر الثانی و حرام است
بول کردن و غایط کردن در خانه و مسجد الحرام بقصد و واجب است کشتن
کسی که در کعبه بول و غایط کرده باشد و ادب کردن کسی که در مسجد با تعزیر شد

فصل این فصل است در بیان احکام حج و عمره و طواف نسا یجب طواف
الحج و العمرة و طواف النسا و یجب ایقاعه بالنیة و العمد و الیمین و وا:
است طواف حج و عمره و طواف نسا و واجب است طواف نیت بستن و قصد و قسم
خوردن و یجب طواف النسا علی الرجال و المراة و الخصی و غیرهم فی الحج
و عمرة الافراد لا التمتع و لا یجوز الاستمتاع لهم لاحد منهم قبله
و لا التمکین و واجب است طواف نسا بر مرد و زن و بر خصی و غیر ایشان
در حج و عمره افراد نه در عمره تمتع و جایز نیست بهره برداشتن برای
هیچکس از ایشان پیش از طواف نسا و نه تمکین ساختن کسی را بر بهره
برداشتن از او یعنی جایز نیست مرد را بهره برداشتن از زن و زن را
گذاشتن زن در بهره برداشتن از مرد و هم چنین است حکم زن در بهره
برداشتن نیست مرد و یجب رکعتا الطواف الواجب و یجب النیة فی الکل
و التعیین و کونه سبعة اشواط و الابتداء بالحجر الاسود و الختم به و تکمیله

علی صلوته و احصاء الاشواط و جعل الکعبه عن یساره و کون الطواف
بین الکعبه و المقام و لا یجوز التباعد عنهما بالکثر من ذلک من جمیع الجهات
اختیارا و واجب است دو رکعت نماز طواف واجب و واجب است نیت در اول آن
و مخصص کردن طواف که از عمره است یا از حج و بودن آن هفت دور گشتن
و شروع کردن در طواف از حجر اسود و بجا آوردن طواف پیش از تمام طواف
و شمردن دورها و گردانیدن کعبه در وقت طواف در دست چپ خود و
و بودن طواف میان کعبه و مقام ابراهیم علیه السلم و جایز نیست دور شدن
از کعبه وقت طواف بیشتر از دوری که میان کعبه و مقام ابراهیم است از
همه طرفها در حالت اختیار و یجب ادخال الحجر فی الطواف و الشاذروان
بانه یمشی خارجهما و من اختصر الطواف الواجب و مشی فی الحجر وجب اعادة
و کذا الشوط فصاعدا و واجب است داخل کردن حجر اسمعیل در طواف
و شادروان هم که دور دیوار کعبه است باین نحو که راه برود در بیرون حجر
و شادروان و کسی که کوتاه کند طواف واجب را و راه برود در حجر اسمعیل
واجب است بر او اعاده طواف و هم چنین اگر کوتاه کند یک شوط یا زیاده
بر یک شوط را واجب است بر او اعاده آن کوتاه کرده شده و من نسی شوطا

منه وجاز ان يأتي به ولو في اثناء السعي وان يستنيب فيه مع التعذر وكسى كه
فراموش كند شوطى را از طواف واجب او راست بجا آوردن آن واكر چه در
اثناى سعى هم باشد واكر ممكن نباشد كه خود بجا آورد بر او واجب است بجا
آوردن آن فراموش شده از نوى بوجوب ومن شك في الاشواط قبل الاتمام
في السبعة وما دونها وجب عليه الاستيناف وكسى كه شك در شوطها
بيش از تمام كردن طواف كه آيا طواف هفت دور كشتم يا كمتر از هفت
بر او واجب است از سر كرفتن طواف و آنچه كرده است باطل است ومن زاد شوطا
في الواجب عمدا وجب عليه الاعاده وان ذكر قبل الركن قطعه وكسى كه
زياده كند شوطى را در واجب بقصد واجب است بر او اعاده طواف واكر
بفراموشى زياده كرده وبيادش آيد بيش از ركن برطرف ميكند زيادتى
را وباقى درست است ومن شك في السبعة وما فوقها وجب ان يبنى على
السبعة وكسى كه شك كند در هفت وبالاتر واجب است بر او كه بنا بكذارد بر
هفت ودرست است طوافش وتجب الطهارة في الواجب خاصة ولو طاف
واجبا بغير طهارة وجب الاعادة وكذا لو احدث فيه قبل تجاوز
النصف لا بعده وكذا لو قطعه قبل التجاوز ولو لمرض وبعده يجب

الاتمام

الاتمام لا الاستيناف وواجب است طهارت در طواف واجب و بس واكر طواف
واجب كند بى طهارت واجب است اعاده آن وهم چنين اكر حدث كند در
طواف بيش از كذشتن از نصف نه بعد از آن وهم چنين اكر قطع كند طواف
بيش از كذشتن از نصف واكر چه براى بيمارى قطع كند طواف را واكر قطع
كند بعد از تجاوز از نصف واجب است تمام كردن همان طواف نه از سر كرفتن
طواف ديكر ويجب ان يطاف بالعاجز ويجزئ عن الحامل والمحمول مع
النية وكذا السعي وواجب است بر كسى كه عاجز باشد از طواف كردن بهم
رسانيدن كسى كه با او طواف كند واين طواف بس است از بردارنده وبرداشته
شده هر كاه هر دو نيت طواف كنند وهم چنين است سعى ميان صفا ومروه
ولا يجوز الطواف عن الحاضر بمكة ويجوز عن الغايب وجايز نيست طواف
كردن از جانب كسى كه حاضر باشد در مكه وجايز است از جانب غايب از مكه
~~ويشترط طهارة الثوب والبدن عن النجاسة في الطواف الواجب وستر~~
~~العورة وشرط كرده شده است از جانب غايب از مكه~~ ويشترط طهارة
الثوب والبدن عن النجاسة في الطواف الواجب وستر العورة وشرط
كرده شده است پاك بودن جامه وبدن از نجاسات در طواف واجب وپوشيدن

عمرت ومن ترك الطواف عمدا بطل حجه ووجب عليه بدنة والاعادة
ولو جاهلا وكسى كه ترك كند طواف را بقصد باطل ميشود حج او وواجبست
بر او بدنه واعاده حج واكرچه جاهل باشد آنكس ومن نسى طواف النسا
حتى رجع الى اهله وواقع وجب عليه ان يبعث هديا الا ان يكون تجاوز النصف
وكسيكه فراموش كند طواف نسارا تا وقتيكه بركردد بسوى اهل خود وجماع
كند واجبست بر او كه بفرستد هديرا مكر اينكه كذشته باشد وآنچه باقى مانده
كمتر باشد از نصف ويجب تقديم الطواف على السعي فان خالف اعاد السعي
وواجبست طواف كردن پيش از سعى پس اكر بر عكس كند اعاده كند سعى را
ولا يجوز تقديم المتمتع الطواف والسعي على الموقفين الا لضرورة
كخوف الحيض ويجب تاخير طواف النسا عن السعي وجايز نيست تمتع را
كه طواف وسعى كند پيش از وقوف عرفه ومشعر مكر براى ضرورتى مانند
ترس حيض وواجبست بر انداختن طواف نسا از سعى ومن نذر ان يطوف
على اربع طاف اسبوعين وكسيكه نذر كند كه طواف كند بر چهار دست
وپا طواف ميكند چهار ده شوط ويجب ايقاع ركعتي الطواف الواجب خلف
المقام او الى احد جانبيه حيث هو الآن فان صلاهما في غيره وجب

الاعاده

الاعاده وواجبست كذاردن دو ركعت نماز طواف در جايى كه آن مقام است
بالفعل در اينجا پس اكر بكذارد آن دو ركعت نماز طواف را در غير مقام
واجبست اعاده وان نسي حتى خرج وجب عليه العود ان امكن والا
استناب واكر فراموش كند اين نماز را تا بيرون آيد واجبست بر او بر
كشتن بمقام اكر ممكن باشد واكر ممكن نباشد بر كشتن واجبست نايب
كرفتن ويجب تقديمها على السعي وواجبست كذاردن اين دو ركعت
نماز طواف پيش از سعى ميان صفا ومروه ويحرم الطواف على الحايض
والنفسا فان ضاق وقت الوقوف وجب عليهما العدول الى الافراد
والطواف بعد الطهر وحرام است طواف كردن بر حايض ونفسا اكر
تنك شود وقت وقوف عرفه ومشعر ونتوانند بعد از طهر كه پاك شوند طواف
كردن ووقوف بجا آرند وواجبست بر ايشان عدول كردن از عمره تمتع
بسوى حج افراد وطواف كردن بعد از پاك شدن از حيض ونفاس و
اذا حاضت قبل تجاوز النصف وجب عليها قطعه والاستيناف
اذا طهرت وبعده تقطعه ثم يجزيها الاتمام ولها ان تسعى حايضا
ووقتيكه حيض ببيند پيش از انكه كذشتن از نصف طواف واجبست بر او بريدن

این طواف را از سر گرفتن و وقتی که پاک شود از حیض اگر حیض بعد بعد
از تجاوز نصف قطع میکند طواف را واجب است بعد از آن او را تمام کردن
و جایز است او را که سعی کند میان صفا و مروه در حال حیض هم **فصل**
این فصلی است در بیان احکام سعی یجب السعی بعد الطواف الواجب
بالاصالة لا الطواف النساء ویجب فیه النیة وکونه سبعة اشواط
الابتداء بالصفا والختم بالمروة وعد الذهاب شوطا والرجوع
آخر واحصاء الاشواط واجب است سعی کردن بعد از طوافی که واجب است
بالاصالة نه بنذر و مانند آن نه طواف نسا و واجب است در سعی نیت
بودن آن هفت شوط و ابتدا کردن بصفا و ختم بمروه و شمردن رفتن
از صفا تا مروه یک شوط و برگشتن از مروه تا صفا شوط دیگر و شمردن
شوطها و محافظت داشتن تا کمتر از هفت و زیاده بر هفت نشود و
من ترک السعی فی الحج عمدا وجب علیه الحج من قابل ومن نسیه وجب ان
یأتی به وان خرج وجب ان یعود وان تعذر وجب ان یستنیب و
کسی که ترک کند سعی را در حج بقصد واجب است بر او حج در سال آینده
و کسی که فراموش کند سعی را واجب است بر او سعی کردن و اگر بیرون آید

از سعی

از سعی واجب است که برگردد بسعی و سعی کند و اگر ممکن نباشد برگشتن
واجب است نایب گرفتن برای سعی ومن بدء بالمروة قبل الصفا وجب
ان یعید وکذا لو زاد علی السبعة عمدا لا ناسیا و کسی که ابتدا کند
در سعی بمروه پیش از صفا واجب است که اعاده کند سعی را و ابتدا
کند بصفا و همچنین از سر گیرد سعی را اگر زیاد کند در او بر هفت
بقصد نه بفراموشی ومن ظن تمام السعی فقصر ثم ذکر النقصان
ولو شوطا وجب علیه اکماله وذبح بقرة یتصدق بها و کسی که گمان
کند تمام شدن سعی پس کوتاه کند موی خود را بعد از آن بخاطر آورد
کم بودن آن و اگرچه کمی یک شوط باشد واجب است بر او تمام کردن سعی و
کشتن گاوی که تصدق کند آن را **فصل** این فصلی است در احکام
تقصیر و حلق در عمره و حج ویجب التقصیر فی عمرة التمتع وعمرة الافراد
بعد السعی ویجب فیه ابانة شیء من الشعر او الظفر وان قل ویجب النیة
واجب است بریدن مو در عمره تمتع و عمره افراد بعد از سعی و واجب است
در تقصیر جدا کردن چیزی از مو یا ناخن و اگرچه کم باشد و واجب است
نیت تقصیر ویجزی الحلق فی عمرة الافراد بل هو افضل ویحرم فی عمرة

عمره تم

التمتع وبينهما وفي الحج على المرء وهو بين آن سر تراشيدن در عمره افراد بلکه
این بهتر است از تقصیر وحرام است حلق در عمره تمتع وحرام است حلق در
عمره افراد وعمره تمتع ودر حج بریدن ومن تعمد ترک التقصیر حتی احرم
بالحج بطلت عمرته وصارت حجة مفردة وکسی که ترک کند تقصیر را تا
وقتی که احرام بندد بحج باطل میشود عمره او ومیشود این عمره حجه مفرده
ولا يجوز للمتمتع الخروج من مكة حتى يحرم بالحج مع خوف فوته
ولا تحل له النساء قبل التقصير فان فعل وجبت الكفارة وجایز نیست
از برای کسی که عمره تمتع بجا آورده باشد بیرون آمدن از مکه تا وقتی
که احرام به بندد بحج اگر بیم فوت شدن حج باشد بلکه اگر بیم فوت شدن
هم نباشد وحلال نیست برای متمتع زنها پیش از تقصیر پس اگر جماع کند
واجب میشود کفاره فصل این فصلی است در بیان احکام بودن بهم
در عرفات يجب الوقوف بعرفة على الحاج بعد الاحرام يوم تاسع ذی
الحجة وحدها ما بين عرنة وثوية ونمرة وذي المجاز والاراک لا يجوز
الوقوف في هذه الحدود وواجب است بودن در عرفات بر حج کنند
بعد از احرام بستن در روز نهم ذی الحجه وحد عرفات اینست که در میان

عرفه

عرنه وثویه ونمره وذی المجاز واراک باشد وپس نیست بودن در این حدها
بلکه می باید در میان حدها باشد والوقوف بعرفة واجب من ترکه عمدا بطل
حجه والواجب النية والكون بها ولو جالسا او راكبا من زوال الشمس
الى غروبها المعلوم بذهاب الحمرة المشرقية وبودن در عرفه واجب است
کسی که ترک کند وقوف عرفه را بقصد باطل میشود حج او وواجب است
نیت وقوف وبودن در عرفه واگرچه نشسته یا سواره باشد از زوال آفتاب
که عبارتست از پیشین تا غروب آفتاب که دانسته می شود آن غروب
برفتن سرخی مشرق ومن افاض منها قبله عامدا وجب عليه بدنة ينحرها
يوم النحر فان عجز وجب عليه صوم ثمانية عشر يوما وکسی که برود از
عرفه پیش از غروب آفتاب بقصد واجب است براو بدنه که بکشد اش را
روز عید قربان پس اگر عاجز شود از کشتن بدنه واجب است براو روزه
هیجده روز واین روزه را هرجا که خواهد میتواند داشت ويجب العمل
في تعيين يوم عرفة على رؤية الهلال او مضي ثلثين وواجب است عمل
کردن روز عرفه بنابر دیدن ماه ذی الحجه یا گذشتن سی روز از
ماه ذی القعده ومن فاته الوقوف الاختیاری وجب علیه الوقوف لیلة

العید وکسی که فوت شود از او وقوف بعرفه که عبارتست از بودن در عرفه
از پیشین روز نهم ذی الحجة تا شام واجبست بر او بودن در عرفه شب عید
که عبارتست از وقوف اضطراری عرفه **فصل** این فصلیست در بیان احکام
بودن حاج در مشعر و فوت شدن آن یجب الوقوف بالمشعر علی الحاج
بعد وقوفه بعرفة ومن فاته اجزاه المشعر واجبست بودن در مشعر بر کسی
که حج کند باشد بعد از بودن در عرفه و کسی که فوت شود از او بودن
در عرفه بس است او را بودن در مشعر والواجب النیة والکون به من طلوع
الفجر الی طلوع الشمس یوم العید ولا یجوز الافاضة منه قبل الفجر
الا لضرورة کالخوف فیجزی الوقوف لیلا و واجبست نیت وقوف مشعر
و بودن در مشعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب روز عید و جایز نیست
گذشتن از مشعر پیش از صبح مگر برای ضرورتی مثل ترسیدن هرگاه
ترسی باشد بس است بودن در شب عید او را اضطراری اول مشعر می
باشد ومن فاته الاختیاری والاضطراری الاول اجزأه الثانی
وهو ما بین طلوع الشمس الی الزوال ومن خرج منه قبله وجب ان
یعود الیه ولو بعد طلوع الشمس و کسی که فوت شود از او

وقو

وقوف اختیاری مشعر که عبارتست از بودن در مشعر از طلوع فجر تا طلوع
آفتاب روز عید و وقوف اضطراری اول مشعر که عبارتست از بودن
در مشعر شب عید بس است او را وقوف اضطراری دویم مشعر و آن بودن در
مشعر است در اثنای طلوع آفتاب و زوال و لازم نیست که در تمام این وقت
باشد بلکه بار هم کافیست هر چند که یک ساعت باشد و کسی که بیرون می
آید از مشعر پیش از طلوع آفتاب واجبست که بر گردد بسوی مشعر و باشد
در آنجا و اگر چه بعد از طلوع آفتاب باشد ومن فاته الوقوف بعرفة نهارا
وجب علیه العود لیلا فان خاف فوت اختیاری المشعر وجب اختیاره
و کسی که فوت شود از او بودن در عرفه روز نهم واجبست آمدن بعرفه
در شب عید و بودن آنجا و این را اضطراری عرفه می نامند پس اگر ترسد
فوت شدن اختیاری مشعر را از او واجبست که اختیار کند تفویت
اختیاری مشعر را بر وقوف اضطراری عرفه ویجزی الاختیاران
والاضطراریان واختیاری واضطراری معا واضطراری المشعر
بانفراده و بس است اختیاری عرفه و اضطراری مشعر عرفه و مشعر و یک اختیاری
و یک اضطراری باهم و اضطراری مشعر تنها اما اضطراری عرفه تنها

بس نیت ومن فاته الوقوفان ولو سهوا بطل حجه ووجب علیه ان یتحلل
بعمرة ومن فات احدهما عمدا بطل حجه ولزمه بدنة وکسی که فوت
شود از او دو وقوف عرفه و وقوف مشعر واگرچه سهوا باشد باطل می‌شود
حج او و واجب میشود بر او محل شدن بعمره وکسی که فوت شود از او یکی
از این دو وقوف بقصد باطل میشود حج او و لازم میشود او را بدنه

فصل این فصلی است در بیان احکام رمی جمرات یجب رمی جمرة العقبة
خاصة یوم النحر ولا یجوز الرمی بغیر الحصی ولا بحصی غیر الحرم ولا
بما رمی به و واجب است انداختن بجمره عقبه ولیس در روز عید قربان
وجایز نیست رمی کردن بغیر سنگ ونه بسنگ غیر حرم ونه سنگی که رمی
کرده شده باشد بآن سنگ مرتبه دیگر عقبها را ویجب النیة فی اوله
والرمی بسبع حصیات واصابة الجمرة بفعله و واجب است نیت در اول
رمی و واجب است رمی بهفت سنگ ورسیدن سنگها بجمره بفعل آن شخص
که رمی میکند نه بفعل دیگری ونه بسبب دیگر ووقت الرمی من طلوع
الشمس الی غروبها ولا یجوز باللیل الا لضرورة ومن فاته وجب علیه
القضاء من الغد ویجب مباشرة الرمی فلا یجوز الاستنابة الا لضرورة

ووقت

و وقتند رمی از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب وجایز نیست رمی در شب
مگر برای ضرورتی وکسی که فوت شود رمی از او واجب است بر او قضای او فردا
و واجب است خود رمی کردن پس جایز نیست نایب گرفتن مگر بسبب ضرورتی

فصل این فصلی است در بیان احکام ذبح هدی تمتع یجب ذبح الهدی
علی المتمتع خاصة ویجزئ شاة و واجب است کشتن هدی بر کسی که
حج تمتع میکند پس است او را گوسفندی ویجب الهدی علی الحر و
یتخیر المولی بین ان یهدی عن عبده وان یأمره بالصوم و واجب است
هدی بر آزاد ومخیر است آقای غلام میان اینکه بفرماید او را روزه
داشتن یا هدی کند جهة او فان ادرک احد الموقفین معتقا اجزء
الحج ووجب علیه الهدی ان کان حج متمتعا پس اگر دریابد بنده یکی
از این دو موقف را که عبارتست از مشعر وعرفه در حالتی که آزاد کرده
شده باشد بس است او را این حج از حجة الاسلام و واجب است بر او هدی
اگر باشد آن بنده احرام بسته بحج تمتع وبعد از این حج دیگر بر او واجب نیست
بذبح ومن حج بصبی وجب ان یذبح عنه ان لم یکن له هدی ومع
العجز الصوم عنه وکسی که حج بفرماید طفلی را واجب است بر او ذبح کردن

انجانب طفل واکر نباشد او را هدی و یا عاجز بودن از هدی واجبست بر او
بعزم داشتن از جانب آن طفل ویجب الذبح بمنی یوم النحر او یومین
بعده ویجب کونه من الابل او البقر او الغنم ولا یجزی الجبلیه وواجبست
نحر یا ذبح کردن در منی روز عید یا دو روز بعد از عید و واجبست
بودن هدی از شتر یا کاو یا کوسفند یا بز و بس نیست کوهی واقل ما یجزی
عن الجذع من الضان والثنی من المعز السبع من البقر ولا یجزی الخصی
ولا المجبوب ولا ناقص الخلقه ولا المهزول الجیث لا یکون علی کلیتیه
شحم الا ان یشتریه سمینا وکشتن نیز آنچه نیست برای هدی نخته یا
بنا بر خلافی که کرده اند از کوسفند و دو ساله از بز و یا در دو ان
کاو و بس نیست حیوانی که بریده باشند خصیه‌های او را یا آلت او را و نیز
که ناقص باشد خلقت او و نیز لاغر بحیثیتی که نه باشد بر کرده‌های او پیه
مکر اینکه بخرد او را بکمان اینکه فربه است ولاغر باشد ومن وجد هدیا
ضالا وجب ان یعرفه ایام التشریق فان لم یعرف صاحبه ذبحه آخرها
عنه وکسی که هدی بیابد که کم کرده باشد واجبست بر او که تعریف کند
او را در یازدهم و دوازدهم و سیزدهم پس اگر نیابد صاحب آنرا واجبست

کشتن

علی انه حج

که ذبح کند آنرا از جانب صاحبش واذا نتج الهدی وجب ذبحهما او نحرهما
ولا بد فی الذبح والنحر من التسمیه واستقبال القبله ولا یجب المباشرة
ویعتبر اسلام النایب ونحر الابل وذبح ما عداها و وقتی که بزاید هدی واجب
است ذبح کردن هر دو تا یا نحر هر دو تا و ناچار است در ذبح و نحر بسم الله کفتن
و رو بقبله ساختن هدی و واجب نیست بر صاحب هدی که خود هدی را بکشد
بلکه جایز است که نایب بگیرد و می باید که نایب مسلمان باشد و می باید نحر کردن شتر را
و ذبح غیر شتر را ویجب الابتداء بالرمی ثم الذبح ثم الحلق فان خالف اثم
و واجبست اول رمی کردن و بعد از آن ذبح کردن و بعد از آن سر تراشیدن
پس اگر مخالفت کند این ترتیب را باطل نمیشود حج او هر چند ترک واجب شده
ویجب الاکل من الهدی والاهداء والاطعام ومن عدم الهدی ووجد الثمن
وجب ان یخلفه عند ثقة لیشتریه ویذبحه فی ذی الحجه والا ففی القابل
و واجبست از خوردن هدی و فرستادن برای آشنایان و خورانیدن مردم
و کسی که نیابد هدی را و بیابد قیمتش را واجبست که بگذارد قیمت آنرا نزد
اعتمادی که بخرد آن اعتمادی آن هدی را و بکشد آنرا در ماه ذی الحجه
و اکر میسر نشود کشتن هدی در ماه ذی الحجه پس بکشد آنرا در سال آینده

وكذا م

ومن وجد الثمن بعد ايام الذبح صام من لم يجد قبلهما وكسى كه نيابد

قيمت هدى را بعد از روزهاى كشتن هدى روزه ميدارد يعنى بر ويست

او را روزه داشتن و همچنين است حكم كسى كه نيابد قيمت را پيش از روز

ذبح يعنى روزه ميدارد و اگرچه پيش از عيد باشد ويجب صوم بدل

الهدى عشرة ايام ثلثة متوالية فى ذى الحجه ولو فى اوله وسبعة اذا

رجع الى اهله او مضى مقدار قطع المسافة او شهر اذا جاء و بر وى واجبست

روزه بدل هدى ده روز از آنجمله سه روز در ماه ذى الحجه و اگرچه در اول ذى

الحجه باشد و هفت روز ديگر وقتى كه برميگردد بسوى اهل خود يا

بگذرد اين قدر وقت كه درين وقت تواند پيش اهل خود رسيد يا بگذرد

يكماه وقتى كه مجاور شود در مكه و برنگردد ومن فاته صوم الثلثة

فى ذى الحجه وجب عليه شاة ولم يجز له الصوم وكسى كه فوت شود از او

روزه سه روز در ماه ذى الحجه واجبست براى او گوسفندى و نيست او را

روزه داشتن بعد از ماه ذى الحجه بدل هدى ومن مات قبل الصوم

وجب ان يصام عنه وليه الثلثة ولم يجب الصوم السبعة وكسى كه بميرد

پيش از روزه داشتن واجبست كه روزه بدارد از جانب او ولى او سه روز

دا

را و نيست بروى هفت روز را ومن صام التروية وعرفة اجزأه صوم يوم

بعد ايام التشريق فان صام يوما ودخل العيد استانف بعدها و

كسى كه روزه بدارد روز هشتم را و روز عرفه را كافيست او را روزه

داشتن بعد از روزهاى تشريق روزى پس اگر روزه بدارد روزى

را و داخل عيد شود از سر بگيرد روزه را بعد از ايام تشريق ومن وجب

عليه بدنة فعجز اجزأه سبع شياه فان عجز اجزأه صوم ثمانية عشر

يوما ولا يجب بيع ثياب التجمل فى الهدى وكسى كه واجب شود براو بدنه

پس عاجز شود از بدنه پس كافيست او را هفت گوسفند پس اگر عاجز شود از گوسفندها

پس كافيست او را روزه داشتن هيجده روز و واجب نيست فروختن جامههاى

قيمتى كه براى زينت مى باشند بر كسى كه عاجز باشد از هدى ومن نذر

هديا وعين مكانا وجب والا وجب بمكة وكسى كه نذر كند هدى را و

معين كند جايى را براى كشتن هدى واجبست كه بكشد آنرا در آنجا و

اگر معين نكند جايى را واجبست كه بكشد آن هدى را در مكه ولا يجوز

الاطعام من لحوم الاضاحى عن كفارة اليمين ويجب نيته كه اگر گوشت

قربانيها بخورد مسكينها دهد بدل هدى كفاره يمين فصل اين فصل

در بیان حلق وتقصیر واوقات آنها یجب الحلق او التقصیر علی الحاج بعد الذبح
فان زار البیت قبل احدهما عمدا وجب دم شاة ویعید الطواف والسعی
ان قدمهما علیه وواجبست سر تراشیدن یا موی را کوتاه کردن بحج کننده
بعد از ذبح کردن پس اگر زیارت کند خانه کعبه را پیش از حلق یا تقصیر
بقصد واجبست براو کشتن گوسفندی واعاده میکند طواف وسعی را اگر
تقدم داده آنها را بر یکی از حلق وتقصیر ومن ترکه حتی خرج من منی
وجب علیه العود ان امکن وکسی که ترک کند یکی از حلق وتقصیر را یعنی
هیچیک از این دو را نکند تا بیرون آید از منی واجبست براو برگشتن
بمنی اگر ممکن باشد برگشتن وبجا آوردن یکی از آنها وتادر الحاج بحیم
الحلق ولا بد منه للصرورة والملبد وحرامست تراشیدن سر بزن وتا حال علی المرءة
است از سر تراشیدن از برای حج وانبرای کسی که صمغ وعسل بر سر
مالیده برای آزادی که داشته ولا یحل للرجل ولا للمرءة الاستمتاع
قبل طواف النسا ولا الطیب قبل طواف الحج للمتمتع وقبل الحلق
لغیره ولا باقی المحرمات قبل الحلق ولا الصید ما دام فی الحرم و
حلال نیست نه برای مرد ونه برای زن بهره بر داشتن از نفع خود

پیش

پیش از طوافی که حلال کنند است وحلال نیست بوی خوش بکار بردن پیش از
طواف حج برای متمتع وپیش از سر تراشیدن برای غیر متمتع وحلال نیست
باقی حرامها پیش از سر تراشیدن وحلال نیست شکار کردن تا وقتی که
در حرم باشد **فصل** این فصلی است در بیان احکام طواف حج واوقات
آن یجب طواف الحج بعد الحلق ان لم یکن قدمه علی الوقوف ثم رکعتاه
ثم طواف النسا یوم النحر او من الغد واجبست طواف کردن حج بعد از
سر تراشیدن اگر مقدم نکرده باشد پیش از وقوف بعد از آن دو رکعت نماز
طواف بعد از آن طواف نسا در روز عید قربان یا فردای آن یعنی روز
یازدهم ویجب العود الی منی للرمی والمبیت ولا یجوز المبیت بغیرها لیالی
التشریق فان فعله لزمه عن کل لیلة شاة الا ان یبیت بمکة مشتغلا
بالعبادة او یخرج من منی بعد نصف اللیل وواجبست برگشتن بسوی
منی برای رمی وبرای شب بروز آوردن در آنجا وجایز نیست شب بروز
آوردن در غیر منی در شبهای تشریق که عبارتست از شب یازدهم و
دوازدهم وسیزدهم پس اگر شب بروز آورد در غیر منی لازم است او را
در عوض هر شبی از شبهای تشریق که در غیر منی بروز آورده یک گوسفندی

مکر اگر بروز آورده باشد در مکه در حالتی که مشغول باشد بعبادت یا بیرون
آید از منی بعد از نصف شب و یرمی الجمار حتی یخرج و یجب علیه العود
والرمی فان تعذر وجب ان یستنیب ولو فی قابل و کسی که فراموش کند که
سنگ ریزها را بیندازد بجمرها تا وقتی که بیرون آید از منی واجبست
برا وی کشتن بمنی و سنگها را انداختن بسوی جمرها پس اگر ممکن نباشد بر
کشتن بمنی برای رمی جمار واجبست بر او نایب گرفتن و اگر چه در سال آینده
باشد و یجب رمی الاولی ثم الوسطی ثم جمرة العقبة بسبع سبع ناویا
مرتبا فان عکس اعاد علی ما یحصل معه الترتیب و یتحقق باربع
حصیات و من نسی واحدة اتی بها فان اشتبهت فی الثلث وجب ثلث
و واجبست زدن جمره اولی بعد از آن جمره وسطی بعد از آن جمره عقبه هر کدام
را بهفت سنگ و در حالتی که قصد کرده باشد رمی را و بهمین ترتیب می کند
پس اگر برعکس این کند اعاده میکند بر چیزی که حاصل شود با آن چیز
ترتیب و بعمل می آید ترتیب بچهار سنگ ریزه که انداخته باشد بسوی جمره
و کسی که فراموش کرده باشد یک سنگ ریزه را می اندازد آنرا بسوی جمره
پس اگر مشتبه شود آن یک در جمره یعنی نمیداند که این یک سنگ که مانده از

کدام

کدام جمره است که کم شده واجبست انداختن سه سنگ هر یکی بسوی جمره تا فراموش
شده زده شود ولا یجوز النفر فی الثانی عشر الا بعد الزوال و یجوز فی الثالث
عشر قبله و یتخیر بینهما من اتقی الصید والنسا فی احرامه خاصة والا نفر فی
الثانی و جایز نیست کوچ کردن از منی روز دوازدهم مگر بعد از زوال
آفتاب آسمان که وقت نماز پیشین است و جایز است کوچ کردن در روز سیزدهم
پیش از زوال و مخیر است میان کوچ کردن در روز دوازدهم بعد از زوال
و در روز سیزدهم هر وقت بخواهد کسی که دوری کرده باشد از شکار و از
زنها در احرام خود و این مخیر بودن مخصوص همین کس است و بس و اگر دوری
نکرده باشد از شکار و زنها در احرام خود پس کوچ میکند از منا روز
العمره — سیزدهم و نمیتواند کوچ کرد روز دوازدهم بعد از زوال هم فصل تجب علی
المستطیع و تجزی عمرة التمتع عنها و یجب تقدیمها علی الحج و تاخیر
المفرده و واجبست عمره بر کسی که تواند بجا آورد و بس است عمره تمتع از
عمره که در عمر یکمرتبه واجبست بر توانا و واجبست مقدم داشتن عمره
تمتع بر حج و مؤخر ساختن عمره مفرده از حج ولا یجوز عمرة التمتع فی
غیر اشهر الحج و جایز نیست عمره تمتع در غیر ماههای حج و یجب [illegible]

والعهد واليمين وقد تقدم تفصيل افعالها واحكامها و واجب میشود عمره
بنذر کردن و عهد کردن و قسم خوردن و بتحقیق گذشت تفصیل فعلهای
عمره در فعلها و حکمهای عمره در فعلها و حکمهای حج **فصل** این فصلیست
در بیان حکم زیارت پیغمبر و ائمه علیهم السلام تجب زیارة النبی والائمه
علیهم السلام کفایة و یجب احترام المدینه والمشاهد المشرفه و عمارتها
و تعظیمها واجبست زیارت پیغمبر و زیارت امام علیهم السلام بوجوب کفایی
و واجبست حرمت داشتن مدینه و جاهایی که شرف یافته اند بدفن ائمه و
واجبست آباد کردن و عزت داشتن آنها و حرم المدینه من عاير الى عير
ولا یجوز ان یعضد شجره ولا یصاد صیده بین الحرتین و حرم مدینه
از عاير تا عير است جایز نیست که بریده شود درخت آن و نه شکار کردن از
شکار آن در میان دو سنگستان و یجب اتخاذ یوم الغدیر عیدا فواجب
است دانستن روز غدیر خم را عید و روی وجوب زیارة الحسین و
زیارة الائمه علیهم السلام و یحرم اهانة تربته والاستخفاف بها و یجب
احترامها و اکرامها و روی عدم جواز بیعها و روایت شده است واجب
بودن زیارت امام حسین علیه السلام و باقی امامان بر ایشان باد سلام و حرامست

بعزتی

بعزتی خاک حسین علیه السلام و سهل شمردن آن و واجبست گرامی داشتن
آن و عزت داشتن آن و روایت کرده شده است که جایز نیست فروختن
تربت حسین علیه السلام و روی عدم جواز السفر الی زیارة القبور الا قبورهم
علیهم السلام و روایت کرده شده است که جایز نیست سفر کردن برای زیارت قبرها
مگر قبرهای ائمه هدی بر ایشان باد سلام خدا و سلام انجانیها ولا یجوز
الطواف بالقبور ولا السجود لغیر الله و جایز نیست دور قبرها گشتن بقصد
طواف و نه سجده کردن برای غیر خدا زیرا که در حدیث منع واقع شده از
هر دو تا **کتاب الجهاد** این کتابیست در بیان احکام جهاد و شروط
آن و هو واجب مع القدرة علیه والحاجة الیه بشرط البلوغ و
العقل والذکورة والحریة واذن الامام و امره و یحرم مع الجائر الا
لدفع الضرورة ولا یجوز الخروج بالسیف فی زمان الغیبه و این جهاد
واجبست با وجود قادر بودن بر جهاد و محتاج بودن بسوی آن باین شرط
که بالغ باشد و عاقل و مرد و آزاد و رخصت بدهد امام و امر کند حرام
است جنگ کردن از طرف ظالم با دشمن او مگر برای دفع ضرر آن دشمن
یا از مومنین و جایز نیست بیرون آمدن بشمشیر در وقت غایب بودن امام علیه السلام

از دشمنان ولا یجوز ان یقتل من اهل الحرب امرأة ولا غیر المکلف
الا دفاعا وجایز نیست کشته شود از اهل حرب زنها وغیر مکلف مگر
بطریق دفع کردن یعنی وقتی که زنها وطفلها جنگ میکنند ایشانرا
میتوان کشت برای اینکه ایشان مسلمانانرا کشند ودفع شوند ومن
اعطی کافرا امانا وجب علیه وعلی المسلمین الوفاء به وکسی که بدهد
کافر را امانی واجبست بر آنکس وبر مسلمانان وفا کردن بآن امان
ویحرم الغدر بالمعاهد وان یقاتل فی الاشهر الحرم الا من لا یری
لها حرمة وحرام است مکر کردن وعهد دادن ومکر کردن وحرام است جنگ
کردن در ماههای حرام مگر برای کسی که عزت این ماهها را نگاه ندارد
ویحرم الفرار من الزحف الا ان یزید العدو عن الضعف او متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة وحرام است گریختن از لشکر مگر اگر زیاده
باشند دشمنان دو برابر آن مسلمانان که جنگ میکنند با دشمن یا در حالتی
که کج شود برای جنگ کردن یا پناه بردن بسوی لشکری که مدد او کنند
ویحرم التعرب بعد الهجرة وسکنی المسلم دار الحرب الا لضرورة و
حرام است بادیه نشین شدن بعد از آمدن بشهر اسلام وحرام است

ساکن

والقتال م

١٠٦

ساکن شدن مسلمانان در خانه جنگ یعنی در میان کافران حربی مگر از جهت
ضرورت وناچاری ویجب الدفاع عن النفس وعن الحریم والمؤمن وان
خاف القتل لا المال وان جاز وواجبست دفع کردن دشمن از خود و
از اهل وعیال خود واز مؤمن اگر چه بترسد از کشته شدن خود یا دشمن
وواجب نیست دفع کردن دشمن از مال خود واگر چه جایز است بلکه در احادیث
بسیار واقع شده است که کسی که بر کسی تعدی کند وبر سر کسی آید خون او
هدر است یعنی بی عوض است وکسی که بر سر اهل وعیال یا مال کشته شود او شهید
است اما در بعضی احادیث وارد شده است که اگر برای مال خود را بکشتن
ندهد بهتر است اما اگر جنگ کند وکشته شود ثواب دارد ویجب قتال اهل
الکتاب حتی یسلموا او یقبلوا الجزیة وشرایط الذمة او یقتلوا وقتال
غیرهم حتی یسلموا او یقتلوا وواجبست جنگ کردن با اهل کتاب تا مسلمان
شوند یا قبول کنند جزیه را وشرطهای امان را یا کشته شوند وواجبست
جنگ کردن بغیر اهل کتاب تا مسلمان شوند یا جزیه دهند ویحرم مشابهة
الکفار فی الملابس ونحوها وحرام است خود را مثل کفار ساختن در
پوشیدنها ومانند اینها واذا اشتبه الطفل بالبالغ وجب اعتبار الانبات

واذا اشتبه المسلم بالکافر فی قتلی صلی وواری من کان کمیش الذکر

بدقتی که نداند کبیر کافر را که بالغ است یا نابالغ واجبست مشخص کردن زیر دستان
موی در رشت بر موضع خاص که آن را عانه گویند **فصل** این فصلی است
در بیان احکام جنگ کردن با نفس خود یجب جهاد الانسان نفسه
بمنعها من المحرمات وجبرها علی الواجبات خصوصا القیام بحقوق
الجوارح والحقوق الواجبة للمؤمنین وتحصیل العلم والیقین والتوکل
علی الله والرجاء له والخوف منه وحسن الظن به وطاعته وترک
معصیته وملازمة الورع والعفة وایثار رضی الله وتدبر العاقبة
والانصاف والعدل واصلاح النفس واجتناب الذنب واللذات المحرمة
وتحقیر الذنوب وکفران النعمه واجبست جنگ کردن آدمی نفس را
بمنع کردن او از حرامها وجبر کردن آن بر واجبها خاصه قیام نمودن
بحقهایی که واجبست بر جوارح ایشان وقیام نمودن بحقهایی که واجبست
برای مؤمنان وقیام نمودن بتحصیل علم ویقین وتوکل بر خدا وامید داشتن
باو واطاعت کردن خدا وترک کردن معصیت خدا وهمیشه پارسا بودن و
پاکدامن بودن واختیار نمودن رضای خدا بر رضای غیر خدا وفکر کردن
در عاقبت کارها وانصاف داشتن وعدالت کردن واصلاح کردن نفس

اماره

اماره ودوری کردن از گناه واندک شمردن گناه را که حرام شد واز گناه کوچک
باعتقاد خودش واز کفر نعمت ویجب اجتناب الکبایر وهی کثیرة
بل جمیع الذنوب کبایر ولیس فیها صغایر الا بالنسبة وواجبست
دوری کردن از گناهان کبیره وآنها بسیارات بلکه همه گناهان
کبیره است ونیست در گناهان صغیره مگر نسبت بگناه دیگر که از آن عظیم تر
است مثل نگاه کردن بزن نامحرم گناه کبیره است اما صغیره است نسبت به
بوسیدن وبوسیدن گناه کبیره است اما صغیره است نسبت بزنا وزنا
نسبت بقتل ومن اکبر الکبایر الشرک بالله والیأس من روح الله و
الامن من مکر الله والعقوق والقتل والقذف والربا والزنا
والسحر ومنع الزکوة وشهادة الزور والسرقة وشرب الخمر والقمار
واللواط والکذب والاسراف وحبس الحقوق والاشتغال بالملاهی
والاصرار علی الذنب وازجمله بزرگترین گناهان کبیره شریک قرار
دادنست برای خدا ونا امید شدن از رحمت خدا وایمن بودن از خشم
دادن خدا ومکر او ورنجانیدن پدر ومادر وکشتن ناحق وتهمت
دادن بزنا ولواطه وربا کردن وسود خوردن ودادن وگرفتن

وخریدن وفروختن ونوشتن کاغذ سوم وگواه شدن در آن و
سعی کردن در آن هم کبیره است وزنا کردن وسحر کردن ومنع کردن
زکوة وگواهی ناحق دادن ودزدی کردن وشراب خوردن وقمار باختن
ولواطه کردن ودروغ گفتن بیضرورت واسراف کردن ومنع کردن
حقها ومشغول بودن بلهوها ومصر بودن بر گناه وتوبه نکردن و
پشیمان نشدن از گناه ودریغ کردن حقهای مردم ویجب التوبة
من جمیع الذنوب وواجبست باز گشت کردن از همه گناهان ویحرم
طلب الریاسة الدنیویة والاشتغال الدنیا بالدین وحرامست طلبیدن
پیشوا بودن در کارهای دنیا مثل ریش سفید بودن وحرامست دوستی
دنیا بدین یعنی اظهار علم وصلاح برای تحصیل دنیا ویجب تسکین
الغضب عن فعل الحرام والحسد حرام دون الغبطة وواجبست فرو
نشاندن غضب از کردن حرام وحسد حرامست نه غبطه بدانکه
حسد آنست که خواهد برطرف شود نعمت کسی وغبطه آنست که نعمتی
که دیگری دارد اینکس خواهد مثل آنرا ونخواهد برطرف شدن نعمت او
بلکه آرزو میکند مانند آنرا ولایجوز التعصب علی الباطل ولا التکبر
والتبختر

والتبختر واحتقار اهل الحق ولا حب الدنیا المحرم ولا الحرص علیها
ولا اساءة الخلق والفحش والبذاء وایذاء الناس ولا البغی و
الظلم ویجب التوبة منه ویشترط فیها رد المظالم الی اهلها فان
عجز استغفر لهم ومن اضل الناس یجب علیه التوبة ویشترط فیها
ردهم الی الحق وجایز نیست طرف باطل گرفتن وتکبر وبزرگی بخود
بستن وگردن کشی کردن وکوچک شمردن اهل حق ودوستی دنیاء
حرام وحرص داشتن بر آن وبد خلقی کردن وفحش گفتن وبدزبانی
کردن وآزار مردم دادن وبر یاغی شدن وظلم کردن وواجبست توبه
کردن وپشیمان شدن از ظلم وشرط کرده شده است در توبه واپس
دادن چیزها که بظلم گرفته بصاحبان آنها اگر نتواند واپس دادن طلب آمرزش
گناهان ایشان بکند از خدا وکسی که گمراه کند مردم را واجبست بر او
توبه کردن وشرط کرده شده است در توبه وقبول آن بر گردانیدن آن
مردم بسوی حق وگفتن بایشان که من بدعت کردم از پیش خود کردم
ولا یجوز الرضا بالظلم ولا الاعانة علیه وجایز نیست راضی بودن
بظلم ومدد کردن بر ظلم بلکه واجبست ناراضی بودن در دل وقمع کردن

بزبان وبدست وگفتن کظلم بداست اگر ممکن باشد وبیم نباشد ویجب الاعتراف
لله بالذنوب والندم والعزم علی ترك العود والاستغفار منها و
الاخلاص فی التوبة واداء الحقوق الفائتة وتجديد التوبة كلما
نقضها ويصح فی آخر العمر ان يتوب من الفسق والكفر وواجبست
اعتراف نمودن بسوی خدا بگناهان وپشیمان شدن وبجد بودن بر ترك
كردن بازگشت بسوی گناهان وطلب آمرزش ودر گذشتن از گناه
واخلاص در توبه وادا كردن حقهای فوت شده وتازه كردن توبه
وبا بد یکو توبه هرگاه بشکند توبه را ودرست است در آخر عمر توبه کردن
از فسق وازکفر اما میباید که توبه پیش از دیدن احوال آخرت باشد
ویجب محاسبة النفس كل يوم وتدارك ما فات وزيادة التحفظ
عند زيادة العمر خصوصا بعد الاربعين وواجبست حساب كردن
از نفس خود هر روز وتلافی کردن چیزی که فوت شده باشد وزیادتی
محافظت ونگاه داشتن نفس از گناه در وقت زیادتی عمر خاصه بعد
از گذشتن چهل سال از عمر

كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

این کتاب فرمودن بخوبی ومنع کردن از بدیهاست وهما واجبان بشرط

العلم

العلم بالمعروف والمنكر وتجويز التأثير والامن من الضرر واین فرمودن
بخوبی ومنع کردن از بدی واجبند باین شرط که علم داشته باشد بخوبی
وبدی واحتمال دهد اثر کردن را وایمن باشد از ضرر رسیدن بکسی
ویجب الامر بالواجبات والنهی عن المحرمات وانكار المنكر بالقلب
ثم باللسان ثم باليد وواجبست امر کردن بواجبها ونهی کردن از
حرامها وبد بودن بابد بدل بعد از آن بزبان اظهار بدی او کردن
ومنع کردن از آن وبعد از آن زدن بر سر آن ویجب انكار العامة
على الخاصة وبالعكس وواجبست منع كردن عوام الناس علمارا
از بدیها ومنع کردن علما عوام الناس را ویحرم ترك الامر والنهی و
الرضا بالمنكر وحرامست ترك كردن امر ونهی بزبان بقدر امکان و
راضی بودن ببدی بدل ويجب اظهار الكراهة للمنكر وفاعله والهجر
والتوصل الى اذلاله بكل ما يمكن والغضب لله بما غضب لنفسه وفي
الاهل بالمعروف والنهي عن المنكر فان لم يمكن منعهم سقط و
واجبست ظاهر کردن کراهت برای بدی وبرای کننده بدی وه و دوری کردن
از بدی کننده وسعی کردن برای برطرف کردن بدی بهرچه ممکن باشد

بر طرف کردن و غضب کردن برای خدا بچیزی که غضب کرده است خدا بآن
برای خود و فرمودن اهل و عیال بخوبیها و منع کردن ایشان از بدیها اگر
ممکن باشد منع کردن ایشان ساقط می شود وجوب و یجب ان یأتی بما
یأمر به من الواجبات و ترک ما ینهی عنه من المحرمات و واجب است که خود
بکند آنچه بمردم میفرماید از واجبها و ترک کند آنچه منع میکند از ان از حرامها
و یحرم اسخاط الخالق فی مرضات المخلوق حتی الوالدین و حرام است
بغضب آوردن خدا بسبب راضی کردن خلق حتی پدر و مادر یعنی جایز نیست
که کسی فعل حرام کند برای راضی کردن مردم از خود و یجب الحب فی الله
والبغض فی الله و حب المؤمن المطیع و بغض الکافر العاصی و واجب
است دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا و دوست داشتن
مؤمن اطاعت کننده و دشمن داشتن کافر معصیت کننده و [illegible]
و دوستان ایشان و ینبغی الامر بالمندوبات والنهی عن المکروهات
برفق و دعاء الناس الی الاسلام مع الامن و لا یجب فی ذلک و سزاوار است
امر کردن بسنتها و منع کردن از مکروهها بهمواری و نرمی و خواندن
مردم بسوی مسلمانی با ایمن بودن از ضرر و واجب نیست این امر بمندوبات

ونهی

ونهی از مکروهات و خواندن بسوی اسلام و یجب التقیة فی العمل والفتوی
لدفع الضرر بقدرها فی غیر الغیبة الا فی شرب الخمر و سب الانبیاء
والائمة والبراءة منهم والقتل والجرح و واجب است تقیه در عمل کردن
و فتوی دادن از جهت دفع ضرر بقدر ضرورت در زمان غایب بودن
امام مگر در خوردن شراب و دشنام دادن و ناسزا گفتن به پیغمبران و
امامان و بیزاری جستن از ایشان و کشتن و زخم کردن و یجب کتم
الدین عن غیر اهله مع الخوف و واجب است پوشانیدن دین از دین
یا ترس از مخالفین بر خود یا مؤمنین و لا یجوز تسمیة المهدی ولا غیره
من الائمة علیهم السلام مع التقیة والخوف و لا مجاورة اهل المعاصی و
مخالطتهم اختیارا و جایز نیست نام صاحب الزمان بردن و نه نام باقی
امامان بر ایشان سلام باد با تقیه و ترس از مخالفان و نه همسایگی
گناه کنندگان و اختلاط کردن با ایشان در حالت اختیار اما در حالت
اضطرار جایز است و یجب البراءة من اهل البدع و سبهم و تحذیر الناس
منهم ان امکن و واجب است بیزار بودن از صاحبان بدعتها و مذمت
بدعت کنندگان و ترسانیدن مردم از ایشان اگر ممکن باشد بدانکه

در آیات و احادیث بسیار واقع شده بد بودن بابدان و مذمت نمودن ایشان
و ثواب عظیم بر آن خصوصا اهل بدعت مثل صوفیان **فصل** این فصلی
است در بیان احکام فعل معروف و اقسام آن ینبغی فعل المعروف
و یجب لدفع ضرورة المؤمن ولا یجوز وضعه غیر موضعه الشرعی و
یحرم کفران النعمة و واجبست کردن کار خوب برای برطرف کردن
ضرورت مؤمن و جایز نیست گذاشتن معروف در غیر جای خود یعنی نیکی
بجا بدات و حرام است ناشایستی نعمت و ترک کردن شکر نعمت و
یجب قرض المؤمن مع ضرورته بقدرها ان امکن وانظار المعسر و شکر
النعمة واداء الحقوق فیها والاهتمام بامور المسلمین ومناصحتهم
ویحرم غشهم وترک معونتهم مع ضرورتهم و واجبست قرض دادن
مؤمن وقتی که مضطر باشد بقدر ضرورت او اگر ممکن باشد قرض دادن
و واجبست مهلت دادن قرض داری که قدرت نداشته باشد بر ادای آن
و واجبست شکر نعمت و ادا کردن حقهای نعمت مثل زکوة و خمس و حج
و غیر اینها و واجبست اهتمام کارهای مسلمانان بودن و نیکو خواهی ایشان
کردن و حرامست غش کردن ایشان و ترک کردن یاری و مدد ایشان

وقت

وقت ضرورت ایشان **کتاب التجارة وتوابعها** این کتاب سودا و معامله
است و توابع آن وهی واجبة اذا توقف علیها کفایة النفس فواجب
النفقه و این تجارت واجبست وقتی که موقوف باشد بر تجارت خرج
ضروری خود و خرج جماعتی که واجبست خرج ایشان بر اینکس و یجب
طلب الرزق بها اما و بغیرها بقدر دفع الضرورة و واجبست طلبیدن
روزی بتجارت یا بغیر تجارت بقدر برطرف کردن ضرورت و یجب
الاقتصار علی طلب الحلال دون الحرام و یجب الانفاق علی واجب
النفقه من الحلال و تستحب التوسعه و واجبست طلبیدن حلال و بس
نه حرام و واجبست خرج جماعتی کشیدن که واجب باشد خرج ایشان
بر اینکس از حلال و سنتست وسعت دادن و زیاده بر خرج واجب
کردن برای اهل و عیال اما از حلال **فصل** این فصلیست در بیان
احکام کسبها و انواع آنها یحرم التکسب بانواع المحرمات ولا یحل ما
یشتری بها ان اشتری بعین المال حرامست کسب کردن باقسام حرامها
و حلال نیست چیزی که خریده میشود بچیزهای حرام اما اگر خریده شود
بعین المال یعنی در عوض مال حرام اما اگر در ذمه خریده شود و بعد از آن

مال حرام داده شود باید ببیع حرام نمیشود اما دادن مال حرام حرام است
ولا یجوز الانفاق من المال الحرام ولا فی الطاعات مع العلم بصاحبه
وجایز نیست خرج کردن از مال حرام نه در طاعات ونه در غیر طاعات با
وجود علم بصاحب آن ویحرم اجر الفاجرة وبیع الخمر والنبیذ والمسکر
والفقاع والخنزیر والمیتة والربا والرشوة والکهانة واجرة القضا
وبیع السلاح والسرج لاعداء الدین وقت الحرب وبیع الکلاب
الا بیع کلب الصید والماشیة والحایط وکسب المغنیة الا للعرایس
اذا لم یدخل علیها الرجال وبیع المغنیة وشراؤها وسماع غنائها و
تعلیمها وکسب النایحة الباطل وتدلیس الماشطة وتعلم احکام النجوم
وتعلیمها والعمل بها والنظر فیها للعمل وتعلم السحر وتعلیمه واستعماله
وتصدیق الکاهن والمنجم والقیافة واجرة الاذان والامامة وبیع
المصحف لا الورق والجلد والقمار والکسب به حتی الجوز والبیض
واخذ ما ینثر فی الاعراس الا مع علم الاذن وبیع القرد وعذرة
الانسان وبیع الخشب لیعمل صلیبا او صنما والعنب لیعمل خمرا و
معونة الظالم علی الظلم ولو بمدة قلم ومدح الظالم علی الظلم وتحسین

بقائه

بقائه والولایة من قبله الا لدفع الضرورة ونفع المؤمنین والعمل بالحق
بقدر الامکان وحرام است اجرت زن زناکار که بزنا میگیرد وفروختن شراب
وچیزی که از خرما میگیرند ومست کنند وچیزی که از جو میگیرند وخوک وخوردن مردار
وسود خوردن ورشوه گرفتن ودادن بغیر ضرورت وپیشگوئی کردن واجرة گرفتن
برای حکم کردن بشرع وفروختن سلاح وزین اسب بدشمنان دین در وقت
جنگ وفروختن سگها مگر سگ شکاری وگله ودیوار وکسب زن که خوانندگی
میکند مگر برای عروسیها وقتی که داخل نشوند برو مردان وفروختن زن
غنا کننده وخریدن آن وشنیدن خوانندگی او ویاد دادن خوانندگی بآن
ونوحه گری باطل وتدلیس کردن مشاطه گری وآموختن حکمهای ستارها ویاد
دادن بمردم وعمل کردن بآن احکام ونگاه کردن در احکام نجوم برای
عمل کردن بران احکام وآموختن سحر ویاد دادن آن وسحر کردن وراست
دانستن بوسوره منجم وجماعتی که بعلم قیافه حکم میکنند واجرت اذان
وامامت وفروختن مصحف نه ورق وجلد وقمار باختن وکسب کردن بقمار
بازی حتی بجوز وتخم مرغ هم وگرفتن چیزی که نثار کرده میشود در عروسیها
مگر با علم ویقین برخصت صاحب آن وفروختن میمون وغایط آدمی و

فروختن چوب برای ساختن صلیبها و انگور برای ساختن شراب
کنند و یاری ظالم بر ظلم و اگرچه بقلیل باشد و ستودن ظالم و دوست
داشتن زندگی او و حاکم بودن از جانب او مگر برای دفع ضرورتی و برای
نفع رسانیدن مؤمنان و برای عمل کردن بحق تا ممکن باشد و برای برطرف
کردن ظلم یا کم کردن او و یجب رد المظالم الی اهلها ان عرفهم والا
تصدق بها و واجب است رد کردن چیزها که بظلم گرفته باشد بسوی صاحبان
آنها اگر شناسد ایشان را و اگر نشناسد ایشان را لازم باید که تصدق
کند بآنها و یجب علی الوالی العدل والعمل بالشرع و واجب است بر
حاکم عدالت و عمل کردن موافق شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله و یحرم
قبول الجایزة ان علمت بعینها حراما والافلا و النزول علی المسلم
بغیر اذنه و شرب الخمر و سقیها و حملها و عصرها و المساعدة علی شربها
و بیع العصیر ان یغلی قبل ذهاب الثلثین و اکل مال الیتیم ظلما و یجب
دفع ماله الیه بعد البلوغ والرشد و یجب علیه قبوله و حرام است قبول
کردن انعام از ظالم اگر دانسته شود که این انعام بعینه حرام است و اگر
دانسته نشود که این حرام است پس حرام نیست قبول کردن آن و حرام است

فرود

بعد

113

فرود آمدن بر مسلمان و مهمان او شدن بی رخصت او و حرام است خوردن
شراب و نیز داشتن آن و فرمودن و یاری کردن بر خوردن آن حرام است
فروختن عصیر بعد از آنکه بجوش آید پیش از رفتن دو ثلث آن و حرام
است خوردن مال یتیم ناحق و واجب است دادن مال او باو بعد از بالغ
شدن و عاقل بودن و واجب است بر او قبول کردن مال و لا یجوز التصرف
فی مال المسلم بغیر اذنه او طیب نفس و جایز نیست تصرف کردن در مال
مسلمان بی رخصت او یا بی رضای او یعنی اگر معلوم شود بقرینها که راضی است
جایز است و یحرم غش المسلمین کمزج اللبن بالماء و تشبه الرجال بالنساء
و عکسه و حرام است غش کردن مسلمانان مانند آمیختن شیر با آب و
حرام است بر مردان که خود را مانند زنان بیارایند و حرام است بر زنان
که خود را مانند مردان بیارایند و مصالحة السلطان علی الجزیة لم تجز
ان یاخذ من الرعیة اکثر منه و کسی که صلح کند با سلطان بر سر شماری
جایز نیست او را که بگیرد از رعیت بیشتر از آن چیزی که مقرر شده از جزیت
بلکه همان قدر بگیرد و یحرم عمل الصور المجسمة و التماثیل ذوات
الارواح و بیع غلام یجد فی دار الاسلام و الغنا حتی فی القرآن و

وتعلیمه وتعلّمه واجرته وسماعه والحضور فی المجلس والغیبة الا ما
استثنی والنمیمة واستعمال اقسام الملاهی وبیعها وشرائها وعملها
واللعب بالشطرنج والنرد والحضور عند اللاعب بالشطرنج والسلام
علیه وبیعه وشرائه واکل ثمنه واتخاذه والنظر الیه وتقبیله و
حرام است ساختن صورتها که جسم وسایه دارند وصورتهایی که بر دیوار
وجاها کشیده میشود وروح دارند یعنی جاندار می باشند اما کشیدن
صورت آفتاب وماه یا هلال یا درختها قصوری ندارد وحرام است فروختن
پسری یا دختری که از شهر مسلمانان او را آورده باشند وباصطلاح شهرها
او را دیجکی گویند وحرام است غنا وخوانندگی کردن حتی در قرآن
هم ویاد دادن خوانندگی ویاد گرفتن آن واجرت آن وشنیدن آن
وحاضر شدن در مجلس خوانندگی وحرام است غیبت کردن مگر آنچه مستثنی
کرده شده است مانند غیبت کسی که بحضور مردم گناه کند یا ظلم بر کسی
کند یا فتوی دین غلط کند وحرام است سخن چینی کردن وحرام است کار
فرمودن همه آلتهای بازیها وفروختن آنها وخریدن آنها وشنیدن
صدای آنها وبازی کردن بشطرنج ونرد وحاضر شدن پیش بازی کننده

کننده

کننده شطرنج وبر او سلام کردن بر او وفروختن شطرنج وخریدن و
خوردن قیمت آن وداشتن آن ونگاه کردن بسوی آن وبوسیدن آن و
در حدیث است که کسی که دست کند بشطرنج مثل کسی است که دست کرده باشد
بگوشت خوک پرسیدند که چه چیز است بر کسی که دست کرده باشد بگوشت خوک
حضرت فرمود که دست شستن وتا دست نشوید نماز او معتبر نیست **فصل**
این فصلی است در بیان اقسام بیعها واحکام آنها لا یجوز بیع مال المالک
بغیر اذن المالک الا الاب والجد له والوصی فی مال الصغیر مع الغبطة
ولا المشترک ویجب علی المشتری ردّ المبیع اذا لم یجز المالک ورد منافعه
الفائتة فان غرس او بنی فی الارض وجب ازالتهما جایز نیست فروختن
چیزی که ملک بایع نباشد بی رخصت مالک مگر برای پدر وجد پدری ووصی
در مال الطفل بامرفه طفل در فروختن وجایز نیست فروختن چیزی که
مشترک باشد میان بایع وغیر او وواجب است بر کسی که خریده باشد ملک
غیر بایع را یا ملک مشترک را دادن مبیع بمالک آن وقتی که اجازه نکند
مالک مشتری را در تصرف در آن وواجب است دادن نفعهایی که بهم رسیده
از این مبیع ونرسیده بمالک پس اگر درخت نشانده یا خانه بنا کرده در زمین

جنین واجبست براو که برطرف کند آنچه رخت وخانه را وزمین را بصاحبش
بدهد ولا یجوز بیع المکیل ولا الموزونة مجازفة ولا البخس فیهما ولا
البیع بمکیال مجهول ولا بیع الآبق منفردا ولا بیع ما یضرب الصیاد شبکته
ولا المجهول الا ان لم یضم لمعلوم ولا ما لا یقدر علی تسلیمه وجایز نیست
فروختن چیزی که پیمانه کرده میشود یا وزن کرده میشود بی کیل و وزن
وجایز نیست کم کردن در کیل و وزن وجایز نیست بیع بکیلی که معلوم
نباشد پیش مشتری وجایز نیست فروختن غلام گریخته تنها بلکه می باید
با او چیزی ضم کرده وهر دو را باهم فروخت وجایز نیست فروختن چیزی
که بدام صیاد خواهد افتاد پیش از بیرون آوردن دام یعنی صیادی
که دام انداخته باشد بگوید که هرچه در این دام بیرون آید باین قدر فروختم
وجایز نیست فروختن چیزی که معلوم نباشد اگر ضم کرده نشود با چیزی
که معلوم باشد بلکه می باید معلوم را با مجهول فروخت وجایز نیست فروختن
چیزی که قادر نباشد بایع بر دادن آن چیز بمشتری ویشترط فی البایع
والمشتری البلوغ والرشد وشرط کرده شده است در فروشنده و
خریدار بالغ بودن وعاقل بودن ورشید بودن یعنی سفیه نباشد

ولا یجوز

الارض

ولا یجوز بیع الوقف ولا الرهن المفتوحة عنوة ولا بیع الطریق غیر
المملوک وجایز نیست فروختن وقف ونه زمینی که گرفته شده از مال
کفار بزور وجایز نیست فروختن راهی که ملک بایع نباشد ومن امر
الغیر ان یبیع له لم یجز ان یشتری لنفسه وکسی که بفرماید دیگری را
که بفروشد چیزی را برای او جایز نیست که بخرد آنرا برای خود بلکه می باید
که بغیر خود بفروشد یا بصاحبش بگوید که من برای خود میخرم ویحرم
الحلف بالله کاذبا وحرامست قسم خوردن بدروغ ویحرم الاحتکار
مع ضرورة المسلمین فی الحنطة والشعیر والتمر والزبیب والسمن والزیت
اذا لم یجد البایع غیره ویجب علی المحتکر حینئذ البیع ولا یجوز ان یسعر
علیه وحرامست نگاه داشتن غله وقتی که مسلمانان مضطر باشند و
نفروختن در گندم وجو وخرما ومویز وروغن وزیتون وقتی که
یافت نشود فروشنده غیر ازان وواجبست بر نگاه دارنده غلها در وقت
ضرورت مسلمانان فروختن غلها وجایز نیست که نرخ قرار دهند
براو بلکه بایعست اختیار دارد که بهر قیمتی که خواهد بفروشد زیرا که
مالک مختارست **فصل** این فصلیست در بیان احکام خیار فسخ

لکل من المتبایعین الخیار فی المجلس ما لم یفترقا فاذا فسخ احدهما وجب
علی الآخر القبول الا ان یشترطا سقوطه وفی بیع الحیوان ثلثة ایام
للمشتری ما لم یتصرف او یحدث فیه برای هر کدام از بایع و مشتری اختیار
فسخ بیع است در مجلس بیع تا وقتی که از هم جدا نشوند پس وقتی که فسخ
میکند یکی از بایع و مشتری واجب میشود بر دیگری قبول کردن این فسخ
مگر آنکه شرط کرده باشند ساقط بودن اختیار را و اختیار فسخ در فروختن
حیوان سه روز است برای خریدار تا وقتی که تصرف نکرده باشد در آن
حیوان تصرفی مانند سوار شدن یا پا کردن یا بعاریه دادن و احداث
کردن حدثی مانند بریدن یال یا دم او یا داغ کردن یا خصی کردن و
اذا شرطا خیارا وجب علیهما الوفاء به و وقتی که شرط کنند بایع و مشتری
اختیار را واجبست بر هر دو وفا کردن بآن اختیار یعنی هر گاه که
شرط کرده باشند که بایع و یا مشتری یا هر دو را اختیار باشد در فسخ
این بیع تا یکماه یا یکسال یا بیشتر یا کمتر واجبست عمل کردن بآن شرط
و این بیع شرط گویند و در باب این بیع احادیث بسیار است اما بعضی از
جهال این بیع را انکار میکنند و مذمت علما میکنند و میگویند که این
حیله

حیله شرعیست و در واقع رباست وخیار التاخیر للبایع بعد الثلثة
وفیما یفسد المبیت بعد دخول اللیل وخیار الرؤیة بعدها والعیب والغبن
عند تحققهما و هر گاه کسی چیزی را خرید و قیمت آنرا به بایع ندهد تا سه
روز بگذرد بعد از سه روز اختیار دارد بایع در فسخ بیع و در چیزی که
ضایع و نابود شود اگر شب بماند اختیار فسخ دارد بایع بعد از داخل
شدن شب یعنی هر گاه مثلا کسی چیزی از ما خرید و نبرد و وقتی که بیاید
و نیامد تا شب اخر شد و این چیز اگر شب بماند نابود میشود ما اختیار
داریم اگر فسخ بیع کنیم و آنرا بفروشیم و اگر خواهیم برای مشتری نگاه
داریم و اختیار فسخ بسبب دیدن بعد از ندیدن ثابت میشود یعنی هر گاه
چیزیرا بوصف بایع ندیده خریده باشیم و بعد از دیدن بآن وصف
نباشد اختیار فسخ داریم و اختیار فسخ بسبب غبن و عیب در وقت
مشخص شدن عیب و غبن است ولا یجوز بیع الاعیان المرئیة بغیر
رؤیة ولا وصف ولا کتم العیب ولا غبن المؤمن ولا غشه و جایز
نیست فروختن چیزی که دیده میشود بغیر دیدن مشتری و بغیر وصف
آنها کردن پیش مشتری و جایز نیست پوشیدن عیب متاع و پنهان کردن

از مشتری وجایز نیست باز ندادن عوض مثل آب دیر کردن وخاک در
آورد کردن **فصل** این فصلی است دربیان احکام مبیع باعتبار تعیین
اجل وعدم آن اذا لم یعین الاجل وجب علی البایع اقباض المبیع
وعلی المشتری اقباض الثمن فی الحال واذا حصل الاقباض وجب علی
الآخر القبض واذا عین الاجل وجب علیهما الوفاء به وقتی که در
بیع ومشتری مشخص کرده نشد مدتی واجب است بر بایع که متاع را بمشتری
دهد وبر مشتری که قیمت را ببایع دهد در وقت بیع وجایز نیست پس انداختن
وقتی که حاصل میشود از یکی سپردن واجب میشود بر دیگری گرفتن و
وقتی که مشخص کرده شده است مدتی برای متاع یا قیمت واجب است
بر دو وفا کردن بآن مدت یعنی هر گاه کسی متاعی بفروشد بوعده
یکماه واجب است براو که صبر کند تا یکماه وواجب است بر مشتری که بعد از
یکماه قیمت را بدهد وهر گاه متاعی را بخرد بقیمت بوعده یکماه واجب است
بر بایع که متاع را تسلیم مشتری کند اما جایز نیست که هر دو نسیه باشد بلکه
لازم است که متاع یا قیمت نقد باشد ولا یجوز تأجیل الحال بزیادة فیه
ویجوز تعجیل المؤجل بنقص منه وغیره وجایز نیست که چیزی که باید
بالنقد

117
بالنقد داد بگوید که چند گاه مهلت بده که با زیادتی خواهم داد زیرا که
آن زیادتی رباست وجایز است پیش از وقت دادن طلب بکم کردن از آن
بغیر از کم کردن هم وهم چنین است بصاحب طلب مهلت دادن بزیادتی
جایز نیست وطلبیدن پیش از وقت بکم کردن جایز است ولا یجوز ان
یبیع الدلال ما قوم علیه مرابحة وان جعل له ما زاد وجایز نیست که
بفروشد دلال چیزی را که قیمت کرده شده است برای او باین معنی که با و گفتن
که باین قیمت بفروش به مرابحه واگر چه کرد اینده شده است برای دلال
چیزی که زیاده باشد بر آن قیمت زیرا که بیع مرابحه این است که ذکر کنند مایه
را ونفع بر او قرار دهد مثل اینکه بگوید راس المال هزار دینار است و
نفع یکعباسی میخواهم وهر گاه بدلال گفته باشند که این متاع را بفروش
بهزار دینار ودلال آن را نخریده که تواند بگوید که مایه این هزار دینار است
وبه نفع یکعباسی میفروشم زیرا که اگر فروخته نشود از کیسه خود هزار دینار
نمیدهد بلکه واپس میدهد ویجب ذکر الاجل فی بیع المرابحة ان کان
وواجب است ذکر کردن مدت در بیع مرابحه اگر باشد مدتی یعنی هر گاه
چیزی را خریده باشد باین شرط که قیمت آنرا بعد از مدتی میدهم وخواهد که بفروشد

بیع مرابحه واجبست که بگوید راس المال این چیز فلان مبلغ است که فلان
مرد بداهم واین متاع را باین مبلغ میفروشم بنفع یکعباسی ولا یجوز
الاقالة بوضیعة من الثمن وجایز نیست فسخ بیع بکم کردن از قیمت
یعنی هرگاه مشتری پشیمان شود از خریدن متاع و التماس کند از بایع
که واپس گیرد متاع را جایز نیست بایع را که کم کند از قیمت متاع برای پس
گرفتن متاع را از مشتری ویجب ضمان الدلال مع التفریط والشرط
وواجبست ضامن بودن دلال هرگاه متاع کم شود یا ضایع شود واو
تقصیر کرده باشد در محافظت آن یا شرط کرده باشد برین او ضامن بودن
را ومن اشتری امتعة صفقة لم یجز له بیع بعضها مرابحة الا
ان یخبر بذلک وکسی که بخرد متاعها را بیک بیع جایز نیست او را فروختن
بعضی از آن متاعها به بیع مرابحه مگر اینکه خبر دهد که من متاعها
را خریدم بیک بیع و قیمت را سرجمع کرده ام بر سر این متاعها و این متاع
باین قیمت افتاده واین قدر نفع میخواهم که در این صورت جایز است
ویجب العلم بالعوضین ورد ما زاد عن القابض الا ان یطیب
نفس الدافع واحتساب العربون من الثمن وواجبست علم داشتن
بایع

بایع و مشتری بمتاع و قیمت آن وواجبست واپس دادن چیزی که زیاده باشد
از حق گیرنده مگر اینکه راضی باشد دهنده بآن زیادتی وواجبست حساب
کردن بیعانه از قیمت ومن امر احدا ان یشتری له لم یجز ان یشتری لنفسه
ثم یبیعه ولا یعلمه وکسی که بفرماید یکی را که بخرد متاعی برای او کس
جایز نیست که بخرد متاع را برای خود بعد از آن بفروشد آن را و نگوید با
آن کس و نگوید این را باو وکل شرط سایغ فی عقد لازم یجب الوفاء به
وهر شرط جایزی که در عقد لازمی باشد واجبست وفا کردن بآن شرط
ولا یجوز للبایع ان یرشو وکیل المشتری لیاخذه ونحوه وجایز نیست
بایع را که رشوت دهد وکیل مشتری را تا بگیرد از بایع کمتر از حق مشتری
فصل این فصلیست در بیان احکام خریدن کنیز و ظاهر شدن عیب
ومن اشتری امة فوطئها ثم ظهر بها عیب لم یجز له ردها بل له الارش
الا ان یکون عیب الحبل فان ردها به وجب ان یرد معها عشر قیمتها ان
کانت بکرا ونصفه ان کان ثیبا ولا یجوز الرد بالعیب مع البراءة
منه ولا مع علم المشتری ولا بعد رضاه وکسی که بخرد کنیزی را پس
جماع کند با او وبعد از آن ظاهر شود عیبی جایز نیست آن کس را واپس دادن

آن کنیز بایع بلکه میرسد مشتری را تفاوت میانه قیمت صحیح و معیب آن
کنیز یعنی آن کنیز را ملاحظه می کنند که اگر بی عیب بود چند می ارزید
وحالا که عیب دار است چند می ارزد و آنچه از قیمت صحیح کم باشد بالنسبه از
بایع بگیرد مثلا صحیحی بخریدار می ارزید وحالا که عیب دار است چهار تومان
می ارزد پنجیک قیمت آنرا که بایع داده از بایع واپس گیرد مگر اینکه عیب
حامله بودن کنیز باشد که در اینصورت جایز است واپس دادن کنیز لیکن اگر
واپس دهد کنیز را بواسطه حامله بودن واجب است که واپس دهد با کنیز ده
یک قیمت کنیز را اگر بکر باشد و بیست یک قیمت اگر کامل باشد و جایز نیست
رد کردن بسبب عیبی با برائت بایع از عیب یعنی هرگاه بایع گفته باشد که
بکل عیب میفروشم جایز نیست رد متاع با دانستن مشتری عیب را و نیز
بعد از راضی شدن مشتری بعیب متاع **فصل** این فصلیست در بیان احکام
و اقسام ربا و شرایط آن الربا حرام وهو بیع المتماثلین من المکیل
الموزون متفاضلا او مؤجلا و القرض بشرط النفع ولو صفة و
الحنطة و الشعیر جنس هنا لا یجوز بیع احدهما بالآخر تفاضلا سود
حرام است و آن فروختن جنسیست که بکیل در آید یا بوزن بمثل خود با زیادتی
یکی

یکی از این دو جنس بر دیگری یا نسیه و قرض بشرط نفع و اگرچه این نفع زیادتی
در صفت باشد که بگوید بر از این متاع بمن ده و گندم و جو یکجنس است در
ربا و جایز نیست فروختن یکی از این دو را بدیگری بزیادتی بلکه برابر هم
بنسیه جایز است چنانکه گذشت و یحرم اخذ الربا و دفعه و کتابته و
الشهادة علیه و حرام است گرفتن سود و دادن آن و نوشتن آن و
گواه شدن بر آن و یجب رد ما اخذ من الربا الحرام لکه ان کان عالما
بالتحریم و الا فلا و واجب است واپس دادن چیزی که گرفته باشد از سود لکن
آن اگر میدانسته که حرام است سود خوردن و اگر نمیدانسته واجب نیست و
لا یجوز بیع التمر بالرطب و الزبیب بالعنب و جایز نیست فروختن خرمای
خشک بخرمای تر و مویز با انگور زیرا که لازم دارد ربا را ولا یجوز التفاضل
فی الربا و ان کان احدهما اجود و جایز نیست زیادتی در مکیل و موزون
که بجنس خود فروخته شود و اگرچه بوده باشد یکی از این دو بهتر از دیگری
و من اراد بیع الربوی تفاضلا وجب ان یجعل مع الناقص من غیر
جنسه و کسی که بخواهد فروختن ربا را بزیاده واجب است برا که ضم کند
با آن کم چیزی را که از غیر جنس آن کم باشد تا آن زیادتی در برابر آن چیز

آنچیز اقدر بالاتر نیاید و تبع بعمل آید **فصل** این فصلی است در
بیان فروختن طلا و نقره یحرم التفاضل فی بیع الفضة بمثلها
والذهب بمثله ویجوز متساویا ویجب القبض فی المجلس والا بطل و
حرام است زیاده بودن یکی از این دو مبیع و ثمن در فروختن نقره بنقره
و طلا بطلا و جایز است برابر بودن و واجب است گرفتن طلا و نقره
در مجلس بیع و اگر نگیرند در مجلس باطل میشود بیع وان تفاضلا وجب
جعل شیء مع الناقص من غیر جنسه و اگر زیاده باشد یکی از طلا و نقره
که میخواهند سودا کنند آنرا بجنس خود واجب است ضم کردن چیزی با کم
از غیر جنس آن کم مثلا وقتی که یکمثقال طلا به دو مثقال طلا فروشند
با یک مثقال طلا ضم کنند اندکی از آهن یا مس و غیر اینها و بفروشند
هر دو را بدو مثقال طلا تا یک مثقال طلا در برابر یکمثقال طلا باشد
و دیگری در برابر آنچه با یک مثقال طلا ضم شده تا ربا لازم نیاید در این
سودا واذا اجتمعا ولم یعلم قدرهما لم یجز بیعهما باحدهما بل بهما
او بغیرهما و وقتی که جمع شود طلا و نقره و دانسته نشود که چه قدر است
طلا و چه قدر است نقره جایز نیست فروختن آن دو تا با مجتمع مجهول

آنقدر

آنقدر یکی از طلا و نقره بلکه باید فروخت بهر دو یا بغیر طلا و نقره
برای احتمال الربا واذا بیع المغشوش بجنسه وجب ان یزاد الثمن لیزاد
تقابل الغش و وقتی که فروخته میشود نقره مغشوش به نقره خالص
واجب است که زیاده کرده شود نقره خالص زیادتی که در مقابل غش باشد
ولا یجوز بیع ثمرة النخل بتمر منه وهی المزابنة ولا بیع الزرع بحبه
وهی المحاقلة و جایز نیست فروختن میوه درخت خرما بخرمایی که
حاصل شود از آن درخت و این را مزابنه گویند و نه فروختن زراعت
بدانه و این را محاقله گویند **فصل** این فصلی است در احکام خرید
بنده و مادر و غیر اینها لا یملک الرجل من یحرم علیه من النسب
ولا بالرضاع ومتی ملک احدهن انعتقت علیه ویملک المحرمات
علیهن سوی العمودین والمرأة تملک من عداهما مالک نمیشود مرد
کسی که حرام است بر او از زنها بسبب رضاع و وقتی که مالک شود یکی
از آنها را که حرام است بر او آزاد میشود آن زن بر آن مرد و مالک میشود
مرد هر کسی را که غیر این زنها است که حرام است بر او بسبب نسب خواه
آنکس زن باشد یا مرد غیر پدر و مادر و جد و جده پدری و مادری

تا بالا و پسر و دختر و پسر زاده و دختر زاده تا پایین و زن مالک میشود هر کس
را که غیر این عمودین است خواه مرد باشد آنکس و خواه زن ومن اشترى امة
وجب عليها استبراء بحيضة ان كانت تحيض والا فخمسة واربعين
يوما ويجب الاستبراء على من اراد بيعها وكسى كه بخرد كنيزى را واجبست
بر آنكس استبراء آن كنيز بيك حيض ديدن اگر آن كنيز حيض مى بيند
واگر نه بچهل و پنج روز واجبست استبراء بر كسى كه ميخواهد بفروشد كنيز را
واستبرا بمعنى ملاحظه نمودن خالى بودن رحم است ولا يجوز للمشترى
وطئها قبل الاستبراء الا ان تكون صغيرة او يائسة او بكرا او
حائضا الا زمان حيضها او اشتريت من امرأة او ثقة واخبرها
باستبرائها وجايز نيست از براى مشترى جماع كردن كنيز پيش از استبراء
او مگر آنكه بوده باشد آن كنيز كوچك يا نا اميد شده از حيض يا بكر
يا حايض كه استبراء حايض واجب نيست و وطى او جايز است يا استبراء
مكرده بمدت حيض يا خريده شود از زنى يا از اعتمادى وخبر دهد او را
باستبراء آن كنيز كه در اين صورتها وطى آن كنيز بى استبراء جايز است
ولا يجوز وطى المشترى الامة الحامل حتى تضع او تمضى اربعة
اشهر

اشهر وعشرة ايام وجايز نيست جماع كردن مشترى كنيز حامله را تا وقتى كه
بزايد يا بگذرد از حمل او چهار ماه و ده روز ولا يجوز التفرقة بين الاطفال
وامهاتهم حتى يستغنوا الا مع التراضى وجايز نيست جدايى انداختن
ميان طفلان و مادران ايشان پسر و دختر تا وقتى كه بى نياز شوند
از مادران مگر آنكه راضى باشند ايشان بجدايى ويجب على المشترى الوفاء
اذا شرط عليه عدم البيع والهبة لازمة دون الميراث وواجبست
بر مشترى وفا كردن وقتى كه شرط كرده شود بر او كه نفروشد و هبه نكند
كنيز را نه ميراث يعنى اگر شرط شود كه بميراث نبرد وفا كردن باين شرط
واجب نيست ولا يجوز بيع ام الولد فى حيوته الا فى ثمن رقبتها مع اعسار
مولاها ولا يجوز بيع الحر والحرة وجايز نيست فروختن كنيزى كه فرزند
داشته باشد از آقا در زندگى فرزندش مگر براى قيمت آن كنيز كه
دين آقا دينى باشد و چيزى ديگر غير از اين كنيز نداشته باشد و جايز
نيست فروختن مرد آزاد و زن آزاد فصل اين فصلى است در سلف
يجب فى السلف ذكر الجنس والوصف وتعيين العوضين والاجل ولا
يجوز فيما لا يضبط بالوصف ولا بد من قبض الثمن حالا او حوالة المبيع

وقت الحلول غالبا واجبست در بیع سلف که عبارتست از فروختن چیزی
بوعده مع ذکر کردن جنس که جو است یا گندم مثلا و تعریف آن کردن
بنحوی که معلوم شود و مشخص کردن جنس قیمه آن که چه قدر است و مدت
که بعد از یکماه یا یکسال که تسلیم شرعی کنم یا وکیل او و جایز نیست سلف در
چیزی که ضبط نشود بتعریف از راه اختلاف و ناجایز است در صحیح بیع سلف
از گرفتن بایع قیمت را در وقت بیع و موجود بودن مبیع در وقت عهد
دادن آن در اغلب اوقات **فصل** این فصلی است در بیان احکام قرض
دادن و قرض گرفتن یجب الاقتراض لدفع الضرورة ولا یجوز مع عدم
الحاجه و وجه الاداء و واجبست قرض گرفتن برای دفع ضرورت و
جایز نیست گرفتن هر گاه که احتیاج نباشد و چیزی هم نباشد که وجه قرض
ادا شود و یجب قضاء الدین و نیة قضائه مع العجز و یجب الکسب لادائه
لقضائه و اداء المهر و واجبست ادا کردن قرض و دین و قصد داشتن
ادا کردن آن با عاجز بودن از ادا کردن و واجبست کسب کردن از
از برای ادا کردن دین و ادا کردن مهر زن و یحرم المماطلة بالدین
و حبس الحقوق عن اهلها و یجب بیع ما زاد عن الکفایة من مسکن

دیحر

دوم

و نحوه لقضاء الدین مما لا یزید و لا یجوز بیع الدین بالدین و حرام
است پس انداختن و تا دادن دین و حبس کردن حقها از اهل آنها و
واجبست فروختن چیزی که زیادت باشد از حاجت مثل جای بودن
مانند آن برای ادا کردن دین نه آنچه زیادت نباشد و جایز نیست
فروختن دین بدین یعنی زید طلبی دارد از کسی و عمرو از دیگری زید
طلب خود را بطلب عمرو بفروشد و یجب ارضاء الغریم للمطالب الاعطاء
او الملاطفة مع التعذر و واجبست راضی کردن قرض خواهی که طلب
بدادن یا بمهربانی اگر دادن ممکن نباشد و یحرم النفع مع الشرط لا
مع عدمه و حرام است نفع با شرط نفع در قرض و حرام نیست نفع با عدم
شرط و من کان علیه دین لغایب وجب علیه نیة الاداء و الاجتهاد
فی طلبه و کسی که بر او باشد دینی از غایبی واجبست بر او قصد کردن
دادن دین و سعی کردن در طلبیدن آن غایب و یجب قضاء دین المقتول
من دیته ان لم یخلف شیئا او قصر ما خلف و واجبست ادا کردن
دین کشته شده از دیت اگر نگذارد چیزی یا کم باشد آنچه گذاشته باشد
و وفا نکند بدین و یجب انظار المعسر بعد تحقق اعساره و لا یجوز

معامله‌ته و واجبست مهلت دادن به چیز بعد از مشخص شدن بی چیزی او
و جایز نیست تنگ گرفتن او در حالت پریشانی او و من اذن لعبده
الدین وجب علیه قضاؤه والا وجب علی العبد اذا اعتق و کسی که
رخصت بدهد بنده خود را در قرض و اجبست بر آکس ادا کردن قرض کنند
برخصت آقا گرفته و اگر رخصت نداده باشد واجبست بر بنده وقتی
که آزاد کرده شود **فصل** این فصلی است در بیان احکام گرو گرفتن
ویشترط فیه القبض ولا یجوز التصرف فیه بدون اذن شرط کرده شده
است در رهن گرفتن متصرف خود راهن مرهون را و جایز نیست تصرف
کردن راهن در مرهون بی رخصت مرتهن و تصرف مرتهن بی رخصت
راهن مثل پوشیدن یا بعاریت دادن جامه و نشستن یا نشانیدن کسی
در خانه و سوار شدن یا بار کردن ستور و اذا غاب صاحبه لم یجز بیعه
الا ان لا یعرف فیجوز بعد التعریف ویجب حفظ ما زاد عن الحق حتی
که ناپیدا شود صاحب رهن جایز نیست فروختن مرهون مگر آنکه شناخته
نشود راهن پس جایز است فروختن مرهون بعد از تعریف کردن و واجبست
نگاه داشتن چیزی که زیاده باشد از حق مرتهن و اذا تلف بتفریط

وجب

وجب ضمانه والا فلا ویحسب الزیاده من الطرفین فی صورة الضمان
و وقتی که تلف شود مرهون بتقصیری از جانب مرتهن واجبست ضامن
بودن او و اگر تقصیری نکند ضامن نیست و واجبست رد کردن زیادتی
از طرف راهن و مرتهن در صورت ضامن بودن وان استوفی
المرتهن شیئا من غلة الرهن ونحوها وجب احتسابه من الحق ان کان
بغیر اذن و اگر گرفته باشد مرتهن چیزی را از حاصل مرهون مانند
حاصل از نفعهای دیگر واجبست حساب کردن هر آنچه گرفته باشد مرتهن
از طلب خود اگر باشد گرفتن از حاصل بی رخصت راهن مرتهن در گرفتن
حاصل یجب حفظ الرهن ولو بالنفقه ویتقاصان ان رکب الدابة
المرتهن او انتفع بالرهن و واجبست نگهداشتن مرهون هر گاه که
باشد نگهداشتن بخرج کردن سال و کم میکنند از یکدیگر اگر سوار
شده باشد مرتهن چارپای گرو گذشته را یا نفع برده باشد بمرهون
غیر سواری **فصل** فی الحجر این فصلیست در بیان احکام مانع شدن
حاکم مالک را لا یجوز تصرف الصغیر والمجنون والسفیه فی اموالهم بل
یجب منعهم حتی تزول الموانع وکذا المملوک الا مع الاذن جایز

نیت تصرف کردن طفل کوچک و دیوانه و کم عقل در مالهای خود بلکه واجبست
منع کردن ایشان تا وقتی که برطرف میشود مانعهای یعنی صغر و جنون و
سفه و هم چنینست غلام هم مگر با رخصت آقا بنده خود داد در تصرف
ویجب قسمة مال المفلس على غرمائه بالحصص فان وجد متاع غريم بعينه
وجب دفعه اليه ان لم يقصر المال و واجبست حصه کردن مال مفلس
میان قرضخواهان او بالنسبه پس اگر یافته شود متاع قرضخواهی بعینه
واجبست دادن آن متاع با او اگر کم نباشد مال مفلس از قرضخواه او
بالنسبه ویجب حبس المدیون بعد ثبوته حتی یؤدی او یظهر اعساره
و واجبست محبوس ساختن قرضدار بعد از ثابت شدن قرض تا وقتی که
ادا کند قرض را یا ظاهر شود فقر و پریشانی او ولا یجوز للمریض الوصیة
اکثر من الثلث و جایز نیست برای بیمار وصیت کردن بیشتر از ثلث
مال خود و آن زیادتی موقوفست بر تجویز وارث یا در زندگی او یا
بعد از مردن او **فصل** فی الضمان این فصلیست در ضامن شدن یجب
على الضامن ما ضمنه مع الرضا المضمون له و واجبست بر ضامن
آنچه ضامن آن شده است با راضی بودن کسی که ضامن شده است برای او

ولا

ولا يجوز له الرجوع على المضمون عنه مع عدم اذنه و جایز نیست ضامن
را رجوع کردن بر کسی که ضامن شده است از جانب آنکس و گرفتن آنچه
داده است بعلت ضامنی از آنکس هرگاه او رخصت نداده باشد او را در
ضامن شدن و خود ضامن شده باشد ولو ابرء بعض الورثة الغرماء من
الدين وضمن برضاء الباقين وجب عليه و اگر بری الذمه سازد بعضی از
وارثان میت قرضداران میت را از قرض و ضامن شود راضی بودن بر
باقی وارثان واجبست بر او راضی کردن ایشان ویشترط ملاءة الضامن
او علم المضمون له باعساره و شرط کرده شده است در صحت ضمان مالدار
بودن ضامن یا عالم بودن آنکس که ضامن شده است برای آنکس به پریشانی
او ولا يجوز الضامن ان يرجع بالاكثر مما دفع و جایز نیست ضامن را که
رجوع کند به بیشتر از آنچه داده است بعلت ضامنی ومن كفل باحضار
غريم ونحوه وجب عليه والا حبس حتى يحضره او ما عليه و کسی که ضامن
شود برای حاضر ساختن قرضداری و مانند آن واجبست حاضر کردن
بر او و اگر حاضر نکند حبس کرده میشود تا وقتی که حاضر سازد آنرا یا
آنچه بر اوست ولا يجوز رجوع المحال على المحيل بعد الرضا و جایز نیست

رجوع کردن حواله کرده شده بر محال علیه کنند و بعد از تلف شدن محال له

فصل فی الصلح این فصلی است در بیان احکام صلح یجب الوفاء به و

یشترط فیه رضاهما و علمهما بالحق او جهلهما ولا یجوز بجهل احدهما

خاصة واجبست وفا کردن بصلح و شرط کرده شده است در صلح راضی

بودن هر دو و عالم بودن هر دو بحقی که یکی از دیگری طلب دارد یا جاهل

بودن هر دو و جایز نیست صلح کردن با وجود جاهل بودن یکی از آن دو

و بس ولا یجوز الصلح علی الدین الحال بانظره منه موجلا وجایز نیست صلح

کردن مر سر دینی که بالفعل واجبست دادن او بزیاده بر او بعد از آن

مدتی یعنی قرض دار میگوید که این هزار دینار که از من می طلبی بالفعل

صلح میکنم بر این شش عباسی که بعد یکماه بگیری ویجب الاصلاح بین

الناس کفایة ویستحب عینا واجبست صلح دادن میان مردم بوجه

کفایی و سنتست بر هر کس داند نزاع میان مردم را و تواند صلح داد

ولا یجوز منع المسلمین من الماء المباح قبل الحیازة ولا من الطریق

وسایر المشترکات وجایز نیست منع کردن مسلمانان از آب مباح پیش

از جمع کردن و مالک شدن کسی آنرا و نه از راه و چیزهایی که مشترکند

میان

میان مسلمانان فصل فی الشرکة این فصلی است در بیان احکام شرکت لا یجوز

التصرف فی مال الشریک بغیر اذنه او طیب نفسه ولا الخیانة ولا وطی امة

المشترکة وجایز نیست تصرف کردن در مال شریک بی رخصت او یا بی رضای او

وجایز نیست خیانت کردن وجایز نیست جماع کردن کنیزی که مشترک باشد

ویجب حفظ حصة الشریک وایصالها مع المطالبة وواجبست نگهداشتن

حصه شریک بی رخصت او یا بی رضای او وهم رسانیدن آن باو با وجود طلبیدن

آنرا ولو شرطا فی التصرف الاجتماع وجب الوفاء به وکذا کل شرط سایغ حتی

یتقاسما و اگر شرط کنند دو شریک در تصرف باهم بودن را واجبست وفا کردن

بآن شرط وهم چنینست هر شرطی جایز تا وقتی که قسمت کنند آن چیز مشترک

را ولا یجوز قسمة الدین المشترک قبل قبضه بل الحاصل لهما وجایز نیست

قسمت کردن قرضی که مشترک باشد پیش از گرفتن آن بلکه هر چه حاصل شود

از برای هر دو شریکست هر چند که یکی گرفته باشد فصل فی المضاربة

این فصلی است در بیان احکام مضاربه اذا عین المالک نوعا من التصرف

لم یجز للعامل المخالفة فان خالف فتلف المال وجب علیه ضمانه وان ربح

کان بینهما وقتی که مشخص کند مالک قسمی از تصرف را جایز نیست عامل را

مخالفت مالک کردن پس اگر مخالفت مالک کند پس تلف شود مال واجبست پس
مالک عامل ضامن مال بودن و اگر نفع کند می باشد آن نفع شرکت میان
عامل و مالک ویجب علیهما الوفا بشرط الحصه وسایر الشروط السایغه
مالم ینفسخ المضاربه او یفسخ احدهما و واجبست بر هر دو وفا کردن شرط
حصه و باقی شرطهای که جایز باشد تا وقتی که فسخ نکردند هر دو مضاربه
را یا فسخ نکند یکی از این دو و بعد از فسخ واجب نیست ویجب الضمان
مع التفریط خاصة واذا ضمن المالک العامل لم یجز له ان یاخذ الا
راس ماله و واجبست بودن عامل و پس با تقصیر ضامن و وقتی که ضامن
میگرداند مالک عامل را جایز نیست برای مالک که بگیرد از عامل بجز
راس المال را یعنی هر گاه که مالک بعامل بگوید که اگر نفع بهم رسد شرکت
میان من و تو و اگر نقصان کند بر تو در اینوقت این مضاربه نخواهد بود
بلکه این مال پیش او قرض خواهد بود پس اگر نفع بهم رسد از این مال از
عامل خواهد بود همچنانکه نقصان مال بر عامل است ولا یجوز المضاربة بالدین
حتی یقبض ولا بمال الیتیم الا للولی الملی و جایز نیست مضاربه بقرض تا
وقتی که گرفته نشود و نه بمال یتیم مگر برای ولی که مالدار باشد **فصل**

فی المضارعة والمساقات این فصلیست در بیان احکام مضارعه و مساقات
یعنی زراعت کردن و آب دادن درخت یجب الزرع والغرس کفایة و یستحب عینا
و واجبست زراعت کردن و درخت نشاندن بوجوب کفایی و مستحب باستحباب
عینی و شرطهما کون النماء مشاعا بینهما تساویا او تفاضلا و
شرط کرده شده است در مزارعه و مساقات بودن حاصلی که بهم رسد از
زراعت و درخت شرکت میان مالک و عامل خواه برابر باشند در حصه و خواه
یکی بیشتر باشد ویجب الوفاء بما شرط فیهما من شرط سایغ و واجبست
وفا کردن بچیزی که شرط کرده شده است از شرطهای که جایز باشد ویجب العمل
علی العامل لا البذر والبقر الا مع الشرط ولا بد فیهما من ذکر الاجل و واجب
است کار کردن بر عامل نه تخم و گاو مگر با شرط و ناچار است در مزارعه و
مساقات از مذکور ساختن مدت زراعت کردن و آب دادن واذا خرص
المالک علی العامل فقبل وجب علیه زاد او نقص و وقتی که تخمین میکند
مالک بر عامل پس قبول کند عامل آن را واجب میشود آن تخمین بر عامل
خواه حاصل شود زیاده بر تخمین و خواه کمتر از آن وتجب الزکوة علی
کل منهما فی حصته مع الشرایط و واجبست زکوة بر هر کدام از عامل و

ومالکه بحصّه خود با وجود شرایط ولا یجوز سخرة المسلمین الا العادل
مع الشرط ولا ظلم الفلاحین وجایز نیست بیکار فرمودن مسلمانان مکر عادل علی العامل م
با وجود شرط کارکردن او بمزد وجایز نیست ظلم کردن بر زراعت کنندکان
وغیر ایشان **فصل** فی الودیعه این فصلیست در بیان احکام امانت
الی البر والفاجر الا ما استثنی وواجبست رسانیدن امانت بسوی نیکو وبد ویجب رد ودیعة م
مکر آنچه مستثنی است وآن اینست که هرگاه کسی حق ترا نا حق کرفته باشد
بعد از ان پیش تو امانتی بکذارد وبتو سپارد تو میتوانی حق خود را از امانت
برداشت بقصد عوض نه بقصد خیانت واین جایز است اگرچه سنت است
که بنده ذهنی که این شبیه است بخیانت ویحرم الخیانة فی اموال المسلمین
واهل الذمّة وحرام است خیانت کردن در مالهای مسلمانان ودر مالهای
جهودان وترسایان ومن فرط فی الودیعة وجب علیه ضمانها والا فلا
وکسی که تقصیر کند در امانت واجب است بر او تاوان آن بر تقدیر تلف شدن
یا نقصان واگر تقصیر نکند واجب نیست ولا یجوز الاقتراض منها الا مع
الضرورة ولا ائتمان الخاین والمضیع ولا افساد المال وجایز نیست
قرض کرفتن از امانت مکر بضرورت وجایز نیست امین ساختن خاین و
امانت

وامانت سپردن بخیانت کننده ونابود کننده وجایز نیست نابود کردن
مالی که نفع شود در آب یا در آتش انداختن ولو اودعه لصّ ما لا یعلم
انه لیس له لم یجز له رده الیه مع الاختیار بل یکون لقطة وکسی که امانت
بکذارد پیش او دزدی مالی را که بیداند آن کس که آن مال از دزد نیست او را
واپس دادن جایز نیست بان دزد در حالت اختیار بلکه آن لقطه خواهد
بود وحکم لقطه دارد **فصل** فی العاریة این فصلیست در بیان احکام
عاریت یجب حفظها وردها فان فرط وجب ضمانها وکذا الذهب والفضة
وان لم یشترط وکذا لو شرط الضمان وان لم یفرط واجبست حفاظت
کردن عاریت وواپس دادن آن پس اگر تقصیر کند واجبست بر او تاوان
آن وهم چنین واجبست تاوان طلا ونقره واگرچه شرط کرده نشده باشد
تاوان وهم چنین است حکم غیر طلا ونقره هم در وجوب بودن تاوان اگر
چه شرط کرده شده است ضامن بودن در غیر طلا ونقره واگرچه تقصیر نکرده
باشد در آن ومن استعار من غیر المالک وجب علیه ضمانها وکسی که عاریت
بکیرد چیزی را از غیر مالک آن چیز واجبست بر او ضامن بودن آن چیز
ولا بد من کون المعیر مالکا جایز التصرف ناچارست از بودن عاریت

دهنده مالک آنچنین وجایز هم باشد تصرف او در آنچنین **فصل** فی
الاجارة این فصلیست در بیان احکام اجاره لا یجوز الاجارة علی المحرمات
کهدم المساجد ضرارا والقتل بغیر حق وعمل الاصنام والمزامیر وغیر ذلک
وجایز نیست باجاره دادن بر حرامها یعنی برای کارهایی که حرام است مانند
خراب کردن مسجدها بسبب ضرر رسانیدن از روی عداوت یا تعدی وکشتن کسی
ناحق وساختن بتها ونیها وغیر اینها از محرمات ولا یجوز منع الاجیر
من اداء الواجبات کالجمعة وغیرها وجایز نیست منع کردن مزدور از بجا
آوردن واجبها مانند نماز جمعه وغیر آن ویجب الاجرة بعد الفراغ من العمل
وواجبست دادن مزد مزدور بعد از تمام کردن مزدور کار را که برای آن
کار او را باجاره گرفته اند ولا یجوز لاحدهما الفسخ بغیر رضاء الآخر
وجایز نیست از برای یکی باجاره دهنده واجاره گیرنده برطرف کردن
عقد اجاره بدون رضای آن دیگری ویلزم الوفاء بکل شرط سایغ
فی الاجارة ویحرم منع الاجیر اجرته ولازم است وفا کردن بهر شرطی
که جایز باشد وواقع شود در اجاره زیرا که اجاره از عقدهای لازمست
وحرامست منع کردن وندادن اجرة اجیر بعد از آنکه کار را تمام کرده
باشد

باشد موافق شرط مستاجر ویشترط کمال المتعاقدین وتعیین العین
والمدة والمسافة والاجرة والعمل وشرط کرده شده است عاقل بودن
وبالغ بودن موجر ومستاجر ومشخص کردن مدت اجاره ودوری
واجرة کاری که کرده شود ولا یجوز للمستاجر الدابة تجاوز المسافة
فان فعل ضمن العین مع التلف والاجرة وجایز نیست برای کسی که
باجاره گرفته باشد چاروایی که بکشد آن را از دوری که مقرر کرده بودند پس
اگر بکشد آن را از جایی که مقرر کرده اند پس چاروا را آنگاه ضامن چاروا
خواهد بود اگر تلف شود از چاروا وضامن اجرة هم ویجب دفع الاجرة
وان لم ینتفع وواجبست دادن مزد اگرچه کار نفرموده باشد آنچه
را که باجاره گرفته است ونفع نیافته باشد ولا یجوز ان یوجر المسکن
باکثر من الاجرة اذا لم یحدث حدثا او یغرم غرامة او یکون بغیر الجنس
وجایز نیست که باجاره داده شود جایی که باجاره گرفته بزیاده بر آنچه خود
گرفته وقتی که کاری در آن نکرده باشد وتاوانی هم نکشیده باشد یا اجاره
دهیم نباشد بغیر آن جنسی که در اجاره او بوده وجایز است اگر غیر
این باشد ومن تقبل بعمل لم یجز ان یقبله غیره بنقیصة الا ان یعمل فیه

نیست وکسی که قبول کند باجاره عملی را یا باجرة جایز نیست آن عمل را بلجاره
بدهد بدیگری بکمتر از آن اجرة مگر آنکه در آن عمل کاری کرده باشد مانند شستن
بریدن جامه و آرایش کردن آن ومن آجر العین جاز ان یبیعها قبل
ان یجیز المشتری بالاجارة وکسی که بلجاره بدهد خانه را انشاء جایز
است که بفروشد آن خانه را و واجب است که خبر دهد مشتری را بانکه خانه
را باجاره داده ام ویجب ضمان الضایع المتلف اذا اتلف بفعلهم او
فی ایدیهم بتفریط او کانوا متهمین ولم یحلفوا وکذا المکاری وکذا
من شرط علیه الضمان و واجب است ضامن کردن صاحبان حرفها برای
متاع وقتی که تلف شود آن متاع بکار ایشان یا در دست ایشان بتقصیری
که کرده باشند یا باشند ایشان متهم و قسم نخورند و هم چنین است
حکم کرایه کشی و هم چنین است حکم کسی که شرط کرده شده است براو ضمان
باشد هر چند تقصیر نکند **فصل** فی الوکالة این فصلی است در بیان احکام
وکالة یلزم التصرف الوکیل الی ان یعزل فان علم بالعزل لم یجز له التصرف
لازم است تصرف وکیل بر موکل تا وقتی که عزل کرده شود وکیل از وکالت
پس اگر عالم شود بعزل موکل او را از وکالة جایز نیست او را تصرف کردن

ولا یجوز

ولا یجوز تصرفه اذا خالف الموکل ویجوز بعد العزل قبل العلم و جایز نیست
تصرف کردن وکیل وقتی که مخالفت کند موکل را و جایز است تصرف او بعد
از عزل کردن و پیش از دانستن عزل موکل او را ولا یجب علی الوکیل
ضمان الا مع التفریط و واجب نیست بر وکیل هیچ ضمانی مگر با وجود
تقصیر او در باب وکالت ولا یجوز للوکیل فی التزویج من رجل ان
یزوجها من نفسه و جایز نیست برای کسی که وکیل زنی باشد در عقد کردن
آن زن بمردی اینکه عقد کند آن زن را بخودش بی رضای آن زن و بی اذن او
ولا یجوز للاب قبض مهر ابنته الکبیرة الا مع الاذن و جایز نیست برای
پدر گرفتن مهر دختر بزرگ خود مگر برخصت او ولا یجوز للوکیل الخیانة
ولا التضییع و جایز نیست برای وکیل خیانت کردن و جایز نیست وکیل را
ضایع کردن مال موکل **فصل** فی الوقف والصدقة این فصلی است در
وقف و صدقه یجب العمل بشرط الواقف ولا یجوز تغییره و یشترط فیه
القبض واخراجه عن نفسه و واجب است عمل کردن بشرط واقف در وقف
و جایز نیست تغییر دادن شرط واقف و شرط کرده شده است در وقف قبض
کردن موقوف علیه یا متولی وقف موقوف را و بیرون کردن واقف موقوف

وان تصرف خود و تصرف موقوف علیه داند یا تصرف متولی وقف ولا یجوز
ان یاکل من وقفه ولا ان یسکن الدار اذا تصدق بها الا مع الشرط
و جایز نیست خوردن واقف از وقف خود و جایز نیست نشستن واقف
در خانه وقفی که تصدق کند بآن خانه مگر برخصت موقوف علیه واذا
وقف علی ولده الصغار لزم ولا علی الکبار الا بعد قبضهم و
وقتی که وقف کند بر فرزندان کوچک خود لازم میشود آن وقف بی قبض
و لازم نمیشود وقفی که کرده باشد بر فرزندان بزرگ مگر بعد از قبض
ایشان ولا یجوز بیع الوقف و جایز نیست فروختن چیزی که وقف باشد
ویشترط تعیین الموقوف علیه والدوام ولا یجوز الرجوع
فیه ولا فی الصدقة بعد القبض ویجب فیها القربة و شرط کرده
شده است در صحت لزوم وقف مشخص کردن موقوف علیه و همیشه
بودن وقف و جایز نیست پشیمان شدن و برگشتن در وقف و
در صدقه و قصد تقرب بخدا اما در وقف واجب نیست ولا یجوز
الصدقة علی بنی هاشم من الزکوة الا من مثلهم و جایز نیست صدقه
زکوة دادن بنی هاشم الا که هاشمی بیکی آنچه مستحقی کرده شده است

وان

١٣٠

هم سید باشد یا سیدها مضطر باشند و خمس نباشد یا باشد و بس نباشد
فصل فی السکنی والحبس این فصلیست در بیان احکام سکنی و حبس
وهما تابعان بشرط المالک فیجب الوفاء به ان قیدها بحیوة او
حیات الساکن او لعقبه او مدة معینة و این دو تابع اند شرط
مالک را پس واجب است بآن شرط وفا کردن اگر قید کرده باشد سکنی را
بمدت زندگانی خود یا بمدت زندگانی ساکن یا بر اعقاب فرزندان ساکن
یا شرط کند مالک مدتی مشخص را ولا یجوز بیع الساکن العین و تبطل
بموت المالک مع عدم تعیین مدة ولا یجوز مخالفة شرط المالک
و جایز نیست فروختن ساکن عین خانه را و باطل میشود سکنی و حبس
بمردن مالک هرگاه مشخص نکرده باشد مدتی را و گفته باشد در این خانه
یا حاصل این ملک از تو است و نگفته باشد که در این مدت و جایز نیست
مخالفت شرط مالک کردن و تغییر آن دادن مثلا بگوید که تو ساکن باش
در این خانه با این شرط پس آن می باید عمل کرد در وقت سکنی فصل
فی الهبة این فصلیست در بیان بخشیدن اذا وهبها فی الذمة لمن
هو علیه لم یجز الرجوع ویشترط فی الصدقة القربة دون النحلة

والهبة وقتی که هبه کند چیزی را که در ذمه باشد بکسی که این در ذمه او
جایز نیست او را برگشتن و شرط کرده شده است در وقت صدقه رضای
خدا نه در نحله و هبه ویشترط فی الهبة القبض ویکفی قبض الواهب
عن ولده الصغیر لا الکبیر و شرط کرده شده است در هبه قبض
تصرف موهوب له و بس است گرفتن و تصرف کردن واهب از جانب
پسر کوچک خود نه از جانب پسر بزرگ ولا یجوز الرجوع فیها للابوین
والا ولا دون ذی القرابة ولا بعد القبض والتلف ولا مع التعویض
و جایز نیست برگشتن از هبه که بپدر و مادر و فرزندان و خویشان
کرده باشند و نه بعد از قبض موهوب له و تلف شدن موهوب و
نه با وجود عوض گرفتن **فصل** فی السبق والرمایة این فصلی است در
سبق و رمایه ویجب الوفاء بما شرط فیهما ولا یجوز فی غیر الخیل
والابل والبغال والحمیر والسهام فواجب است وفا کردن بچیزی
که شرط کرده شده است در این دو تا و جایز نیست سبق و رمایه در غیر
اسب و شتر و استر و خرها و تیرها مانند کارد و تفنگ **کتاب**
الوصایا این کتابیست در بیان احکام وصیتها تجب الوصیة علی من علیه حق

اوله

اوله والا استحب ویجب بجمیع الواجبات من دین وزکوة وحج ونحوها و
واجب است وصیت کردن برکسی که بر او حقی باشد یعنی او بذمه کسی باشد
واگر نه سنت است و واجب است وصیت کردن بهمه واجبی از بابت دین و زکوة
و حج و مانند اینها ولا یجوز الجور فی الوصیة والحیف فیما یتجاوز الثلث
ویجب ردها الی العدل والمعروف ومن اوصی بما زاد ولم یجز الوارث
بطل الزاید و جایز نیست جور در وصیت و حیف یعنی کردن زیاده بر
ثلث مال و واجب است برگردانیدن این وصیت جور را بسوی عدل و معروف
که عبارتست از ثلث مالست نه ثلث مال و صیت و کسی که وصیت کند
بچیزی که زیاده باشد از ثلث مال و تجویز نکنند زیادتی را وارثان او باطل
میشود زیادتی بر ثلث مال میت و بسیک را باید داد ویجب تقدیم المنجزات
علی الوصیة واذا اجاز الورثة الوصیة لم یجز لهم الرجوع فی الاجازة
و واجب است مقدم داشتن چیزهایی که گفته باشد در زندگی من بدهید
بچیزی که گفته باشد که بعد از مردن من بدهید و وقتی که رخصت میدهند
وارثان میت در وصیتی که زیاده بر ثلث مال خود کرده باشد میت جایز
نیست ایشان را رجوع کردن در این رخصت و برگشتن از آن تجویز خود

ويجب امضاء الاقرار في مرض الموت من الثلث ان كان متهما والا فمن
الاصل والتدبير من الثلث وواجب جاری کردن اقراری که کرده باشد
در بیماری مردن از سه یک مال واگر باشد اقرار کننده متهم یا بکند بخواهد
وارثانرا محروم کند واگر نه پس از اصل مالست وتدبیر از ثلثست ومن
اوصى الى غايب ومات قبل ان يرد ويعلم وجب عليه القبول ومن اوصى
الى ولده لزمه القبول وکسی که وصیت کند ووصی باشد غایب ومرد
موصی پیش از رد کردن وصی وصیت را وپیش از خبر کردن موصی
بقبول کردن واجبست بر او که قبول کند وصیت اورا وکسی که وصیت
کند ووصی باشد پسر خود را واجبست بر پسر قبول کردن وصیت پدر و
اذا اقر وارث بدين او وارث وجب عليه منه بنسبة حصته وكذا الاثنان
غير عدلين فان اقر عدلان وجب على الجميع ووقتی که اقرار کند
وارثی بقرضی که بر میت بود یا اقرار کند که فلان وارث میتست واجب
میشود بر آن مقر از قرض یا از حصه وارثی که بود آنست او اقرار کرده
بنسبت حصه خود وهم چنینست حکم در دو وارث غیر عادل که اقرار کنند
بقرض یا بوارث پس اگر اقرار کنند دو عادل از وارثان واجب میشود

برجمه وارثان ادا کردن آن قرض یا دادن حصه آن وارثان از مال میت
ويجب اخراج قيمة الكفن من الاصل وكذا الدين وحجة الاسلام و
الزكوة والخمس فان قصرت قسمت بالنسبة وواجبست بیرون کردن قیمت
کفن میت از اصل مال وهم چنین است قرض وحج واجب وزکوة وخمس
پس اگر کم باشد ترکه میت ووفا نکند بهمه چیزها قسمت باید کرد ترکه را
وکم می باید کرد از همه چیزها بالنسبه ويجب اخراج الوصايا من الثلث
قبل الميراث ويدخل فيها ثلث الدية ان كانت وواجبست بیرون
کردن وصیتها از ثلث مال میت پیش از میراث وداخل میشود در ثلث
مال میت ثلث دیت اگر باشد دیتی ومن مات وعليه دين مستوعب لم يجز
ان ينفق على عياله من ماله الا في القرض على وجه القرض وکسی که بمیرد
وبر او باشد قرضی که فرا گرفته باشد تمام مال میت را جایز نیست خرج
عیال او کردن از مال او مگر در وقت قرض دادن ایشان بطریق قرض
ويجب امضاء الوصية الشرعية ولا يجوز تبديلها فمن بدلها وجب عليه
ضمانها وواجبست عمل کردن بوصیت شرعیه وجایز نیست تغییر دادن
وصیتی که موافق شرع باشد پس کسی که تغییر میدهد وصیت شرعیه را واجب

است برای تاوان آن ولا یجوز دفع مال الیتیم الیه قبل البلوغ والرشد
ویجب بعدهما ویجب علیه القبول وجایز نیست دفع کردن مال یتیم بوی
او پیش از بالغ شدن و رشید بودن و واجب است دادن بوی بعد از
بلوغ او و واجب است بر یتیم هم قبول کردن را واذا اوصی الی صغیر وکبیر
وجب علی الکبیر امضاء الوصیة ولا ینتظر و وقتی که وصیت کند
بسوی صغیر وکبیر واجب است بر کبیر بجا آوردن وصیت و انتظار کشیدن
بزرگ شدن شریک کوچک را ومن اوصی الی اثنین لم یجز لاحدهما
ان ینفرد بنصف الترکة الا مع الاذن وکسی که وصیت کند بسوی دو
کس جایز نیست برای یکی از این دو کس که تنهایی عمل کند در نصف ترکه
آن کس مگر به رخصت وصی واذا انسی الوصی بعض المصارف صرف
فی البر و وقتی که فراموش کند وصی بعضی از جاهای مصرف وصیت را واجب است
خرج آنچه فراموش کرده جای آن را در کارهای خیر مانند اعانت کردن
فقیر ویجب اخراج الوصایا المتعددة بالترتیب حتی تستوفی
الثلث و واجب است بر وصی بیرون کردن وصیتهای متعدده به ترتیب
که ذکر کرده است موصی اگر به یک شکل وصی ترتیب را تا وقتی که تمام کند

ثلث را

الی العلم

ثلث را و بعد از تمام شدن ثلث وصیتهای دیگر را ساقط کند
ومن اوصی الی عتقه فان بقی شیء وجب دفعه الیه وکسی که وصیت
کند برای بنده خود واجب است خرج کردن آنچه وصیت کرده است
در خریدن آن بنده و آزاد کردن او پس اگر باقی ماند چیزی از وصیت
واجب است دفع کردن آن بسوی آن

کتاب النکاح

این کتاب در بیان احکام نکاح است وهو واجب عند الشهوة والخوف
من الوقوع فی الحرام واین نکاح واجب است در وقت شهوت و ترسیدن
از واقع شدن در حرام ولا یحل الا بالعقد الدائم والمنقطعة و
ملک الیمین وتحلیل الامة من مالکها وحلال نیست نکاح مگر بعقد دائم
یا بعقد متعه یا بخریدن کنیز یا تحلیل کردن مالک کنیز وطی کنیز
خود را ولا یجوز الدخول بالزوجة قبل بلوغ تسع سنین ولا یحرم
الموطوءة بالملک قبله وجایز نیست دخول کردن بزن پیش از تمام
نه سال و حرام نیست دخول کردن کنیز پیش از آن ویحرم ترک وطی
زوجته الشابة اکثر من اربعة اشهر وان لم یکن تجرکها الا
وان کان المصیبة و حرام است ترک کردن جماع زن جوان بیشتر

لعبده وجب صرفه

الترک

از جهار ماه. واگرچه نباشد این ترک برای ضرر رسانیدن بزن واگرچه
باشد این ترک برای مصیبتی ویجب الغیرة علی الرجل ویحرم علی المرء
فی الحلال وواجبست غیرت بر مرد وحرام است غیرت بردن در حلال
ویجب تمکین المرأة زوجها من الاستمتاع الا المحرم کالوطی فی الحیض
وواجبست قادر ساختن زن مرد خود را بر نفع یافتن از او ومکر نفع
حرام باشد مثل جماع کردن در حیض ولا یجوز لها ان تمنعه ولو
خافت الحمل ولا تترک طاعته ولا تماطله اذا طلب ولا تخرج من
البیت الا باذنه ولا تمکن غیره من نفسها ولا تتزین ولا تتطیب
لغیره فان فعلت وجبت ازالته ویجب علیها حسن العشرة معه
وجایز نیست برای زن منع کردن شوهر از جماع واگرچه بترسد از
حامله شدن وجایز نیست که ترک کند زن اطاعت شوهر را وجایز نیست
که بوقت دیگر وعده کند زن شوهر را وقتی که بطلبد جماع را از او
وجایز نیست که بیرون رود زن از خانه مگر برخصت او وجایز نیست که
قدرت دهد زن غیر شوهر خود را بر جماع کردن وغیر آن وجایز نیست
که زینت کند وجایز نیست که بوی خوش بمالد برای اگر بکند زینت را وبمالد

بوی خوش را واجبست برا او که برطرف کند آنرا وواجبست بر زن سلوک
خوب کردن با شوهر خود ویحرم علی کل منهما ان یؤذی الآخر وحرامست
بر هر کدام از مرد وزن که آزار دهد آن دیگری را شرعا ولا یجوز ان تکشف
بین یدی الیهودیة والنصرانیة ولا وصف الاجنبیة للرجال مع المنع
ولا الخلوة الرجال بها ولا النظر الیها ولا الی شعرها ولا التزامها
ولا لمسها ولا مفاکهتها ولا ممازحتها حتی اختها الزوجة وامة الغیر
الا القواعد من النساء فلا تحرم رؤیتهن وکذا نساء الاعراب واهل
السواد واهل الذمة بغیر شهوة وجایز نیست که زن برهنه شود پیش
زن یهودیه وزن نصرانیه وجایز نیست تعریف زن کردن برای مرد نامحرم
ونه نظر کردن بسوی او ونه بموی او ونه در بغل گرفتن او ونه خود را
مالیدن باو ونه حرفهای خوش آینده زدن وصحبت داشتن باو ونه خوش
طبعی کردن باو تا اگر با خواهر زن هم وکنیز غیر هم وجایز نیست این چیزها
مگر با زنهای پیر پس حرام نیست دیدن آنها وهمچنینست حکم زنهای صحرا
نشینان وزنهای دیها وزنهای اهل ذمه مانند یهودی ونصرانی بی
خواهش ویحرم علی المرأة شق الجیب ولطم الخد ونشر الشعر ونتفه

وخمش الوجه ومباشرة المرأة من غير ثوب وان تحلت بغير زوجها
وترك الحجاب والتهاون بالصلوة ونسبة ولدها الى غير الزوج
والقيادة وحرامست بر زن بازم کردن جامه وسیلی زدن بر رخسار
وپریشان کردن موی وکندن آن وخراشیدن روی وسائیدن
بینی بدن زن بجامه وفاش کردن سر شوهر خود وبی پرده شدن
وبی پروایی کردن بنماز ونسبت دادن فرزند که از زنا بهم رسد بشوهر
خود وکشیدن زنها بسوی مردهای بیگانه برای زنا کردن ویجب
استیذان الولد علی ابیه وعند زوجته وواجبست خط طلبیدن
فرزند وقتی که خواهد داخل شود بر پدر وپیش پدر باشد زن او ولا
یجوز نظر الخصی الی المرأة وجایز نیست نگاه کردن خواجه سرا بسوی زنی
که محرم او نباشد ویجب القناع علی الحرة بعد البلوغ لا قبله مع وجود
الناظر وستر شعرها عن الرجال خاصة اذا کان غیر محرم لها وواجب
است روپاک بر سر زن آزاد بعد از بالغ شدن نه پیش از آن با وجود نظر
کننده نامحرم وواجبست براو پوشیدن مو از مرد نامحرم ولیس للمخنث المرأة
النظر بشهوة وان کان اعمی وجایز نیست برای زن نگاه کردن بسوی مرد
نامحرم

نخواهد واگرچه باشد آن مرد کور وتحرم الدیاثة والتغایر فی غیر محله و
ترکه فی محله وحرامست دیوث بودن وغیرت ورزیدن بجا وترک
کردن غیرت در جایش وغیرت نیز ورزیدن در حلال ویحرم علی المرأة
تسحر
ان تسحر زوجها ولو بجلب محبته الیها وصرفها عن غیرها و
حرامست بر زن که سحر کند زوج خود را واگرچه بکشیدن محبت شوهر
باشد بسوی خود وگردانیدن محبت او باشد از غیر خودش که مشهور است
میان مردم بمهر ومحبت وتحرم الجماع والانزال فی المحل بغیر المعصوم
وحرامست جماع کردن وفرود آوردن منی غیر معصوم را ویجب الاحتیاط
فی النکاح زیادة علی غیره وواجبست احتیاط در نکاح زیاده بر غیر
نکاح **فصل** ای فصلی در بیان اولیای عقد نکاح والفاظ آن لا یجوز
نکاح الحرة بغیر عقد ولا یجوز بلفظ الهبة من المرأة ولا ولیها ولا بلفظ
العاریة ولا التحلیل فی الحرة جایز نیست نکاح زن آزاد بی عقد که عبارت
است از ایجاب وقبول وجایز نیست عقد نکاح بلفظ هبه از زن ونه از
ولی آن زن مثل آنکه بگوید هبه کردم فرج خود را بتو یا بخشیدم ونه بلفظ
عاریت ونه تحلیل کردن در زن آزاد ولا بالایجاب بدون القبول

ولا بالقبول بغیر الایجاب و واقع نمیشود نکاح بدون ایجاب تنها و بقبول
تنها بدون ایجاب که ان لفظ انکحت و زوجت تنها باشد یا قبلت
تنها بدون انکحت و زوجت ولا یجوز لاحد تزویج الثیب بغیر رضاها
من اب ولا جد ولا غیرهما وکذا البکر البالغة الرشیدة التی لیس لها
اب وجایز نیست برای هیچکس بشوهر دادن زن بیوه بی رخصت او نه پدر را
ونه برادر را ونه غیر ایشان را و هم چنین است حکم دختری که بالغ باشد
و عاقل و نباشد او را پدر در عقد نکاح ولا یجوز تجویز العم والخال
والاخ والام علی الصغیرة بغیر رضاها وجایز نیست بشوهر دادن عمو و
خالو و برادر و مادر بر دختر کوچک و نه بر دختر بزرگ به رضای او و
لا یجوز لاحد تزویج الصغیرة الا الاب والجد له مع وجوده ولابد فی
البکر البالغة الرشیدة من رضاها و رضا ابیها وجایز نیست برای هیچ
کس بشوهر دادن دختر کوچک مگر برای پدر و برای پدر پدر با وجود
پدر و ناچار است در دختر بکر بالغ عاقل از رضای او و رضای پدر او
ولا یصح نکاح الامة ولا العبد بدون اذن المولی و درست نیست
خواستن کنیز و زن دادن بنده بدون رخصت آقا ولا یجوز النکاح

مع قصد

مع قصد التکاح المزاح وکذا التحلیل وجایز نیست عقد نکاح بقصد
خوش طبعی و هم چنین است تحلیل ولا یجوز ان تزوج امرأة و مهرها
نکاح امرأة اخری وجایز نیست که بشوهر داده شود زنی و حال آنکه
مهر او باشد بشوهر دادن زنی دیگر مثل آنکه بگوید که من دختر خود را
بتو میدهم که تو هم دختر خود را بمن دهی و مهر دختر تو مهر دختر
من باشد **فصل** این فصلی است در بیان احکام زنا و مقدمات آن
ویحرم الزنا علی الرجل والمرأة والتمکین منه محصنا او غیر محصن
و ازالة بکارة البکر علی غیر الزوج والمولی بنکاح وغیره و
من فعل وجب علیه المهر فی الحرة و عشر القیمة فی الامة حرام است
زنا کردن بر مرد و زن و تن در دادن ساختن بزنا کردن خواه مرد زن
داشته باشد و زن شوهر داشته باشد یا نه و حرام است بر طرف کردن
دختری زن بکر بر غیر شوهر و غیر آقا خواه بجماع باشد خواه بغیر
جماع و کسی که بر طرف کند بکارت را واجب است بر او مهر در زن آزاد
و ده یک قیمت در زنی که کنیز باشد ویحرم الانزال فی فرج المرأة
المحرمة ویجب الغسل فی الزنا علی من فعل و حرام است ریختن نطفه در

فرج زنی که حرام کرده شده است و واجبست بیرون فرج ریختن منی
در زنا بر کسی که بکند زنا را ویحرم الزنا علی الرجل بالصبیة غیر المدرکة
وعلی المرأة بالصبی غیر المدرک وبعبدها وحرامست زنا بر مرد با
دختری که بالغ شده باشد وبر زن با پسر نابالغ وبنده خود ولا یجوز
غصب الاجنبیة فرجها ولا الاجنبی وجایز نیست غصب کردن زن
بیگانه فرج او را وجایز نیست غصب کردن مرد فرج مرد بیگانه و
یحرم الزنا بالمسلمة والکافرة والحرة والامة قبلا ودبرا بالمحرم و
غیرها وحرامست زنا کردن با زن مسلمان وکافر وآزاد وکنیز در
قبل او ودر دبر او خواه محرم باشد وخواه نامحرم ولا یحل وطی الامة
المشترکة ولا خلوة الرجل بالاجنبیة ولا شیء من مقدمات الزنا
کالجلوس بین الرجلین والالتزام واللمس والتقبیل ولا الوطی فی الحیض
والنفاس قبلا لزوجة ولا غیرها ولا فی الصوم والاحرام والاعتکاف
وحلال نیست جماع کردن کنیزی که مشترک باشد ونه خلوت ساختن مرد
با زن بیگانه ونه چیزی از مقدمات زنا کردن مانند نشستن در میان
دو پای زن ودر بغل گرفتن ودست مالیدن وبوسیدن ونظر کردن

بوی

بوی زن وجایز نیست جماع کردن در حیض ونه در نفاس در قبل زن
خواه آزاد باشد وخواه کنیز وخواه غیر این دو ونه جایز نیست جماع کردن در
روزه واحرام واعتکاف مرد با زن یا هر دو ویحرم اللواط علی الفاعل
والمفعول والتمکین منه ومقدماته حتی النظر بشهوة ولواط البالغ بغیر
وبالعکس والایقاب وما دونه ونوم رجلین فی لحاف مجردین من غیر ضرورة
وحرامست جماع کردن مرد بر مرد بر جماع کننده وبر جماع کرده شده وحرامست
قادر ساختن بر این جماع وحرامست مقدمات این تا آنکه نگاه بخواهش جماع
هم وجماع کردن مرد بالغ بغیر بالغ وجماع کردن غیر بالغ ببالغ وفرو
بردن ذکر در دبر مرد وکمتر از این هم مانند مالیدن ذکر در میان پاهای مرد
وخوابیدن دو مرد در یک لحاف برهنه بی ضرورت که هر گاه هر دو برهنه
باشند وضرورتی نباشد ویحرم السحق علی الفاعلة والمفعولة بها و
المرأتین فی لحاف مجردتین ونکاح البهایم وان کانت للفاعل والاستمناء
والقیادة ومباشرة الاجنبیة ولو من وراء الثوب والحرکة بنزول حتی م
وحرامست سحق یعنی مالیدن فرج زن بفرج زن دیگر بر مالنده وبر مالیده
شده وخوابیدن دو زن در یک لحاف برهنه وجماع کردن چهارپایان و

اگر چه باشند آنها ملک جماع کنده و حرام است جلق و تفریق ساقی و مالیدن
بر ستمر و بسوت تن بیگانه و اگر آن بیرون جامه باشد و حرکت کردن تا
وقتی که بیرون آورد منی را از جای خود ویجب الورع والعفه عن المحرمات
وحفظ الفرج عن الزنا والنظر المحرم و واجبست پرهیز کاری و نگاه داشتن
فرج از زنا کردن و از نگاه کردن نامحرم بسوی آن یعنی بسوی آن **فصل**
این فصلی است در بیان زنها که حرام است خواستن آنها یحرم نکاح الام و
ان علت والبنت وان نزلت والاخت والعمه والخاله وبنت الاخ وبنت
الاخت وان سفلتا حرام است خواستن مادر بعقد نکاح و اگر چه معقود
بالا رود تا حوا و دختر و اگر چه پایین رود مثل خواستن حضرت آدم دختر
ما را و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و اگر چه پایین
روند تا نواده بنت مثلا ویحرم من الرضاع ما یحرم من النسب من الحراير
والاماء الا الاخت من الام وکذا الابع الاخ من الام لاشتراط
اتحاد الفحل و حرام است از جهت شیر آنچه حرام است از جهت نسب از
آزادها و از کنیزها مگر خواهر رضاعی مادری و همچنین حرام است عمه
و خاله و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و مادری بواسطه آنکه شرط
ست

ست در حرام شدن از جهت شیر اینکه شوهر شیر دهنده یکی باشد پس اگر شیر دهند
پسر را بشیر زید و دختر را بشیر عمرو این دختر خواهر رضاعی مادری آن
پسر میشود و حرام نمیشود بر او و همچنین پسر او که عمه رضاعی مادری او است و
حرام نیست دختر این دختر بر آن پسر که دختر خواهر رضاعی او است و اگر
شیر دهد دو پسر را یک دختر یک پسر بر پسر دیگر حرام نیست که دختر برادر
رضاعی مادر است و اگر شیر دهد دو دختر را پس یک دختر بر پسر دختر
دیگر حرام نیست که خاله او است ولا یثبت التحریم فی الرضاع الا برضاع یوم
ولیلة او خمس عشرة رضعة متوالیات یروی فی کل رضعة ویشرب
من الثدی ویکون اللبن عن ولادة والرضاع فی الحولین من المرتضع
ویثبت ذلک بالبینه لا بقول المرضعة وحدها و ثابت نمیشود حرام
کردن زن بر مرد مگر بشیر دادن یک روز و یک شب یا پانزده شیر دادن پی در پی
که سیر شود در هر شیر خوردن و بخورد شیر از پستان و باشد آن شیر بهم رسیده
از زاییدن و باشد شیر خوردن طفل در دو سال از عمر او و ثابت میشود
شیر خوردن طفل بدو گواه عادل یا چهار زن که عادله باشند نه بگفته
شیر دهنده تنها ومن تزوج رضیعة فارضعتها امرأته او ام ولده

حرمتا علیه ان کان دخل بالکبیرة والا فالکبیرة وکسی که زن خود کند
دختر شیرخواره را پس شیر دهد زن او آن دختر را یا کنیزی او که فرزند آورده
باشد از او حرام میشوند هر دو بر او اگر دخول کرده باشد زن بزرگ را و
اگر نه حرام میشود زن بزرگ نه کوچک ولا یجوز تزویج المرأة علی عمتها
ولا خالتها ولو من الرضاعة بغیر اذن ولا علی اختها من الرضاعة
مطلقا وجایز نیست خواستن زن بر عمه زن و نه بر خاله زن و اگر چه
رضاعی باشند بی رخصت عمه وخاله و بر خواهر زن باعتبار شیرخواره
رخصت بدهد خواهر یا نه دهد ولا یحل للمرتضع اولاد الفحل ولا اولاد
المرضعة نسبا ولا من لبنه وحلال نیست برای شیرخواره فرزندان صاحب شیر
خواه نسبی باشند وخواه رضاعی وحلال نیست برای او فرزندان شیر دهنده
که نسبی باشند و نه فرزندی که رضاعی باشند بشیر همین شوهر که شیر او را بایشان
بیرون داده است نه بشیر شوهر دیگر زیرا که اتحاد فحل شرط است در حرمت
ولا یجوز ان ینکح ابو المرتضع اولاد صاحب اللبن مطلقا ولا فی اولاد
المرضعة ولادة وجایز نیست که زن بگیرد پدر شیرخواره از فرزندان
صاحب شیر و نه از فرزندان شیر دهنده که از تخم او باشند ولاد الرضع

امرأة

امرأة مملوکها انعتق وحرم علیها بیعه وقتی که شیر دهد زنی مملوک خود را
آزاد میشود وحرام است میشود بر آن زن فروختن او **فصل** این فصلی است
در بیان زنهایی که حرام است بر مرد خواستن آنها تحرم امرأة الاب وان
علا والولد وان نزل علی ان لم یدخلا حرام است بر مرد زن پدر و اگر
جد بالا رود و زن پسر و اگر چه پایین رود و اگر چه دخول نکرده باشد
ومن ملك امة فوطئها او لمسها ونظر الی عورتها ونحوها بشهوة حرمت
علی ابیه وابنه لا بمجرد الملك وکسی که مالك شود کنیزی را پس جماع کند او را
یا خود را با او ممالله ونگاه کند بسوی عورت او و مانند عورت او بجهت
جماع حرام میشود آن کنیز بر پدر آن و پسران وحرام نمی شود بر ایشان
بمحض مالك شدن او آن را ومن زنا بجاریة ابیه وان علا قبل ان یطأها
الاب حرمت علی الاب لا علی الولد وکسی که زنا کند بکنیز پدر خود
اگر چه جد بود و بالاتر پیش از آنکه وطی کند آن کنیز را پدر حرام میشود آن
کنیز بر پدر وحرام نمیشود بر او بعد از وطی او ومن زنا بامرأة حرمت
علی ابیه وابنه وحرم علیه امها وبنتها ولادة ورضاعا الامع سبق
التزویج وکسی که زنا کند بزنی حرام میشود آن زن بر پدر آن مرد و بر پسران

وحرام میشود بر آن کس دختر نسبی و رضاعی مکر اینکه بیش از زنا خواسته باشد
اورا ومن زنا بعمته وخالته حرم علیه بنتاهما وکسی که زنا کند بعمه خود
وخاله خود حرام میشود بر او دختر عمه وخاله که زنا کرده باشد با ایشان ومن
زنا بذات بعل او ذات عدة رجعیة حرمت علیه مؤبدا والا فلا ولکن
تجب علیها العدة له ولغیره وکسی که زنا کند با صاحب شوهر یا رجعیه که بیرون
شوهر را برجوع کردن بسوی آن زن در آن عده حرام میشود آن زن بر آن
زانی همیشه واکر صاحب شوهر وعده رجعیه نباشد پس حرام نمی شود همیشه و
لیکن واجبست بر آن زن که عده نکاه دارد برای زانی وغیر زانی و بعد
از عده حلال میشود ومن لاط بغلام فاوقب حرم علیه امه وبنته و
اخته ابدا والا فلا ولا یتزوج احدهما بنت الآخر وروی تحریم الزوجة
اذا اوقب زوجها اخاها وکسی که لواطه کند بپسری پس فرو برد ذکر را
در دبر او حرام میشود بر او مادر آن پسر ودختران وخواهران همیشه و
اکر فرو نبرد حرام نمیشود ونخواهد از این دو کس یکی دختر دیکری را و روایت
کرده شده استحرام شدن زن بر مرد خود وقتی که فرو میبرد شوهر
آلت را در دبر برادر او ومن تزوج ذات بعل او ذات عدة حرمت
علیه

علیه ابدا ان کان عالما او دخل والا فلا بل العقد باطل ویجب المهر
مع الدخول والجهل وکسی که عقد کند صاحب شوهر را یا صاحب عده را حرام
میشود آن زن همیشه اکر بداند اورا وعالم باشد باینکه این زن شوهر دارد یا در عده
است یا دخول کرده باشد اورا واکر عالم نباشد ودخول هم نکرده باشد حرام
مؤبد نمی شود بلکه آن عقد باطلست وواجبست بر او مهر آن زن اکر دخول
کرده باشد وجاهل باشد ومن تزوج امرأة دواما او متعة ودخل بها
حرمت علیه ابنتها کانت فی حجره اولا وان لم یدخل بالام لم تحرم البنت
عینا بل جمعا والحرة والامة سواء فی ذلک وتحرم الام والجدة وان لم
یدخل بالبنت وکسی که خواهر زنی را بعقد دایمی یا بعقد متعه ودخول
کند آن زن را حرام میشود بر آن کس دختر آن زن خواه آن دختر در کنار
آن کس باشد یا نه واکر دخول نکرده بمادر حرام نمیشود دختر بمجرد عقد
بی دخول حرام مؤبد بلکه حرام میشود جمع کردن دختر با مادر در عقد نکاح
مثل خواهر زن که تا مادر در خانه اوست دختر را نمی تواند خواست واکر
مادر را طلاق دهد پیش از دخول یا بمیرد دختر را میتواند خواست بعقد
و آزاد وکنیز برابرند در این حکم وحرام میشود مادر ومادر مادر بمجرد عقد

دختر او اگر چه دخول نکرده باشد دختر حرام مؤبد ومن ملك امة فوطئها
حرمت عليه امها وبنتها ولو حرتين وبالعكس وکسیکه مالک شود کنیزی را
پس وطی کند او را حرام میشود بر او مادر آن کنیز و دختر او اگر چه آزاد
باشد مادر و دختر و بر عکس هم ويحرم الجمع بين الاختين في النكاح
نسبا ورضاعا دائما ومتعة وبالتفريق حتى تزويج احديهما في عدة
الاخرى الرجعية وفي عدة المتعة فان تزوج اختين في عقد وجب
عليه فراق احديهما وحرامست جمع کردن میان دو خواهر در عقد خواه
نسبی باشند وخواه رضاعی خواه عقد هر دو دائمی باشد وخواه متعه
وخواه عقد یکی دائمی باشد وعقد دیگری متعه تا آنکه حرامست عقد
کردن یکی از دو خواهر را در عدة خواهر دیگر که رجعیه و در عدة متعه
هم پس اگر بخواهد دو خواهر را در یک عقد واجبست بر او دور کردن یکی
از این دو تا ومن تزوج امرأة ثم تزوج اختها وامها وجب مفارقة
الثانی وبطل العقد ويجتنب الاولى حتى تنقضي العدة وان كان
دخل بالثانيه وکسیکه عقد کند زنی را وبعد از آن عقد کند خواهر
او را یا مادر او را واجبست بر او دوری کردن از دو عقد وباطل میشود

عقد

عقد دویم و دوری کند از زن اول تا وقتی که تمام میشود عدة زن دویم
اگر دخول کرده باشد زن دویم را ويحرم الجمع بين الاختين في الوطي لا
الملك فان وطئهما عالما حرمتا عليه حتى يخرج احديهما عن ملكه
لا بقصد العود الى الاخرى وحرامست جمع کردن میان دو خواهر در
جماع نه در ملک پس اگر وطی کند هر دو خواهر را دانسته حرام میشود
هر دو تا بر او تا وقتی که بیرون میکند یکی را از ملک خود نه بقصد برگشتن
بسوی دیگری ولا يجوز تزويج بنت الاخ على عمتها ولا بنت الاخت
على خالتها الا باذن وجایز نیست خواستن دختر برادر زن بر عمه
و نه دختر خواهر زن بر خاله خود مگر برخصت خاله وعمه در تزویج و
يحرم التزويج في حال الاحرام فان فعل عالما حرمت عليه مؤبدا وكذا
الملاعنة والمقذوفة صماء او خرساء ومن دخل بها قبل تسع
وافضاها وحرامست خواستن زن در حالت احرام پس اگر خواهد زن را
دانسته حرام میشود آن زن بر او همیشه وهمچنین حرام مؤبد میشود بر
شوهر زنی که لعان کرده باشد شوهر با آن زن و زنی که نسبت داده باشد
شوهر آن زن را بسوی زنا در حالتی که کنک باشد یا کر آن زن وحرام مؤبد

میشود زنی که دخول کند مرد باو پیش از تمام شدن نه سال پس هر دو راه
او را یکی کند ولا یجوز التصریح بالخطبة ذات العدة ولا الجمع بین
الستین من ولد فاطمة وجایز نیست تصریح کردن بخواستن برای
زنی که در عده باشد وجایز نیست خواستن دو زن از اولاد فاطمه علیها
السلام بجهتی که هر دو در یک وقت زن او باشد در خانه او باشند
ولا یجوز تزویج الامة علی الحرة الا باذنها ویحرم علی الانسان وطی
امته اذا کان لها زوج او کانت فی عدة وجایز نیست خواستن کنیز
بر زن آزاد مگر برضای آن زن وحرام است بر آدمی جماع کردن کنیز خود
وقتی که باشد او را شوهری یا باشد در عده طلاق یا وفات شوهر
فصل این فصلیست در بیان عدد احکام زنهایی که جایز است خواستن آنها
بعقد دایمی لا یجوز ان یتزوج الحر اکثر من اربع حرایر ولا ازید
من امتین من جملة الاربع جایز نیست که بخواهد آزاد بیشتر از چهار آزاد
بعقد دایمی ونه زیاده بر دو کنیز که از جمله چهار زن دایمی باشند و
من کان عنده اربع فطلق واحدة رجعیا لم یحل له تزویج اخری
حتی تنقضی عدتها فان فعل بطل وکسی که باشد نزد او چهار زن

پس

پس طلاق دهد یکی از ایشان را بطلاق رجعی جایز نیست او را خواستن زن
پنجمی تا وقتی که تمام شود عده چهارمی پس اگر عقد کند پنجمی را پیش از
تمام شدن عده چهارمی باطل است آن عقد ومن تزوج خمسا فی
عقد وجب ان یخلی سبیل احدیهن وکسی که بخواهد پنج زن را در یک عقد
واجب است براو که سر دهد یکی از ایشان را ومن تزوج ستین فی عقد او عنده
ثلاث فارق احدیهما وکسی که بخواهد دو زن را در یک عقد وپیش او سه زن
باشد می باید دور کند از یکی از این دو زن واذا اسلم الکافر وعنده
اکثر من اربع وجب علیه مفارقة ما زاد ووقتی که مسلمان شود کافر و پیش
او زیاده از چهار زن باشد واجب است براو دور کردن از زیاده بر
چهار زن ولا یجوز ان یجمع المرأة بین زوجین ولا فی عدة احدهما
وجایز نیست که جمع کند زن میان دو شوهر در یک وقت ونه در عده یکی از
این دو شوهرهم ولا یجوز للعبد ان یتزوج اکثر من حرتین جمعا او حرة
وامتین او اربع اماء ولا یجوز له ان یتسری الا باذن مولاه وجایز است
برای بنده که بخواهد بیش از دو آزاد در یک وقت یا یک آزاد و دو کنیز
یا چهار کنیز وجایز نیست بنده را که کنیز را بخرد و وطی کند مگر برخصت آقای خود

ومن طلق امرأة ثلثا حرمت عليه حتى تنكح زوجا غيره وكسى كه طلاق دهد
زن خود را سه مرتبه حرام می شود آن زن برای او تا وقتی كه بخواهد شوهر دیگر را
غیر آن شوهر دیگر بعقد دایمی و دخول هم كند آن شوهر دیگر او ومن طلق
تسعا للعدة حرمت عليه مؤبدا وكسى كه طلاق دهد زن خود را نه مرتبه
بطلاق عدی حرام میشود آن زن برای او حرام مؤبد واذا طلقت الامه
طلقتين حرمت عليه حتى تنكح زوجا غيره ووقتى كه طلاق داده میشود
كنيز دو طلاق حرام میشود آن كنيز بر شوهر خود تا وقتى كه شوهر دیگر كند
فصل این فصلی است در بیان جمعی كه حرام است زن بایشان دادن و زن
از ایشان خواستن تحرم مناكحة الكفار حتى اهل الذمة الا في المتعة
والمستضعفه والاستدامة والامة بالملك حرام است زن دادن بكفار
وكرفتن از ایشان تا انكه یهود و نصاری هم مكر در متعه و مكر زنی
كه تعصب و شمنی نداشته باشد با مسلمانان و مكر زنی كه شوهرش یهود یا
نصرانی بوده و بعد از ان مسلمان شده باشد و زن مسلمان نشده و مكر كنیزی
كه مسلمان مالك او شده باشد و ان كنیز مسلمان نشود و بر كفر باقی باشد و
يحرم تزويج الناصب بالمؤمنة والناصبة بالمؤمن الا لضرورة او تقية

و حرام است زن مؤمنه بناصبی دادن و زن ناصبیه برای مؤمن خواستن مكر برای
ضرورت یا تقیه فصل این فصلی است در بیان احكام متعه لا يجوز التمتع
بالبنت قبل البلوغ بغير ولى ولا بامة الرجل بغير اذنه ولا بالامة على
الحرة الا باذنها جایز نیست بمتعه كرفتن دختری پیش از بالغ شدن او
بی رخصت ولی او و جایز نیست بمتعه كرفتن كنیز مرد بی رخصت او و جایز نیست
بمتعه كرفتن كنیز با زن آزاد مكر برخصت ويشترط الايجاب والقبول وتعيين
المدة المضبوطة والمهر ويجب الشرط الذي يكون في العقد و شرط كرده شده
است در صیغه متعه ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد یا بعكس و مشخص
كردن مدتی كه مضبوط باشد و مهر و واجب است شرطی كه ذكر كرده میشود در عقد
متعه ويجب عليها مع الدخول ان تعتد بعد المدة بشهرين بان ترى الحيضة
الثانية وان لم تتم وان لم ترها فخمسة واربعون يوما ومن الوفاة في
المدة اربعة اشهر وعشرا ومن الحمل بالوضع ولا يجوز لها ان تتزوج في
العدة الا بالزوج و واجب است بر زنی كه متعه كرده است با دخول او اینكه عده
نگاه دارد بعد از تمام شدن مدت متعه بدو ماه باینكه ببیند حیض دوم
را و اكر نمی بیند خون حیض را پس عده او چهل و پنج روز است و عده او از

از مردن شوهر او در مدت متعه چهار ماه و ده روز است وان حملی بوضع حمل
جا این نیست ان برای زن که شوهر کند در عده مگر همان شوهر ومن تمتع امراة
ثم وهبها المدة لم یجز له الرجوع ولا یجوز نفی ولدها وان عزل او
شرط مع الشرایط وکسی که بمتعه بگیرد زنی را بعد از آن ببخشد باو مدت
را جایز نیست او را رجوع کردن در هبه وجایز نیست نفی کردن فرزندی
که بهم رسد از متعه واگر چه بیرون ریخته باشد منی را یا شرط کرده باشد
نطلبیدن ولد با وجود شرایط بودن فرزند مانند دخول وکذشتن شش ماه
از دخول **فصل** یجب استبراء الامة علی المشتری الا ما استثنی واجب است
استبراء از کنیز بر مشتری مگر آنچه مستثنی کرده شده است مانند کنیز زن
ومرد امینی که خبر دهد باستبراء آن وصغیره ویائسه وغیر مدخوله
ومن اعتق سریته وجب علیها العدة لغیره لا له وتعتد بعدة الحرة
من الطلاق ویجب استبراء الامة المسبیة وکسی که آزاد کند کنیز مدخوله
را واجب است بر آن کنیز عده برای غیر آنکس نه برای او وعده نکاه دارد
مانند عده زن آزاد از طلاق وواجب است استبرا کردن کنیزی که
بغارت گرفته باشد از کفار حربی بیک حیض ومن وطئ امته حرمت

علی

علیه امها وبنتها نسبا ورضاعا واختها جمعا وکسی که جماع کند کنیز را
حرام میشود بر او مادر آن کنیز ودختر او نسبی ورضاعی وخواهر او
با وجود بودن آن کنیز در ملک او ولا یحل للمشتری الاستمتاع بها
الا بعد الایجاب والقبول والقبض باذن البایع وحلال نیست برای مشتری
کنیز منتفع شدن باو مگر بعد از ایجاب وقبول که عبارت است از صیغه
که دلالت بر بیع وشری کند وبعد از گرفتن کنیز برخصت فروشنده کنیز
ومن اعتق امة حرمت علیه الا ان تزوجها فاذا طلقها حرمت علیه الا ان
یراجعها فان ارتد حرمت علیه الا ان یتوب عنه فی العدة وکسی که آزاد
کند کنیز را حرام میشود آن کنیز بر او مگر اینکه نکاح کند او را پس وقتی که
طلاق دهد او را حرام میشود بر او مگر اینکه برگردد و پشیمان شود از طلاق
دادن پس اگر مرتد شود واز دین اسلام برگردد حرام میشود آن زن بر او
مگر اینکه توبه کند بعد از ارتداد در عده ولا یجوز للعبد ان یتزوج ولا
یشتری ولا یتصرف فی ماله الا باذن مولاه الا الاکل من الطعام وکذا
المکاتب لا یتزوج بغیر اذن فان فعل کان موقوفا علی اجازة المولی
وجایز نیست برای بنده زن خواستن ونه کنیز خریدن برای وطی ونه تصرف

کردن در مال خود مگر برخصت آقای خود مگر خوردن از طعام و همچنین
مکاتب نمی‌خواهد به رخصت آقا پس اگر بکند یکی از این کارها به رخصت آقا
میباشد صحت آنکار موقوف بر رخصت آقا ولا یجوز للعبد المشترک التزویج
الا باذن الجمیع ویکفی السکوت بعد العلم والعتق والامر ولا یجوز الرجوع بالطلاق م
فی الاجازة ولا تزوج امة الرجل بغیر اذنه وجایز نیست برای بندهٔ شرکت
زن خواستن مگر برخصت جمیع شرکا و بس است در صحت عقد نکاح بنده
خاموش شدن آقا بعد از دانستن عقد او و آزاد کردن بنده و امر کردن
بنده بطلاق دادن زن وجایز نیست خواستن کنیز مردی بی رخصت او
ولا یحل وطی امة الغیر بغیر عقد ولا تحلیل ولا یحل بالعاریة و حلال
نیست جماع کردن کنیز غیر بی عقد و بی تحلیل و حلال نیست جماع کردن
بعاریت واذا احل المولی الجاریة لرجل ما دون الوطی لا یحل الوطی وقد
که حلال میکند مولی از کنیز خود برای مردی آنچه غیر جماع است حلال نمیشود
برای آن مرد جماع آن کنیز فان وطئها وجب عشر قیمتها ان کانت بکرا
ونصف العشر ان کان ثیبا وان احل له نوعا من الاستمتاع لم یحل له
غیره فان احل الوطی احل ما دونه ولم یحل البیع والخدمة پس اگر وطی

کند

کند از کنیز را یا اگر حلال نکرد آقا او را واجب میشود برو ده یک قیمت کنیز
اگر بوده باشد بکر و بیست یک اگر باشد کالم و اگر حلال کند برای او قسمی
از نفع حلال نمیشود برای او غیر آن قسم پس اگر حلال کند وطی را حلال میشود
آنچه پایین تر وطی است و حلال نمیشود فروختن و خدمت آن ومن زنا بامة
وجب علیه التوبة والتحلل من المالک و کسی که زنا کند کنیزی را واجب است برو
توبه کردن و طلب بحلی کردن از مالک آن کنیز واذا اشتری زوج الامة
بعضها حرمت علیه حتی یشتری الباقی فاذا اشتراها بطل العقد و
حلت له بالملک و وقتی که بخرد شوهر کنیز حصه از او حرام میشود بر
او تا وقتی که بخرد باقی را پس وقتی که بخرد تمام کنیز را باطل میشود عقد
و حلال میشود آن کنیز برای آن شوهر بسبب ملک شدن ومن اشتری احد
الزوجین فله الفسخ فیبطل العقد و کسی که بخرد یکی از شوهر و زن را پس
میرسد او را فسخ و برطرف کردن عقد پس باطل میشود آن عقد واذا
اشترت المرأة زوجها او بعضه بطل العقد فان اعتقه و اراد
تزویجه وجب تجدید العقد و وقتی که بخرد زن شوهر خود را یا حصه
از شوهر را باطل میشود عقد پس اگر آزاد کند او را و خواسته باشد شوهری

بشوهری واجبست که از سر نو عقد بندد ومن غصب جاریة فاولدها وجب
علیه ردها ورد الولد لمالکها ولا یحل لاحد الشرکاء وطی الامة المشترکة
وکسی که غصب کند کنیزی را پس فرزند بهم رساند از او واجبست بر او پس
دادن کنیز بصاحبش با فرزند وحلال نیست برای یکی از شرکا جماع کردن
کنیزی که مشترک باشد بی رخصت ایشان **فصل** این فصلی است در بیان
احکام عیبهای زن من تزوج امراة بها عیب ودخل بعد العلم بالعیب
لم یجز له الفسخ واذ دلسها ولیها ودخل الزوج وجب علی الولی المهر و
کسی که بخواهد زنی را که عیبی داشته باشد وجماع کند واجبست بر او مهر
مگر اینکه آن زن خودش عیب خودش پنهان کرده باشد واگر جماع کند بعد
از دانستن عیب جایز نیست او را بر طرف کردن نکاح آن زن واگر پنهان
کرده باشد عیب او را ولی او وجماع کرده باشد شوهر واجبست بر ولی
مهر آن زن ولا یجوز للمسلمین جعل الخمر والخنزیر مهرا وجایز نیست برای مسلمان
کردانیدن شراب وگوشت خوک مهر زن ویجب اداء المهر مع الامکان
ونیة ادائه مع عدمه وان لم یسم لها مهرا ودخل وجب مهر مثلها
ومن تزوج علی مهر السنة وجب علیه خمس مائة درهم وواجبست دادن مهر
بزن.

وجب علیه المهر الا ان یکون دلسته نفسها ولو دخل

باوجود ممکن بودن ودر خاطر داشتن یا عدم ممکن بودن واگر نام نبرده
باشد برای زن مهری را وجماع کرده واجبست بر او مهر مانند آن زن
وکسی که عقد کند بر مهر سنت واجبست بر او پانصد درهم دادن ولا
یجوز للرجل ان یاکل مهر ابنته ولا یقبضه الا ان یکون وکیلها او یکون
صغیرة وجایز نیست برای پدر که بخورد مهر دختر خود را وجایز نیست که
بگیرد مهر را مگر اینکه وکیل دختر باشد یا دختر کوچک باشد ومن
تزوج امراة علی حکمها لم یجز لها ان تحکم باکثر من مهر السنة وکسی
که بخواهد زنی را بمهر حکم جایز نیست آن زن را که حکم کند به بیشتر از مهر
سنت که عبارتست از پانصد درهم ومن زوج ابنه وضمن المهر و
لم یکن له مال فوجب علی الاب المهر والا وجب علی الولد وان کان صغیرا
وکسی که زنی خواهد برای پسر خود وضامن مهر شود یا نباشد پسر را مالی
واجبست بر پدر مهر واگر پدر ضامن مهر نشود وپسر مال داشته باشد
واجبست بر پسر واگر چه کوچک باشد ومن طلق قبل الدخول وجب علیه
نصف المهر ونصف غلته ان کان له غلة وبعد الدخول وهو الوطی
یجب الجمیع وکسی که طلاق دهد زنی را پیش از دخول واجبست برای نصف

مهر و نصف حاصل مهر اگر باشد برای مهر حاصلی و بعد از دخول و آن
عبارت است از جماع واجب میشود برای او تمام مهر و لو شرطت فی المتعه
علی الزوج استمتاعا بما دون الوطی لم یحل له الوطی الا ان تاذن
و اگر شرط کند زن در متعه بر شوهر خود تمتع شدن از او بغیر
جماع حلال نمیشود جماع مگر اینکه رخصت دهد زن و لو شرط لامراته
ان لا یخرجها من بلدها وجب علیه الوفا و اگر شرط کند برای زن خود
که بیرون نبرد او را از شهر او واجب است برا او وفا کردن باین شرط و جایز
نیست او را بیرون بردن آن زن و لو تزوج الخصی و دخل وجب علیه المهر
و اگر زنی را خواجه سرا جماع کند او را واجب است بر او مهر آن زن
و من اقتض بکرا باصبعه لزمه مهرها و کسی که بکارت دختری را ببرد
بانگشت واجب است بر او مهر آن زن دختر و لو تزوج الام الولد بغیر
اذنه فابی وجب المهر علی الام و اگر کسی تزویج کند مادر پسر را بی رخصت او
بی او قبول نکند واجب است مهر آن زن بر مادر و من طلق امراته قبل
الدخول و قبل فرض المهر وجب ان یمتعها بحسب حاله فی الغنی و الفقر
و اذا مات احدهما بعد فرض المهر وجب نصفه مع الحکم علم الدخول

کسی

کسی که طلاق دهد زن را پیشتر از دخول و پیش از مشخص کردن مهر
واجب است که بدهد چیزی با او موافق حال خود در مالداری و بی‌چیزی وقتی
که بمیرد یکی از این دو تا بعد از مشخص کردن مهر واجب است نصف مهر پیش
از دخول **فصل** این فصل است در بیان حق زوجه از خوابیدن و جماع کردن
یجب للزوجة لیلة من اربع و للثنتین لیلتان و للثلاث ثلاث
و للاربع اربع و اذا کن اربعا لم یجز تفضیل احدیهن فی القسم و الا
جاز واجب است برای زن یک شب از چهار شب و برای دو تا دو شب و برای
سه تا سه شب و برای چهار تا چهار شب وقتی که باشند چهار زن در
عقد یکی جایز نیست تفضیل دادن بعضی بر بعضی بکم و خوابیدن پیش
آن دیگری بیشتر و یجب العدل فی القسم و الواجب المبیت لا المواقعة الا
بعد اربعة اشهر و یجب للحر ضعف الامة و کذا الذمیة و المسلمة و واجب است
عدالت کردن در قسمت کردن شبها در میان زنها و واجب است شب بودن
آمدن نه جماع کردن مگر بعد از گذشتن چهار ماه از جماع کردن و واجب
است برای زن آزاد دو برابر زن کنیز و هم چنین است حکم ذمیه که برای مسلمه
دو برابر ذمیه است **فصل** این فصل است در بیان احکام فرزندی که نفیا

کنیز موطوءه زاید یجب الاعتراف بولد الزوجه والامه مع احتمال کونه
منه اذا ولد ما بین ستة اشهر وتسعة بعد الوطی و واجبست اقرار کردن
بفرزندان و کنیز با وجود احتمال بودن فرزند وقتی که بزاید میان شش
ماه و نه ماه بعد از جماع کردن زن یا کنیز را ولا یجوز نفی الولد الممکن
خصوصا الاولاد ولو اناثا و جایز نیست انکار کردن هر که ممکن است
خاصه فرزندان و اگر چه دختر ها باشند و عن غیر لعن المراة لم یجز
له نفی الولد وکذا لو انزل علی فرج زوجته البکر فحملت وکذا الوطی
لامته ثم شک فی وقت الوطی و کسی که دور میکند منی خود را در وقت
جماع کردن از زن و بیرون فرج ریزد و جایز نیست او را بیرون
کردن فرزندی که زاید از فرزندی خود و هم چنین است اگر بریزد
منی را بر فرج زن خود که بکر باشد پس حامله شود و هم چنین اگر جماع
کند کنیز خود را بعد از آن شک کند در وقت جماع و دروی وجوب العقیقه
ولا یجوز لطخ راس المولود بدمها و روایت کرده شده است وجوب
عقیقه و جایز نیست آلوده کردن سر طفل بخون عقیقه و یجب ختان
الصبی عند البلوغ وکذا الکبیر ان لم یکن فعل ولو کان کافرا
فاسلم

فاسلم ویجب اعادته ان نبتت الغلفه بعد و واجبست ختنه کردن
طفل در وقت بالغ شدن و هم چنین است بزرگ هم اگر ختنه نکرده باشد
و اگر چه بوده باشد کافر پس مسلمان شده باشد و واجبست باز دیگر ختنه
کردن اگر روییده باشد پوست سر ذکر بعد از ختنه کردن ولا یجوز
ضرب الاولاد علی بکائهم ولا یجبر الحرة علی ارضاع ولدها ویجب
ارضاع الطفل واقله احد و عشرون شهرا و جایز نیست زدن فرزند
بواسطه گریه کردن ایشان و جایز نیست ستم کردن زن آزاد بشیر
دادن فرزند خود و واجبست شیر دادن طفل و کمتر وقت شیر دادن
بیست و یکماه است و یجب بر الوالدین ویحرم عقوقهما وقطیعة الارحام
ومن اقر بولد لم یجز له انکاره ولا یجوز الانتفاء من النسب الثابت
و واجبست نیکی کردن با پدر و مادر و حرام است نافرمانی پدر و مادر
و دوری کردن از خویشان و کسی که اقرار کند بفرزندی جایز نیست که
او را انکار کند و جایز نیست خود را بیرون کردن از نسبی که آن ثابت
باشد **فصل** این فصلیست در بیان احکام نفقه و واجب النفقه
یجب انفاق الانسان علی نفسه و علی ابویه و اولاده و زوجته و ما ملکته

ودوایردوقی سایر الواجبات من الزکوة والحج واداء الدین وغیر ذلک
وواجبست خرج کردن آدمی مال خود را بر خود وبر پدر ومادر وفرزندان
وزنها وبندها واسبهای خود ودر باقی واجبها از زکوة وحج واداء
قرض وغیر این چیزها ویشترط فی وجوب نفقة الآباء والاولاد
حاجتهم وغناه وفی نفقة الزوجه عدم النشوز وشرطست در
واجب بودن نفقه پدران وفرزندان محتاج بودن ایشان ومال
دار بودن اینکس ودر نفقه زن ناشزه نبودن او واطاعت کردن
ویجب نفقة الحبلی المطلقه حتی تضع والانفاق علی المطلقة
الرجعیه وعلی الحامل المتوفی عنها من مال الحمل وواجبست خرج
زن مطلقه که حامله باشد تا وقتی که بزاید وخرج کردن بر مطلقه
رجعیه وبر حامله که شوهر او مرده باشد از مال فرزندی که در شکم
اوست ویجب نفقة المملوک وان اعتقه اذا لم یکن له کسب
لا یجوز الترفه ولا التقتیر فی النفقة وواجبست خرج مملوک
اگرچه آزاد کرده باشد در وقتی که نباشد او را کسبی که خرج خود را
تواند از آن کسب بهم رساند وجایز نیست اسراف کردن ونه تنگی کردن

در

در خرج بر خود وبر اهل وعیال خود وبر هرکه واجب النفقه باشد **کتاب الطلاق** این کتاب در بیان شرطهای طلاق دادن زنست یشترط
فی المطلق البلوغ والعقل ولو عشرا والاختیار والقصد ووقوع
الصیغه وهی لفظ طالق واستماع رجلین عدلین وشرط کرده
شده است در طلاق دهنده بالغ بودن واگرچه ده سال باشد وعاقل
بودن واختیار داشتن وقصد طلاق دادن واقع شدن صیغه طلاق و
آن لفظ طالقست وشنوانیدن دو مرد عادل ویشترط الخلو من
الحیض ان کان دخل وطهر المواقعة الا الحامل والصغیرة والیائسه
وزوجة الغایب وشرط کرده شده است در مطلقه خالی بودن از حیض و
اگر دخول کرده باشد خالی بودن از طهری که جماع کرده است در آن طهر
یا نفخی که بعد از جماع حیض دیده باشد وپاک شده مگر زنی که حامله است
وزنی که کوچک باشد وزنی که ناامید باشد از حیض وزنی که شوهر او
غایب باشد بچندین شرط که مذکور شد ولا یجوز الطلاق قبل التزویج ولا
طلاق الاب زوجة الولد وجایز نیست طلاق دادن پیش از عقد نکاح
وجایز نیست طلاق دادن پدر زن پسر را **فصل** این فصلیست در

بیان احکام کل امرأة طلقت ثلاثا حرمت علی المطلق حتی تنکح زوجا
غیره یعنی هر زنی که طلاق داده شده است سه مرتبه حرام شده است بر طلاق دهنده
تا وقتی که شوهر دیگر کند واذا طلقت تسعا ینکحها بینها رجلان
حرمت علیه مؤبدا ان کان یرجع فی العدة ست مرات وجامع ثم طلق
والا فلا ووقتی که طلاق داده میشود زن نه مرتبه که نکاح کنند اورا
در میان نه مرتبه دو مرد حرام میشود بر شوهر اول حرام مؤبد اگر
باشد شوهر اول که رجوع کرده باشد در عده شش مرتبه وجماع کرده
باشد وبعد از آن طلاق داده باشد واگر رجوع وجماع نکرده باشد
حرام مؤبد نمیشود ویشترط فی المحلل البلوغ والدخول ودوام العقد
وشرط کرده شده است در شوهری که بعد از طلاق سیم میکند بالغ بودن
ودخول کردن وبعقد دایم خواستن ولو طلقت الامة مرتین
حرمت علی المطلق الا بعد المحلل فان اشتراها ووطئها مولاها
لم تحل للزوج ووقتی که طلاق داده شود کنیز دو مرتبه حرام میشود
بر طلاق دهنده مگر بعد از محلل پس اگر بخرد آن کنیز را وجماع کند
او را مولای او حلال نمیشود برای شوهر **فصل** این فصل است در بیان
احکام

المحلل

الصغیرة والیائسة وغیر المدخول بها وتجب العدة علی المطلقة فیما سوی الثلثة

احکام عده وغیرها لا عدة علی المطلقة فیما ثلث یعنی عده نیست بر طلاق
داده شده کوچک ونه بر زن هی (؟) ونه بر زنی که دخول نکرده باشد او وواجب
است عده بر طلاق داده شده که غیر این سه تا باشد والواجب من العدة
ثلثة اطهار فیتبین بروئیتها الحیض الثالث ان کانت الاول عن الطلاق
دموییا والا فاول الرابع فلا یجوز الرجوع وان کانت لا تحیض
فثلثة اشهر وان کانت تحیض فی ثلثة اشهر مرة فثلاثة حیض یا یکسال سنة
واذا حاضت مرة ثم بلغت سن الیاس وجب علیها اتمام العدة بشهرین
وواجب از عده سه طهر است پس باین میشود مطلقه بدیدن اول حیض سیم
اگر دیده باشد حیض اول را بعد از طلاق دادن ولکن شش زمانی واگر
چه اندکی باشد واگر بعد خون باشد حیض اول از طلاق پس باین میشود بدیدن
اول حیض چهارم پس جایز نیست رجوع کردن در طلاق برای شوهر پس اگر
حیض نمی بیند تن پس عده او سه ماه است پس اگر حیض می بیند در هر سه ماه
یکمرتبه پس عده آن سه حیض است یا یکسال ووقتی که حیض ببیند یکمرتبه پس
برسد بسن ناامیدی از حیض واجبست براو تمام کردن عده بدو ماه بجای
عوض دو حیض باشد ویجب العدة علی المختلعة والمبارات والمطلقة رجعیا

للزوج

الا ما استثنى وواجبست عده بر مطلقه بطلاق خلعی وبطلاق مبارات
وبه طلاق مگر آنچه استثنا کرده شده است که عبارتست از صغیره وآیسه وغیر
مدخوله باشد ولا یجوز الرجوع للزوج فی الصورتین الا ان ترجع
المختلعة والمبارات فی البذل قبل الخروج من العدة فله الرجوع فی طلاقها
وجایز نیست رجوع کردن در این دو صورت که مذکور شد مگر اینکه رجوع کند
مختلعه ومبارات در بذل پیش از بیرون رفتن از عده پس می رسد شوهر
را هم رجوع کردن در طلاق این مختلعه ومبارات والعدة تجب علی الحامل
المطلقة وهی وضع الحمل ولو من ساعتها وذات التوامین تبین بوضع
الاول فلا یجوز الرجوع للزوج ولا یجوز لها ان تتزوج الا بعد وضع
الثانی وعده واجبست بر حامله که طلاق داده شده است وعده او زاییدن
اوست واگرچه زاید همان ساعت که طلاق داده شده وصاحب دو حمل باین
میشود بزاییدن حمل اول پس جایز نیست شوهر را همان ساعت رجوع کردن
وجایز نیست زن را که شوهر کند مگر بعد از وضع حمل دویم ویجب علیها
الرجوع فی الحیض والطهر الی ما اعتادت فی محله وواجبست بر زن رجوع در
حیض وطهر بسوی چیزی که گذشته در عادتش ولا یجوز للمطلقة رجعیا
ان

ان یخرج من بیت زوجها ولا یخرج منه الا باذنه ولیس له ان یخرجها
الا ان تاتی بفاحشة وجایز نیست مطلقه بطلاق رجعی که بیرون رود از
خانه شوهر خود برای کار ضروری که غیر از حج باشد ونه برای حج سنتی مگر
برخصت شوهر ونمی رسد شوهر را که بیرون کند او را مگر اینکه فاحشه کند
در خانه او ویجب علیه نفقتها فی العدة واذا ادعت انقضاء العدة مع
الاحتمال وجب القبول وواجبست بر شوهر نفقه زن در عده رجعی
که دعوی کند تمام شدن عده را با وجود احتمال تمام شدن واجبست
قبول کردن این دعوی ویجب العدة علی المسترابة بالحمل الی تسعة اشهر
وواجبست عده بر زنی که شک داشته باشد در حامله بودن تا نه ماه ویجب
العدة من یوم طلقت لا من یوم بلوغ الخبر فان علمت بعد انقضائها
سقطت وواجبست عده طلاق از روزی که طلاق داده شده است نه از
روز رسیدن خبر طلاق باو پس اگر بداند طلاق را بعد از تمام شدن
عده ساقط میشود عده طلاق ویجب عدة الوفاة من یوم بلوغ الخبر
وان کان بعد سنین لا من یوم الموت وواجبست عده وفات از روزی
که میرسد خبر مرگ شوهر بزن در آن روز واگرچه بعد از سالها باشد نه از

دهد وفات و یجب علی المتوفی عنها الحداد بترک الزینة والطیب
الواجبین عدة الوفاة اربعة اشهر وعشرة ایام فان کانت
حاملا فابعد الاجلین منها ومن الوضع وواجبست بر زن شوهر
مرده که عده که عبارتست از ترک کردن زینت وآرایش کردن و
بوی خوش مالیدن وواجبست در عده وفات چهار ماه وده روز
پس اگر باشد آن زن حامله پس عده او مدتیست که دورتر باشد از چهار
ماه وده روز واز زاییدن یعنی اگر نزاید پیش از چهار ماه وده روز
عده چهار ماه وده روزست واگر نزاید بعد از آن عده او زاییدنست
از چهار ماه وده روز واذا مات فی العدة الرجعیة وجب علیها استیناف
عدة الوفاة ووقتی که بمیرد شوهر در عدة رجعی واجبست بر زن
از سر گرفتن عده وفات وذات البعل اذا تزوجت ودخل وجب
علیها العدة من الثانی کالمطلقه ووجب مفارقتها له والرجوع
الی الاول وزن صاحب شوهر وقتی که شوهر دیگر بکند وجماع کند
دویم واجبست دوری کردن زن از شوهر دویم بقدر عده طلاق
وبرگشتن بسوی شوهر اول والواجب علی الامة من عدة الطلاق

طهران

طهران فان لم تحض فخمسة واربعون یوما الا ما استثنی ومن الوفاة
اربعة اشهر وعشرا وکذا المتعه وکذا الامة اذا وطئها مولاها ثم مات
ولو مدبرة فان اعتقها اعتدت کالمطلقه فان مات فیها وجب علیها
عدة الوفات وواجب بر کنیزان عده طلاق دو طهر است پس اگر حیض
نه بیند چهل وپنج روزست مگر آنچه مستثنی شده است واز وفات چهار
ماه وده روزست وهمین حکم دارد متعه وهم همین حکم دارد کنیز هم
وقتی که جماع کند او را آقای او پس بمیرد واگر مدبره باشد هم پس اگر آزاد
کند او را عده نگه میدارد مانند زن طلاق داده شده پس اگر بمیرد
در عده واجبست بر او عده وفات چهار ماه وده روز وتجب العدة
علی الزانیة اذا ارادت ان تتزوج الزانی او غیره وواجبست عده بر
زن زنا کننده وقتی که میخواهد شوهر خود کند زانی یا غیر او را ویجب علی
الذمیة العدة کالامة فان اسلمت فیها فکالحرة وواجبست بر زنی که
ذمیه باشد عده مانند کنیز پس اگر مسلمان شود در عده پس مانند آزاد
ست در عده وبایدکه تمام کند عده آزاد را وذو الاربع اذا طلق رجعیا
لم یجز له تزویج اخری فی العدة وکذا من اراد تزویج اختها وکذا المتعه

لا يتزوج اختها في عدتها واذا اعتقت في الرجعية وجب عليها
عدة الحرة وصاحب چهار زن وقتی که طلاق رجعی دهد جایز نیست
او را خواستن زن دیگر در عده آن زن وهم چنین است حکم کسی که خوا
خواهر زن را عقد کند وهم چنین است متعه که نخواهد خواهر او را در عده
عده متعه و وقتی که آزاد کرده میشود کنیز در عده رجعی واجب
میشود بر او عده آزاد **فصل** في الخلع والمبارات این فصلی است در
بیان احکام خلع ومبارات لا يحل الخلع ولا العوض حتى تظهر
الكراهة من المرأة ولا يجوز الاضرار بها حتى تفتدي ولا يجوز لها
طلب الخلع والطلاق اختيارا ولا بد من الاتباع بالطلاق وحلال
نیست طلاق خلعی دادن وحلال نیست عوض گرفتن تا وقتی که ظاهر
شود کراهت از زن وجایز نیست ضرر رسانیدن بزن تا عوض دهد بشوهر
وخلاص کند خود را از دست او وجایز نیست از برای زن طلبیدن خلع
وطلاق از شوهر در حالت اختیار وناچار است در خلع گفتن طلاق
بعد از گفتن صیغه خلع ولا يجوز ان يأخذ من المباراة اكثر من المهر
ويجوز في الخلع وجایز نیست که گرفته شود از زنی که نخواهد شوهر را

وشوهر

وشوهر هم او را بیش از مهر وجایز است گرفتن بیش از مهر از زنی که
نخواهد شوهر را وشوهر خواهد او را ولا يجوز الرجوع في طلاقهما الا ان
ترجع في البذل وجایز نیست رجوع کردن شوهر در طلاق خلع
ومباراة مگر آنکه رجوع کند ایشان در آنچه بشوهر عوض طلاق بذل
کرده اند پس رجوع کند شوهر ولا بد في المباراة من الكراهة
منهما وناچار است در مبارات از کراهت مرد وزن هر دو بر خلاف خلع
که کراهت از زن است تنها **فصل** في الظهار این فصلی است در بیان
ظهار اذا قال انت علي كظهر امي او اختي او نحوهما حرم عليه وطيها
حتى يكفر او يطلق ثم يعقد عليها وقتی که بگوید بزن خود که انت علی
كظهر امي يا اختي يا مانند آن حرام میشود بر او جماع کردن تا آنکه
کفاره دهد یا طلاق دهد که بعد از آن دیگری بخواهد او را ويشترط في وقوعه
البلوغ والعقل والاختيار والقصد وزوجيتها والدخول بها
وكونها في طهر لم يجامعها فيه وسماع عدلين فتجب الكفارة اذا اراد
الوطي فان طلق سقطت فان رجع واراد وجبت وان تعدد الظهار
ولو عن امرأة واحدة وجب عن كل مرة كفارة وكذا لو تعدد النسا

ولو بلفظ واحد وان جامع قبل الكفارة لزمه كفارة اخرى و شرط
كرده شده است در واقع شدن ظهار بالغ بودن مظاهر و عاقل
بودن او و اختيار داشتن و قصد كردن ظهار و زن مظاهر
بودن آن زن در وقت صيغه گفتن ظهار او و جماع كردن او را
پيش از ظهار و بودن آن زن در طهرى كه جماع نكرده باشد او را
در آن طهر و شنيدن دو مرد عادل صيغه را پس واجب ميشود كفاره
بر مرد وقتى كه ميخواهد جماع را پس اگر طلاق دهد ساقط ميشود كفاره
پس اگر رجوع كند در طلاق و خواهد جماع را واجب ميشود كفاره و
اگر مكرر شود ظهار اگر چه از يك زن باشد واجب است از هر مرتبه
كفاره و همچنين است حكم اگر مكرر باشد زنها و اگر چه اين ظهار متعدد
از زنهاى متعدده بيك لفظ باشد و اگر جماع كند پيش از كفاره دادن
لازم ميشود او را كفاره ديگر بسبب جماع كردن ولا يجبر فان يجبر على
الكفارة والوطى او الطلاق الا بعد المرافعة ومضى ثلثة اشهر
و جايز نيست كه جبر كرده شود مرد بر كفاره دادن و جماع كردن
يا بر طلاق دادن مگر بعد از طلبيدن جماع را پيش حاكم شرع و
گذشتن

گذشتن سه ماه **فصل** في الايلاء اين فصليست در بيان قسم خوردن
لا يقع الا بالله واسمائه الخاصة بقصد الاضرار اذا حلف على ترك
الوطى اكثر من اربعة اشهر او مطلقا حرم عليه حتى يكفر ولا
يجب عليه تركه اكثر من ذلك الا برضاها واقع نميشود ايلاء مگر بخدا
و بنامهاى او كه مخصوص اوست بقصد ضرر رسانيدن بزن بر وقتى كه
قسم بخورد بر ترك كردن جماع و بگويد كه جماع نميكنم بيشتر از چهار
ماه يا بگويد كه جماع نميكنم با اين زن حرام ميشود جماع بر او تا وقتى
كه كفاره بدهد جهة قسم و جايز او واجب نيست ترك كردن بيشتر از چهار
ماه مگر برضاى آن زن ويشترط فيهما الدخول وحريتهما ولا يجبر
ان يوقعا الا بعد اربعة اشهر فيجبر على ان يفيء او يطلق فان فاء
وجب عليه الكفارة وان طلق وجب اعتبار الشرائط و شرط كرده شده است
در ايلا مدخوله بودن زن و آزاد بودن زن و جايز نيست كه ايستاده
كرده شود شوهر مگر بعد از چهار ماه پس جبر كرده ميشود بر جماع كردن
يا طلاق دادن پس اگر جماع كند واجب ميشود بر او كفاره و اگر طلاق
دهد واجب است اعتبار كردن شرائط طلاق دادن **فصل** في الكفارة

این فصلی است در بیان احکام کفاره دادن تجب الکفارة المرتبة فی الظهار
وقتل الخطاء عتق رقبة فان عجز فصیام شهرین متتابعین فان
عجز فاطعام ستین مسکینا ولا یجوز التفریق قبل تتابع شهر ویوم
والواجب علی العبد صوم شهر واجب است کفاره که بترتیب مراد میشود
در ظهار و در کشتن خطا این کفاره مرتبه آزاد کردن بنده است
پس اگر نتواند آزاد کند بنده پس روزه دو ماه از پی هم پس اگر عاجز شود
از روزه داشتن پس طعام دادن شصت مسکین یکی جایز نیست
افطار کردن در میان تا نماند روزه کفاره بیش از روزه یکماه و یکروز
پی هم و واجب است بر بنده روزه داشتن یکماه برای کفاره ظهار و قتل
خطا تجب الکفارة المخیرة المرتبة فی کفارة الیمین واطعام عشرة
مساکین او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام
ویتعین اذا اجتمعت کفاره که اختیار داده شده است در این مرتب
هم و آن طعام دادن ده مسکین هم است یا جامه دادن ایشان یا آزاد کردن
بنده پس کسی که نیابد این چیزها را پس کفاره او سه روز است روزه و تجب
کفارة الجمع بقتل المسلم عمدا ولو قتل عبده او عبد غیره واجب است

کفاره

کفاره جمع بکشتن مسلمانان بقصد و اگرچه کشتن بنده خود باشد یا بنده
غیر خود وکفارة شق الثوب علی الزوج او الولد کفارة یمین وکذا
نتف المرأة شعرها وفی جزها شعرها کفارة مخیرة وکفاره پاره کردن
جامه برای مردن شوهر یا فرزند کفاره یمین است و هم چنین کندن
زن موی خود را و در بریدن زن موی خود را کفاره مخیره واجب است
ومن تزوج امرأة لها زوج وجب ان یفارقها ویتصدق بخمسة
اصوع دقیقا وکسی که بخواهد زنی که شوهری داشته باشد واجب است
بر آن کس که دوری کند از آن زن و تصدق کند به پنج صاع از
آرد **فصل** فی اللعان این فصلی است در بیان احکام لعان و
لا یصح الا بعد الدخول والقذف بالزنا مع دعوی المعاینة
او انکار الولد ویشهد الرجل اربع شهادات ویلعن نفسه فی
الخامسة وتحرم المرأة فتحرم علیه مؤبدا او عزیر بکذب یجب علیه
الحد ومن اقر باحد التوأمین لم یجز له انکار الآخر ولا یجوز
لعن الحامل قبل الوضع وصحیح نیست لعن کردن زن و شوهر مگر
با مکر بعد از دخول کردن بزن و نسبت دادن زن بزنا با وجود دعوی

کردن مرد دادن نارا یا انکار کردن او فرزندی را کز او ایستاده زن
پس وی یکی از این دو صورت لازم است که چهار گواه عادل بیارد بر زنا کردن
آن زن واگر نه حد شرعی بر او لازم میشود مگر آنکه لعان کند با زن
در حضور گواهی میدهد چهار گواهی که من هر آینه از جمله راستگویانم در این
دعوی زنا و لعنت کند خود را در مرتبه پنجم که اگر اند دروغ گویانم
زن نیز چنین میگوید چهار مرتبه پس لعنت میکند خود را مرتبه پنجم
که اگر او اند راستگویان باشد پس حرام میشود زن بر مرد همیشه و
کسی که ابا کند از لعان کردن واجب میشود بر او حد و کسی که اقرار
کند یکی از دو فرزند که بیک شکم باشد جایز نیست او را انکار کردن
دیگری و جایز نیست سنگسار کردن زن بچه دار بعد از ثبوت شرعی
پیش از زاییدن **کتاب العتق** لا یجوز العتق الا بعد تحقق
الملک وقصد القربه والتلفظ بالصیغه منجزا الا متوقفا علی شرط
ولا بقصد الحلف جایز نیست آزاد کردن بنده مگر بعد از تحقق
شدن ملکیت او وقصد کردن رضای خدا و گفتن صیغه عتق یا تعلیق
نه موقوف بشرطی ونه بقصد قسم خوردن یعنی قسم خورد تا او آزاد شود

بلشو

باشد ولو شرط العتق خدمة مدة وجب علی المملوک وکذا لو اعتقه
وتزوجه ابنته وشرط علیه ان اغارها رد فی الرق وکان علیه
مائة دینار واگر شرط کند آزاد کننده خدمت زمانی را واجب میشود
آن خدمت وهم چنین است حکم اگر آزاد کند او را وزن دهد کند
دختر خود را وشرط کند بر او که اگر بغیرت آرد او را رد کرده شود
بسوی بندگی یا باشد بر او صد اشرفی ومن اعتق حصته من مملوک
مشترکة فی حالتی که قصد ضرر شریک داشته باشد یا مالدار باشد واجب
میشود بر او باقی قیمت بنده برای شریک وآزاد کرده میشود تمام بنده و
اگر قصد ضرر شریک نداشته باشد ومالدار هم نباشد سعی میکند
بنده در دادن قیمت حصه شریک دیگر وآزاد کرده میشود بعد از
ادای تمه قیمه خود ویشترط فی العتق البلوغ والعقل والاختیار
والقصد وان یقول انت او غلامی حر او نحوهما وشرط کرده شده
است در آزاد کننده بالغ وعاقل بودن واختیار داشتن وقصد
کردن وآنکه بگوید تو آزادی یا غلام من آزاد است یا مانند این
دو صیغه ولا یجوز الحکم برقیة احد بدون الثبوت باقرار او

مضارا او معسرا وجعلها علیه ... لا یعتق الا علی الکل ... عتق
دیگری آزاد کند حصه خود را الا ... شریک ...

بینة وجایز نیست حکم کردن به بندگی کسی که بودن ثابت شده است بندگی او با قرار
یا به بینه ولو بیع ثم ادعی الحریة لم یقبل الا ببینة وکذا لو اقر واگر بنده فروخته
شود بعد دعوی کند آزادی را قبول کرده نمیشود این دعوی مگر به بینه شرعیه
وهم چنین است اگر اقرار کند به بندگی خود بعد از آن دعوی کند آزادی را
ولا یجوز شرط البائع الولاء ولا بیعه ولا هبته وجایز نیست شرط کردن
بایع ولا را برای خود و نه فروختن ولای بنده و نه هبه کردن واذا قال
المملوک لمولاه بعنی بسبعة مائة وانا اعطیک ثمانمائة وللعبد مال کان
علیه الوفاء بالشرط والا فلا و وقتی که بنده بگوید با آقای خود که مرا بفروش
به هفتصد ومن میدهم بتو هشتصد و بنده را مالی باشد واجب است بر او
وفا کردن باین شرط واگر مال نداشته باشد واجب نیست دادن این هشتصد را
بر بنده ولا یجوز بیع الحر ولا شراؤه وکذا اللقیط ومن اعتق بعض مملوکه
انعتق کله وجایز نیست فروختن آزاد و نه خریدن او وهم چنین است
حکم طفلی که برداشته باشند از در مسجد یا از سر راهی و نداشند و اگر کسی
که آزاد کند حصه از بنده خود را آزاد میشود تمام آن بنده ومن نذر عتق
مملوک وجب علیه وان لم یکن عارفا وکسی که نذر کند آزاد کردن بنده را واج
ـب

است بر او اگر چه نباشد عارف آن بنده باحوال ائمه و [illegible] ایشان
چنانچه باید ومن دفع الیه مملوک مالا لیشتریه لم یجز له ان یشتریه
کاملا من مال العبد بل بعضه الذی شاء او لدون هما فیکون ولاء له
وکسی که بدهد باو غلامی مالی را برای اینکه بخرد او را با تمامی
جایز نیست که کسی را که بخرد او را بتمامی از مال آن بنده بلکه قسم کند با آن
چیز که دارد واگر چه یکی هیچ باشد تا ولاء بعد بنده او [illegible] اذا
اسلم العبد الذی [illegible] وقتی که مسلمان شود
بنده ذمی واجب است فروختن آن بنده بمسلمانی و قیمت
والتدبیر کالوصیة فیعتق بعد الموت من الثلث لا قبله الا ان یعتقه
مولاه منجزا و تدبیر حکم وصیت دارد آزاد میشود بعد از
مردن آقای خود از ثلث مال او و نه پیش از مردن آقا مگر آنکه آزاد کند
او را آقای او بالفعل ویجب علی المکاتب اداء مال المکاتبة ویجب
علیهما الوفاء بها و واجب است بر بنده که مکاتب باشد ادا کردن
مال المکاتبة و واجب است بر هر یکی از مکاتب و مکاتب وفا کردن
بمکاتبه ولا یعتق من المشروط شیء حتی یؤدی جمیع ما علیه

ويعتق من المطلق بالنسبة ولا يجوز له ان يؤخر نجما عن محله ولا
ان يتصرف في ماله بما زاد عن القوت الا باذن مولاه ولا يحج ولا
يتزوج الا باذن وآزاد نميشود از مكاتب مشروط چيزى تا وقتى كه
ادا كند همه آنچه شرط كرده شده است و بعضى او آزاد ميشود از مكاتب مطلق بنسبت
آنچه ادا كند از مال كتابت و جايز نيست مكاتب را كه پس اندازد نجمى را از
جاى خود و نه آنكه تصرف كند در مال خود زياده بر قوت خود مگر برخصت
آقاى خود و نه آنكه حج كند و نه آنكه زن بگيرد مگر برخصت آقا ويحرم
الوطي المكاتبة على مولاها الا ان تعتق ويتزوجها فان فعل بغير
عقد وجب عليه مهر امثالها ويجب الوفاء بشرط الكتابة المشروطة
وحرامست جماع كردن كنيزى كه مكاتبه باشد بر آقاى او مگر آنكه آزاد
كرده شود و عقد كند آقا او را پس اگر وطى كند بى عقد واجبست بر او
مهر امثال آن كنيز و واجبست وفا كردن بشرطهاى كتابت كه آن شرطها
موافق شرع باشد **فصل** في الاقرار اين فصليست در بيان احكام
اقرار من اقر بشيء وجب عليه القيام به واداؤه الى صاحبه واذا
اقر في مرض الموت غير متهم وجب من الاصل والا فمن الثلث

كسى

كسى كه اقرار كند بچيزى واجبست بر او قيام بآن چيز و ادا كردن بسوى
صاحبش و وقتى كه اقرار كند در بيمارى كه در آن بميرد و باشد اقرار
كننده غير متهم واجب ميشود دادن آنچه اقرار كرده باشد از اصل مال
او هر چند كه زياده بر سه يك مال او باشد و اگر متهم باشد پس ادا مى شود
از سه يك يعنى اگر زياده بر سه يك باشد آن زيادتى باطلست ومن
اقر بوارث او دين كان المقر وارثا وجب عليه في حصته الا ان يقر عدلان
فيجب على الجميع و كسى كه اقرار كند بوارثى يا بقرض ميت و باشد اقرار كننده
وارث آن ميت واجبست آن اقرار در حصه مقر مگر آنكه اقرار كنند دو عادل
از وارثان پس واجب ميشود در حصه وارثان مقر اما بان دينى كه اقرار كردند
بكلى ايشان اقرار كنند دو عادل پس واجب ميشود بر همه وارثان آن حصه
ميراث ايشان **فصل** اين فصليست در بيان احكام جعاله الجعالة
لازمة بعد العمل فيجب ما شرط على عمل محلل بعد الاتيان به ولا
يجوز على المحرم ولا يلزم جعاله لازمست بعد از عمل پس واجب ميشود
آنچه شرط كرده شده است بر كارى كه حلال باشد بعد از كردن
آن كار و جايز نيست جعاله بر كارى كه حرام باشد و لازم نمى شود بكردن

در

آن کار **کتاب الایمان والعهد والنذر** این کتاب در بیان احکام قسمها و عهد
کردن با خدا و نذر کردن است یحرم الیمین الکاذبة الا لضرورة او تقیة
ولا یجوز ان یحلف فیما لیس بصحیح انه یعلم کذا حرام است قسم دروغ
خوردن مگر برای ضرورتی یا تقیه و جایز نیست که گفته شود در باب چیزی
که صحیح نباشد خدا میداند که چنین است ویجب الرضا بالیمین الشرعیة
ویحرم الحلف ولو صادقا بالبراءة من الله او نبی او امام وحرام
است قسم خوردن واگرچه راست گو باشد به بیزاری از خدا یا از پیغمبری
یا امامی ویجب العمل بالحلف علیه الا فی معصیة کتحریم حلال او
تحلیل حرام او قطیعة رحم او مرجوح شرعی او دنیوی وواجب
است عمل کردن بچیزی که عمل کردن بچیزی که قسم خورده باشد بآن
جز مگر در باب گناهی مانند حرام کردن حلال یا حلال کردن حرامی
را یا بریدن از خویشی مگر در مرجوح شرعی یا مرجوح دنیوی ولا یجوز
الحلف بغیر الله ولا ینعقد ویشترط البلوغ والعقل والاختیار
والقصد وکذا العهد والنذر وجایز نیست قسم خوردن بغیر خدا و منعقد
هم نمیشود اگر قسم خورده باشد و شرط کرده شده است در منعقد شدن

قسم

قسم بالغ بودن قسم خورنده و عاقل بودن و اختیار داشتن و قصد
کردن و هم چنین است عهد و نذر ولا یجوز ان یحلف ولا یستحلف الا علی
العلم او نفیه او اثبات فعل الغیر وینعقد علی ترک الحرام وفعل
الواجب فیجب الکفارة بالحنث وکذا النذر والعهد وجایز نیست کسی
را که قسم خورد ونه اینکه قسم دهد کسی را مگر بعلم یا بنفی علم یا به
ثابت کردن فعل غیر خود و منعقد میشود قسم خوردن بترک کردن
فعل حرام و کردن واجب و واجب میشود کفاره بشکستن حرام و ترک
اك ح کردن واجب و هم چنین است عهد و نذر ومن حلف لا یشرب من لبن عنز
بعینه ولا یاکل من لحمها فلیجتنبها ولیجتنب اولادها وکسی که
قسم خورد که نخورد از شیر بزی و نخورد از گوشت او پس باید که
اجتناب کند از آن و از گوشت او و میباید اجتناب کند از
اولاد آن بز نخورد شیر آنها یا گوشت آنها ولیس لمن احلف المنکر
لم یحل له الاقتصاص من ماله والاجان وکسی که قسم دهد منکر را
جایز نیست گرفتن او از مال منکر و اگر قسم نه دهد جایز است از مال
منکر گرفتن بقدر حق خود ولا ینعقد النذر حتی یقول لله علیَّ

علی کذا ویکون عبادة ان کان شکرا و منعقد نمیشود نذر تا آنکه
بگوید لله علی کذا یعنی از برای خداست بر من چنین چیزی و بوده باشد
آنچیزی که بر خود لازم کرده است عبادتی اگر باشد شکر و من نذر التصدق
بالکثیر وجب علیه ثمانون درهما ان نوی الدراهم وان نوی الدنانیر
فثمانون ایضا و کسی که نذر کند صدقه کردن بمال بسیار واجب است بر او هشتاد
درهم اگر قصد کرده باشد درهم و اگر قصد کرده باشد دینار را
پس هشتاد دینار نیز و یجب الوفاء بالنذر مع الامکان لا مع التعذر
و واجبست وفا کردن بنذرها با وجود ممکن بودن وفا کردن نه با عدم
امکان وفا و لا ینعقد فی المرجوح والمعصیة ولو تجددت المرجوحیة
و منعقد نمیشود نذر در چیزی که مرجوح باشد و در معصیت و اگر چه
تا زمان بیم رسیده باشد مرجوحیت آن چیزی که نذر کرده است **کتاب**
الصید والذباحة این کتاب شکار کردن و ذبح کردن است یحل صید الکلب
المعلم مع التسمیه الا ان یدرك ذکوته فلا یحل الا بها و لا یجوز
اکل صید حیوان آخر الا ان یدرك ذکوته و کذا ما صاده کلب غیر معلم
ولو مع معلم و کذا ما صاده المعلم من غیر ان یرسله صاحبه و کذا اذا

سمی غیر الذی ارسل حلال است شکار سگی که تعلیم کرده باشند او را
شکار کردن و اگر بسم الله گفته باشند وقت فرستادن آن سگ مگر
آنکه دریافته شود ذکوة آن حیوان داشته باشد که در این وقت حلال
نیست بی ذکوة و جایز نیست خوردن شکار حیوان دیگر غیر سگ مگر آنکه
دریافته شود ذکوة آن یعنی ذبح کرده شود و همچنین است چیزی که
شکار کرده شود او را سگی که معلم نباشد و اگر چه باشد با سگی که معلم
باشد و همچنین است چیزی که شکار کرده باشد او را سگ معلم بی آنکه
بفرستد آن را صاحب آن و همچنین است حکم وقتی که بسم الله بگوید غیر آن
کسی که فرستاده است سگ معلم را که در این صورتها اگر شکار زنده باشد
ذبح کرده شود حلال است و الا حرام است و یحل ما صید بالسلاح کالسیف
والرمح والسهم لا بآلة اخری غیر الحدید الا ان یذکی و حلال است
چیزی که صید کرده شود مانند شمشیر و نیزه و تیر نه بآلت دیگر که
غیر آهن باشد مگر آنکه ذبح کرده شود و اذا رمی الصید فوقع
من جبل او حایطا و فی ماء فمات لم یحل اکله الا ان یکون رأسه
خارجا من الماء و کذا اذا غاب عنه ولم یعلم ما قتله و وقتی که

بزند شکاری را پس بیفتد آن شکار از بالای کوهی یا دیواری یا بیفتد
در آب پس بمیرد حلال نیست خوردن آن شکار مگر اگر باشد
آن شکار بیرون از آب و هم چنین است وقتی که غایب شد شکار از
او و نمیداند که چه چیز کشت آن شکار را یعنی انداختن او مرد یا
چیزی دیگر پس حلال نیست ولا یحل صید البندقة وكذا الابل و
البقر والغنم الا ان تستوحش ونضطر اليهما وحلال نیست
شکار کردن چوبها پیش از آنکه ببرند بسلاح و هم چنین است
شتر و گاو و گوسفند مگر اگر دشوار باشد ذبح کردن آنها ضرور
باشد کشتن آنها که در این وقت حکم شکار خواهد داشت حلال
ومن ضرب صيدا فابان منه عضوا لم يحل ذلك العضو وکسی که
بزند شکاری را پس جدا کند از او عضوی را حلال نیست آن عضو من
صاد طيرا فعرف صاحبه او الدعا من لا يتهم وجب عليه رده اليه وکسی
که بگیرد مرغی را پس شناسد صاحب آنرا یا دعوی میکند کسی که متهم نباشد
پیش او واجب بر او رد کردن آن مرغ بسوی صاحبش **فصل**
این فصل است در بیان احکام ذبح و آلات او ولا یجوز التذکیة بغیر

الحدید

الحديد الا في الضرورة فيجوز بالمروة والقصبة والعود والعظم ونحوها
جایز نیست ذبح کردن بغیر آهن مگر در وقت ضرورت پس جایز است ذبح کردن
بسنگ سفید و نی و چوب و استخوان و مانند اینها ويعتبر في النحر الطعن
في اللبة وفي الذبح كونها في الحلق عند الراس ولا يحل ما ذبح من
غير الذبح وكذا المنحور اذا ذبح والمذبوح اذا نحر والنحر مخصوص
بالابل ومعتبر است در نحر شتر زدن کارد یا نیزه در گودی شتر
و در ذبح غیر شتر بودن ذبح در زیر حلق او نزدیک سر شتر و حلال
نیست آنچه ذبح کرده شده است از غیر جای ذبح و هم چنین است شتر
وقتی که ذبح کرده شود و غیر شتر وقتی که نحر کرده شود که حرام میشوند
ونحر مخصوص است بشتر ولا يحل الذبيحة اذا سلخت قبل ان تموت و
حلال نیست کشته شده وقتی که پوست کنده شود پیش از مردن و لا بد
من الحركة الاختيارية بعد او خروج الدم المعتدل والا لم تحل
و ناچار است از حرکت اختیاری مذبوح بعد از ذبح او یا بیرون آمدن
خون معتدل و اگر حلال نیست آن مذبوح بمجرد ذبح و نیز شرط است استقبال
القبلة بها والتسمية فان ترك احدهما عمدا لا نسيانا حرمت و نظ

کرده شده است در ذبح رو بقبله کردن ذبیحه و بسم الله گفتن پس اگر ترک
کند یکی از این دو را بقصد حرام میشود آن ذبیحه و حرام نمیشود اگر
ترک کند استقبال یا تسمیه را بنسیان و بی قصد والجنین ان خرج
حیا لم یحل الا بالتذکیة والا حل بذکوة امه اذا اشعر او وبر یعنی بچه
که در شکم حیوان باشد در وقت ذبح اگر بیرون آید بعد از ذبح
زنده حلال نیست مگر بذبح آن جنین و اگر نه حلال است بذبح مادر چون
وقتی که مو بیرون آورده باشد ولا یحل ما مات بغیر ذکوة ولا ما ذبح
علی النصب ولا ذبیحة احد من الکفار ولو ذمیا وان سمی یعنی حلال نیست
چیزی که مرده است بی ذبح و نه چیزی که ذبح کرده شده باشد بر بتها
و نه کشته یکی از کافران و اگرچه ذمی باشد و اگرچه بسم الله گفته باشد
وما یقطع من اعضاء الذبیحة قبل ذبحها میتة لا یحل یعنی چیزی که بریده
میشود از عضوهای حیوان پیش از ذبح کردن آن میته است که حلال نیست
وذکوة السمک اخراجه حیا من الماء ولا یحل ما مات فی الماء وذکوة الجراد
اخذه حیا و ذبح کردن بیرون آوردن ماهی است از آب زنده و حلال نیست
ماهی که بمیرد در آب و ذبح ملخ گرفتن ملخ است زنده **کتاب**

الاطعمه

الاطعمه والاشربه این کتابیست در بیان خوردن و آشامیدن تحرم المیتة
والدم ولحم الخنزیر الا عند الضرورة الشدیدة بقدر البلغة حرام است
خوردن مرده و خون و گوشت خوک مگر در وقت ضرورت سخت بقدر
آنچه توان زنده بود نه زیاده بر آن قدر ولا یحل شیء من المسوخ ولا
من السباع ولا من الحیات ولا من الغربان ولا من السمک الذی له
فلوس ولا الطافی ولا السمکة التی تبلعها الحیة ثم تطرحها وقد
تسلخت فلوسها ولا السلحفات ولا الطیر المجهول الذی لیس له قانصة
ولا حوصلة ولا صیصیة ولا ما یصف غالبا ولا بیض ما لا یؤکل لحمه
فان اشتبه حرم ما یستوی طرفاه یعنی حلال نیست چیزی از مسخ شده
و نه چیزی از درندها و نه چیزی از مارها و نه چیزی از کلاغها و نه
چیزی از ماهیها که نباشد آن را فلوس و نه ماهی که مرده باشد در آب و نه
ماهی که فرو برده باشد آن را مار و بعد از آن بیندازد آن را و حال آنکه کنده
شده باشد فلوسهای آن و نه سنگ پشت و نه خرچنگ و نه مرغی که
مجهول باشد و نباشد آن را سنگدان و نه چینه دان و نه خاری که از
عقب پای بعضی از مرغها می باشد و نه چیزی که صف زند اکثر اوقات

یا بسط بال کند و بال نزند

وبالها را برهم مينهند مكروه بعضى اوقات ونر تخم چينى كه خود نخيت
كوشت آن بين اكر مشتبه شود آن تخم مرغ حرامست چينى كه برابر باشند
دو طرف آن والشاة اذا شربت خمرا حتى سكرت ثم ذبحت لم يحل اكل ما
فى بطنها وان شربت بولا لم يحل حتى يغسل وكوسفند وقتى كه فرو كشد
شراب را تا مست شود وبعد از آن ذبح كرده شود حلال نيست خوردن چيزى
كه در شكم او باشد واكر فرو كشد بول را حلال نيست خوردن چيزى كه در شكم
او باشد تا وقتى كه شسته شود ويحرم الجدى الذى يرضع من لبن خنزيرة
حتى يشب ويكره اذا علم بعينه وحرامست بزغاله كه شير داده شود از
شير ماده خوكى تا بزرك شود ووقتى كه دانسته شود آن بزغاله بعينه
ويحرم لحوم الدواب الجلالة قبل الاستبراء وبيض الدجاجة الجلالة
وحرامست كوشتهاى حيوانى كه فضله انسانى را ميخورند وچيزى ديكر نميخورند
تا پيش از استبراء آن بروث علفه وخوردن كياهى حلال پاك در
مدة معلومه وتخم مرغ خانكى فضله خورنده پيش از استبراء ويحرم
لحم البهيمة التى نكحها الادمى ولبنها وحرامست كوشت حيوانى كه جماع
كند با آن آدمى وشير آن ولا يؤكل من الذبيحة الدم والخصيتان

والمثانة

والمثانة والقضيب والطحال والمرارة والنخاع وخرزة الدماغ والفرث
والشعر والمشيمة ونخاع الصلب والحدقة والعلباء والرحم والاوداج
والجلد والعظم والقرن والظلف والغدد وخورده نميشود از ذبيحه
خون وخصيهها ومثانه وآلت آن وسپرز وزهره وفرج وغدودى
كه در دماغ مى باشد وسركين وموى بچه دان ومغز مهره پشت و
سياهى چشم وپى زرد كندن كه انكره نامدم مى باشد وجايى كه منى
در آنجا قرار ميكيرد وفرزند بهم ميرسد ورکهاى كردن ويوست و
استخوان وشاخ وسم وغدودها ويكره الكليتان والعروق واذان
القلب لا يحل اكل الية الغنم اذا قطعت وهى حية والاستصباح
بها ويحرم استعمال الجلد الميتة وان دبغ ومكروه است دو كرده و
ركهاى كوشتهاى دل وحلال نيست خوردن دنبه كوسفندها وقتى كه بريده
ميشود در حالتى كه آن كوسفندها زنده باشند ونيز چراغ روشن كردن
بدنبه ميته وحرامست استعمال پوست ميته واكرچه دباغت كرده باشد
واذا اشتبه اللحم وضع على النار فان انقبض فهو حلال وان انبسط
فهو حرام ووقتى كه مشتبه ميشود كوشت كذاشته مى شود بر آتش پس

بهم می آید حلال است واکر وا میشود از هم پس حرام است ویحرم الفارة و
نحوها والمایعات النجسه وحرام است موش وماننده موش وچیزها که
مایع باشند ونجس باشند واذا ابتلع الجری سمک حرم ما سال من
الجری وکذا الطحال مشقوقا ووقتی که پخته شود جری که ماهی حرام است با
ماهی دیگر که حلال باشد حرام است خوردن ماهی که در زیر آن شده باشد ماهی
جری وهمچنین است سپرز وقتی که شکافته شده باشد ولا یجوز اکل الحنطه
اذا سال علیها شحم الخنزیر ولم یمکن غسلها وجایز نیست خوردن
کندم وقتی که روان شود بر آن پیه خوک وممکن نباشد شستن آن و
لا یحل ما ذبح للصنم او حجر او شجر وحلال نیست چیزی که ذبح کرده شود
برای بتها یا سنکی یا درختی ویحرم المیته ونحوها الا فی الضروره علی الباغی
والعادی وحرام است خوردن مرده وماننده آن در وقت ضرورت هم بر کسی
که شکار کند برای بازی یا خروج کند بر امام حق و بر کسی که راه زن باشد
وآزار مردم میکرده باشد ویحرم الطین الا طین قبر الحسین علیه السلم
للشفاء بقدر الحمصه او اقل ویحرم الاکل والشرب فی آنیة الذهب
والفضه والاکل علی مائدة یشرب علیها الخمر والجلوس علیها اختیارا

وحرام است

وحرام است خوردن کل مکر کل قبر امام حسین علیه السلم برای شفا بقدر نخودی
یا از آن کمتر احتیاطا وحرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و
نقره وخوردن بر سفره که خورده میشود بر آن سفره شراب وحرام است نشستن
بر آن سفره در حالت اختیار **فصل** این فصلیست در بیان خوردن و
خورانیدن طعام لا یجوز اطعام الکافر الا لضروره او تقیة ولا
الاکل من طعام الغیر بغیر اذن او طیبة نفس منه او تقیته الا
مع علم الکراهة جایز نیست طعام دادن کافر مکر برای ضرورتی یا
تقیه وجایز نیست خوردن از طعام غیر بی رخصت او یا بی رضای او
مکر که آن غیر از جمله آنهایی باشد که در آیه رخصت شده است در
باب خوردن از طعام ایشان اما اکر از جمله ایشان باشد جایز است
خوردن از طعام ایشان بی رخصت وبی علم برضای ایشان با وجود
عدم علم بر راضی بودن ایشان وبخوردن از طعام ایشان ویجب الاکل
والشرب عند الضروره واطعام المؤمن عندها وواجب است خوردن و
آشامیدن در وقت ضرورت وطعام دادن مؤمن در وقت ضرورت
شرعی ولا ینبغی ترک التسمیه فی اول الاکل ولا التحمید فی آخره زیرا که

نیست ترک کردن بسم الله در اول خوردن و نیز گفتن الحمد لله در آخر خوردن

ويحرم أكل الجبن والحنطة والتعبير ولا يجوز بها شيما وبيعها والاستنجاء بالجبن و واجبست عزت داشتن نان و گندم و حرام کوفتن بپا و استنجا کردن بنان ولا یجوز اکل نوع من النجاسات

ولا من المتنجسات ولا الخبائث وما فيه ضرر يضر الانسان الا في

الضرورة ولا شيء من المسكرات والسموم وكل حيوان له ناب او

مخلب و جایز نیست خوردن چیزی از نجاستها و نیز خوردن چیزی از

نجس کرده شدها و نیز از خبیثها و نیز چیزی که در آن چیز ها ضرری

باشد برای بدن آدمی مگر در وقت ضرورت و نیز چیزی از مست کننده ها

و زهر و هر حیوانی که او را دندان دریده باشد یا ناخن درنده

لا يجوز التداوي بالحرام من خمر وغيره ولا الترياق الذي فيه

لحم الافاعي و جایز نیست دوا کردن بحرام مانند شراب و غیر آن

و نیز تریاقی که در آن باشد گوشتهای افعیها که تعهد است بتریاک فاروق

فصل این فصلیست در احکام عصیر و شراب و هر چه مست کننده

باشد يحرم كل عصير غلى حتى يذهب ثلثاه فيحل ولا يجوز شربه اذا غلا

مطبوخا

سقوطها من نبيحله قبل ذهاب الثلثين حرام است هر فشرده شده

که بجوشید تا وقتی که برود دو ثلث آن پس حلال میشود و جایز نیست خوردن

عصیر وقتی که گرفته شود از کسی که حلال میداند او را پیش از رفتن

دو ثلث آن بعد از جوشیدن و يحرم شرب الخمر ولا يجوز بيعها مطلقا

ولا صنعها الا لاجل الخل لمكان افعالها وكذا كل محرم ومن استحلها فهو

قتل و حرام است خوردن شراب و جایز نیست خورانیدن شراب و مجوز

کسی دادن و نیز ساختن مگر بجهت سرکه ساختن و همچنین است هر حرام

کرده شده و کسی که حلال داند شراب را واجبست کشتن او و یجب

التوبة من شربها ويحرم الاصرار عليها و واجبست توبه کردن

و پشیمان بودن از خوردن شراب و حرام است پشیمان نبودن از

خوردن شراب و كل مسكر حرام وكل ما اسكر كثيره فقليله حرام و النبيذ

حرام والفقاع حرام بعد غليانه و هر مست کننده حرام است و

هر چه مست کند بسیار آن پس اندکی از آن حرام است و نبیذ حرام

حرام است و فقاع حرام است بعد از جوشیدن آن ولا يحل شرب الخمر

في الضرورة ولا في التقية و حلال نیست شراب در وقت ضرورت

و نزد وقت تقیه وکل مایع یتقطر فیه المسکر سوی الماء الکثیر حرام
و هر چیزی که روان باشد و چکیده دران مست کننده غیر از آب بسیار حرام
بیشه آن چیز و یحرم بیع الخمر والنبیذ والمسکر والفقاع ویحرم
عصر الخمر وحملها وحفظها وبیعها وشراؤها واکل ثمنها والمساعدة
علی شربها ولا یجوز بیع العنب بالعصیر و حرام است فروختن شراب
و بوزه خرما و مست کننده و بعد و حرام است فشردن شراب و بر
داشتن آن و نگاه داشتن آن و فروختن و خریدن آن و خوردن
قیمة آن و یاری کردن بخوردن آن و جایز نیست فروختن انگور
بعصیر **کتاب الغصب** این کتاب در بیان غصب است و هو حرام
ومن زرع او غرس فی ارض مغصوبة وجب علیه اجرتها وله الزرع
والغرس ویجبر المغصوب الی مالکها واذا بنی فی الارض بغیر
اذن وجب علیه رفع البناء وتسلیمها الی مالکها واین غصب حرام است
وکسی که زراعت کند یا درخت بنشاند در زمینی که غصب کرده است
واجب است بر او اجرت زمین و آن برای او است زراعت و درخت و واجب است
رد کردن چیزی که غصب کرده است بسوی مالک و وقتی که خانه بسازد در
زمینی

زمینی بی رخصت صاحب آن زمین واجب است برداشتن و خراب کردن
آن خانه و سپردن آن زمین بمالک آن ویحرم اکل مال الیتیم عدوانا
والتصرف فی الماء المغصوب حتی بالانفاق فی الحج ونحوه مع معرفة
مالکه و حرام است خوردن مال یتیم بناحق و تصرف کردن در آب مغصوب
بلکه خرج کردن در حج مانند آن با شناختن مالک آن آب و من غصب
امة فاولدها وجب علیه ردها ورد ولدها او قیمته ومن غصب دابة
ضمن قیمتها ان تلفت وارشها ان عیبت واجرة مثلها و کسی که
غصب کند کنیزی را پس فرزند بهم رساند از او واجب است بر او رد کردن
آن کنیز و رد کردن فرزند یا قیمة او و کسی که غصب کند چارپایی را
ضامن میشود قیمت آن را اگر تلف شود و تفاوت میان صحیح را اگر عیب
ناک شود و اجرة مثل آنهم ولا یجوز تصرف الغاصب ولا غیره فی المغصوب
بغیر اذن المالک و جایز نیست تصرف کردن غاصب و نه غیر غاصب در مغصوب
بی رخصت مالک آن **کتاب الشفعه** این کتاب شفعت کردن شریک است
حصه شریک خود را بسوی حصه خود بسبب فروختن شریک ثانی آن حصه را
تجب للشریک الواحد خاصة قبل القسمة لا بعدها الا مع الشرکة فی

الطريق اذا بيع مع الملك واجبست شفعه براى شريك هركاه منحصر دركى
باشد پيش از انقسمت كرم نه بعد از ان مكر با وجود شركت در راه وقتى كه فروخته
شود راه با ملك ويجب في الارضين والدور والمساكن والامتعه واجبست
شفعه در زمينها وخانها ومسكنها ومتاعها ولا يجوز لليهودي والنصراني
الاخذ بالشفعة من المسلم وجايز نيست براى يهودى ونصرانى كرفتن شفعه
از مسلمانان ولا في السفينه والنهر والطريق والرحى والحمام ولا في الدار
اذا اشتريت بربعه او متاع وجيزها نيست شفعه در كشتى ودر جوى آب
ودر راه ودر آسيا ودر حمام ونيست شفعه در خانه وقتى كه خريده شود خانه
به بنده ومتاع ومرواريد وهر چه بقيمت خانه داده شود واذا كان الثمن
حاضرا وجب امهالها ثلثة ايام وان كان غايبا بقدر الوصول وزيادة ثلثه امهاله
ايام وقتى كه باشد قيمت حاضر در ان شهر واجبست مهلت دادن شريك تا سه روز
واكر باشد قيمت غايب از ان شهر واجبست مهلت دادن تا وقتى كه برسد قيمت
بان شهر وسه روز ديكر هم **كتاب احياء الموات** اين كتاب آباد كردن زمين خراب
من احيا ارضا مواتا فهي له ويجب عليه في حاصلها الزكوة ومن غرس فيها
فهو له ومن استخرج ماء ملكه كسى كه قابل زراعت كند زمينى را كه قابل زراعت
نباشد

مثل سنگلاخ وجنگل پس آن زمين ملك اوست وواجبست براو ده حاصل
آن زمين زكوة وكسى كه بنشاند درخت را پس آن درخت از او ست وكسى
كه بيرون آورد آب را مالك آن ميشود واذا تشاح اهل الماء وجب الحبس
على الاعلى للمزرع الى الشراك وللنخل الى الكعب ثم يرجع الى ما يليه
وقتى كه نزاع كنند جماعتى كه در ميان ايشان آب مباح باشد واجبست
كه آب كرفته شود براى كسى كه بالاتر باشد براى زراعت تا بر شتالنگ بند
وپاى در رود در آب تا جايى كه بند نعلين در انجا بسته ميشود وبراى درخت
خرما تا باصل ساق برسد يعنى بيشتر از زراعت وبعد از ان سر دهند
آبرا بسوى چيزى كه پهلوى ملك بالايى باشد ولا يجوز احياء حريم الملك
وحريم النخلة الحمر اليهما ومدا جرايدها وحريم البئر العادية اربعون
ذراعا حولها وبوى خوف الاذى عطنا وطرقها خمسة وعشرون وبين
الثنايتين خمسمائة ذراع في الصلبة والف ذراع في الرخوة وبين بئر
العطن اربعون وبين الناضح الى الناضح ستون وحد الطريق خمسة
اذرع وحريم البئر المحدثة خمسة وعشرون وجايز نيست آباد كردن حريم
ملك غير ومراد بحريم الملك اطراف ونواحى اوست كه تابع ملك فرموده

از تصرف کردن غیر و ران وچون احکام حریم با استقصا و تتبع بود و هر یک حکم
علیحده داشت لهذا مؤلف دام الله افاداته متوجه آن نشده فرموده اند که
حریم درخت خرما همین موضع کذاشتن و رفتن بسوی آن درخت و محل
کشیده شدن شاخهای آنست و حریم چاه قدیم چهل کز شرعیست از هر
طرف و روایت کرده شده است پنجاه کز هم مکرر و چاهی که برای آب دادن
شتران باشد یا در راهی باشد پس کر چاه قدیم برای آب دادن شتر یا دیگری
باشد حریم آن بیست و پنج ذرعست و حریم میان دو کاریز پانصد کز است
در زمین سخت و هزار کز است در زمین نرم و حریم چشمه چاهی که برای
آب دادن شتران است تا چاه دیگر مثل آن چهل ذرعست و حریم میان چاهی
که بسته آب میکشند از آن تا چاهی دیگر مثل آن شصت ذرعست و حد راه
پنج کز است و حریم چاه تازه بیست و پنج کز است ولا یجوز الاضرار
بالمسلم وله ازالة الضرر عن نفسه وجایز نیست ضرر رسانیدن بمسلمانان
وجایز است برطرف کردن ضرر از نفس خود ولا یجوز حفر قناة بجنب
اخری تضرها فان فعل فللاول ازالته وجایز نیست کندن کاریز
که در پهلوی کاریزی دیگر باشد و ضرر رساند بآن پس اگر بکند میرسد

صاحب

١٦٨ سنة ح

صاحب کاریز اول را برطرف کردن آن **کتاب اللقطه** این کتاب احکام
یافته شده است یجب تعریفها فی المشاهد ان بلغت درهما فصاعدا
ثم حفظها لمالکها او تملکها والتصدق بها وفی الاخیرین یجب
دفع العوض ان جاء صاحبها واجبست تعریف کردن یافته شده
تا یکسال در جاهایی که مردم حاضر میشوند در آنجاها وکفتن خود
واکر برسد قیمت بیک درهم یا بیشتر از آن وبعد از تعریف یکسال
واجبست نکاه داشتن آن از برای مالکش یا ملک خود کردن یا خیرات
آن و در دو صورت آخر واجبست دادن عوض آن اکر بیاید صاحب
آن ولو اشتری دابة فوجد فی بطنها مالا وجب ان یعرفه البایع
فان عرفه والا فهو للمشتری ولا یجب ذلک فی السمک و کسی که بخرد چهار
پایی پس بیابد در شکم او مالی واجبست که تعریف کند برای بایع پس اکر
بشناسد بایع آن مال را باو بدهد و اکر نشناسد پس آن مال از مشتریست
و واجب نیست تعریف در ماهی ولا یجوز التقاط البعیر فی الفلاة
ولا الشاة الا ان یکون فی غیر کلاء وماء فان فعل وجب التعریف
وجایز نیست برداشتن شتر در صحرا و نه کوسفند مکر آنکه بوده باشد

آن کو ستنده بجایی که در الجا علف و آب نباشد پس اگر بردارد واجبست
تعریف کردن آن برداشته ومن ترک تعریف اللقطه ثم تلفت وظهر
صاحبها وجب علیه ضمانها وکسی که ترک کند تعریف لقطه را پس
تلف شود وظاهر شود صاحب آن واجبست بر اوکس تاوان کشیدن ومن
صاد طیرا یستوی الجناح وعرف صاحبه وجب رده الیه والا فهو له
وان ادعاه من لا یتهم وجب دفعه الیه وکسی که شکار کند پرنده را که
بالهای وی درست باشد وبشناسد صاحب آنرا واجبست رد کردن او بسوی آن
واگر دعوی کند کسی که متهم نباشد بدروغ واجبست دفع کردن آن بسوی او
ولا یجوز التقاط المملوک فان فعل وجب التعریف علی مولاه وجایز نیست
برداشتن بنده پس اگر بردارد واجبست تعریف کردن او پیش آقای او

کتاب المواریث

این کتابیست در احکام میراثهات لا یرث الکافر
المسلم ولو ذمیا الا ان یسلم قبل القسمه وارث نمیشود کافر مسلمانرا
واگرچه کافر ذمی باشد مگر اینکه مسلمان شود پیش از قسمت کردن میراث و
لا یرث قاتل المقتول ان کان عمدا ظلما ومیراث نمی برد کشنده از کشته
شده اگر باشد کشتن بقصد وناحق ولا یرث المملوک ولا یورث وحکم

للبعض

للبعض بعض ومال الرق للمولی وان اعتق قبل القسمه ورث ومیراث نمی برد
بنده ومیراث هم نمی برد از بنده مگر آقای او وبنده که پاره از او آزاد باشد
وحصه بنده حصه آزادی میراث میبرد ومال بنده از برای آقا است واگر آزاد
کرده شود پیش از قسمت کردن میراث وارث میشود ومن لا وارث له الا قرابة
مملوک یجبر ارثه ویجبر مولاه علی البیع ثم یعتق ویرث ولا یجوز شرط
میراث المکاتب وکسی که نباشد از برای او وارثی مگر خویشی که بنده باشد
استحریدن آن بنده وجبر کرده میشود آقای او در فروختن آن بنده پس
میراث داده میشود بعد از آزاد کردن وجایز نیست شرط کردن میراث مکاتب

فصل این فصلیست در بیان میراث وارثان الاقرب من الاقارب
یمنع الابعد الا ما استثنی وارث که نزدیک تر باشد بمیت از جمله خویشان
میت منع میکند خویش دورتر را الا که آنچه استثنا کرده شده وخواهر آمد
الابوان والاولاد وان نزلوا یمنعون الاخوه والاجداد وپدر ومادر
فرزندان هر چند فرزند فرزند باشد منع میکند برادران وخواهران واجداد
را وبی کلاله را فان فقدوا ورثوا ویمنعون الاعمام والاخوال پس اگر
نباشند پدر ومادر فرزندان وفرزندان فرزندان میت وارث میشوند میت

برادران وخواهران وبابوها وبیبیهای او ومنع میکنند ایشان عموها و
خالوها را فان فقد الجمیع فالمعتق ثم ضامن الجریرة ثم الامام ویرث
الزوجه والزوج مع الجمیع ویمنعان الامام یعنی اگر مفقود شوند همه اینها
میراث برد آزاد کننده میت بعد از او ضامن جریره بعد از او امام ومیراث
میبرد شوهر وزن با همه ومنع میکنند امام را **فصل** این فصل است
در بیان حصهای میراث الفروض ستة فالنصف للزوج مع عدم الولد
وللبنت مع عدم الذکر وللاخت من الابوین او الاب کذلک حصهایی که
خدایتعالی آنرا فرض کرده است شش است پس نصف از برای شوهر است هرگاه
زن فرزند نداشته باشد وبرای دختر هرگاه پسر نباشد وبرای خواهر پدر
مادری یا پدری تنها هرگاه پسر نباشد وبرای خواهر پدر مادری تنها هرگاه برادر
نباشد والربع للزوج مع الولد وللزوجه وان تعددت مع عدمه والثمن للزوجه للزوج ح
فصاعدا معه وچهار یک برای شوهر است با وجود فرزند زن وبرای زن
اگرچه متعدد باشند با عدم فرزند شوهر وهشت یک برای زن خواه زن
یکی باشد خواه دو وبیشتر یا بیشتر با وجود فرزند شوهر والثلثان للبنتین
فصاعدا مع عدم الذکر وللاختین فصاعدا للاب او للابوین کذلک و
دوثلث

دوثلث برای دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر نباشد وبرای دو خواهر
یا بیشتر که پدری یا پدر مادری باشند با عدم برادر میت والثلث
للام مع عدم الولد والاخوة وللاثنین فصاعدا من الاخوة للام
وسه یک برای مادر است وقتی که میت فرزند نداشته باشد وبرادران هم
نداشته باشد اما اگر دو برادر پدری ومادری یا پدری یا یک برادر ودو
خواهر یا چهار خواهر یا بیشتر هم داشته باشد بمادر سه یک نمیرسد
بلکه شش یک میرسد وسه یک برای دو یا بیشتر از خواهران وبرادران
مادری میت والسدس للاب مع الولد وللام مع الولد والاخوة للاب
او الابوین مع وجود الاب وللاخ او الاخت من الام وشش یک برای
پدر است با وجود فرزند وبرای مادر است با وجود فرزند یا برادران پدری
ومادری با وجود پدر میت هم وبرای برادر یا خواهر مادری ویجب رد
الباقی علی ذوی الفرض بالنسبه مع عدم الحاجب والمانع من مساو
او اقرب ولا یرد علی الزوج والزوجه مع وجود وارث غیر الامام
و واجب است رد کردن آنچه باقی میماند بعد از دادن حصهای مذکور
وبر صاحبان حصه موافق حصه ایشان با عدم مانع از رد از قسم

بمادر یا پدر یکی رد کرده نمیشود بر شوهر و نه بر زن با وجود وارثی دیگر که
غیر امام باشد و یجب علی الوالی حمل الناس علی الفرایض الصحیحه ولا یجوز الحکم
بالعول بل یدخل النقص علی البنات والاخوات للاب او الابوین ولا
بالتعصیب بل یرد الباقی علی اصحاب السهام و واجبست حاکم شرع را که
جبر کند مردم را بر فرضهای صحیح و جایز نیست حکم کردن بعول بلکه داخل شود
نقصان بر دخترها و خواهرهای پدر مادری یا پدری و نه بتعصیب بلکه
رد کرده میشود آنچه باقی مانده باشد بر صاحبان حصهایی که مذکور شد
پیشتر **فصل** این فصلی است در بیان احکام میراث فرزندان
یرث الاولاد للذکر مثل حظ الانثیین ویختص الذکر من میراث
ابیه بالحبوة اذا لم یکن ذکر اکبر منه ومن انفرد منهم فله الجمیع وارث
میشوند فرزندان و از برای پسرست مانند حصه دو دختر و مخصوص پسرست
از رخت پوشیدن و انگشتر و شمشیر و مصحف وقتی که نباشد پسر بزرگتر
از او و کسی که تنها باشد از اولاد پس برای اوست همه میراث پدر واولاد
الاولاد یرثون مع عدمهم ولکل منهم نصیب من یتقرب به ویمنع
الاقرب الابعد و فرزندان فرزندان میراث حصه خود می برند هر گاه فرزندان نباشند

دبرای

دبرای هر کدام حصه کسی است که نزدیک شود او بمیت بسبب آنکس یعنی
دختر پسر حصه پسر میبرد و پسر دختر حصه دختر را میبرد و نبیره نزدیکتر
منع میکند نزدیکتر بمیت دورتر را یعنی منع میکند فرزند فرزند فرزند فرزند
را و هم چنین کسی که میان میت و او دو واسطه باشد منع میکند کسی را
که میان او و میت سه واسطه باشد و هم چنین وللام السدس او الثلث
والباقی للاب مع عدم الولد و برای مادر میتست شش یک یا سه یک
هر گاه میت برادری یا خواهری داشته باشد و باقی میراث برای پدرست هر گاه میت را
فرزند یا فرزند فرزند نداشته باشد هر چند پایین رفته باشند با وجود
فرزند و فرزند زاده **فصل** این فصلی است در بیان میراث برادران
یرث الاخوة للابوین او الاب للذکر مثل حظ الانثیین وللام سدسا
ومن انفرد منهم فله المال میراث میبرند برادران و خواهران پدر و مادری
یا پدری برای برادر مانند حصه دو خواهرست و مادری تنها یا پدری تنها یعنی
برادر مثل خواهر میبرد و کسی که تنها باشد از برادران و خواهران پس برای
اوست تمام مال میت ویمنع من تقرب بالابوین من تقرب بالاب الا
ویختص من تقرب بالابوین بالرد وکذا من تقرب بالاب و منع میکند

کسی که نزدیک باشد بمیت به پدر و مادر کسی را که نزدیک باشد به پدر تنها و
منع نمیکند کسی را که نزدیک باشد بمادر تنها و محض مراث آنکسی که نزدیک
باشد به پدر و مادر بر دو و هم چنین آنکسی که نزدیک باشد به پدر اما به برادر مادری
تنها رد نمیشود و اولاد الاخوة یرثون مع عدمهم و یأخذ کل نصیب من
یتقرب به و یمنع الاقرب الابعد و لا یمنع الجد الادنی و لا الاخ الجد
الابعد و الجد مع الاخوة کالاخ و الجدة کالاخت و فرزندان برادران
و خواهران میت میراث میبرند با عدم ایشان و میگیرد هر کدام از اولاد
اخوة حصه کسی که خویش شود با میت بسبب آنکس و منع میکند نزدیکتر دورتر را
و منع نمیکند جد نزدیکتر خواهرزاده ها را (برادرزاده) و منع نمیکند برادر جد دورتر را
و جد با برادران مثل برادرست و جده مانند خواهرست یعنی جده و حصه میبرد مثل
یکحصه **فصل** این فصلیست در بیان احکام میراث عموها و خالوها
یرث الاعمام و الاخوال مع عدم المرتبتین السابقتین خاصة و للاخوال
الثلث بالتسویة و لو واحدا و للاعمام الباقی و لو واحدا بالتفاضل میراث
میبرند عموها و خالوها با معدوم بودن اولاد و اخوة پس برای خالوها یک ثلث
و بخالو مثل خاله میرسد و اگر چه یکی باشد و بعمو دو برابر عمه میرسد از میراث ثلث

خالوها

خالوها و یمنع من تقرب من الاعمام من الابوین من تقرب منهم بالاب
و کذا بین الاخوال و منع میکند کسی که نزدیکتر باشد بمیت از عموها بسبب پدر
و مادر کسی را که نزدیک باشد از عموها بسبب پدر و هم چنین است بیان خالوها
یعنی پدر و مادری منع میکند پدری تنها را و یرث اولادهم مع عدمهم لا
معهم الا ابن عم لابوین مع عم لاب فیمنع العم و یرث کل نصیب من یتقرب به
و وارث میشوند فرزندان عموها و خالوها وقتی که ایشان نباشند نه وقتی که ایشان
باشند مگر پسر عم پدری و مادری عم پدری را پس منع میکند پسر عم پدری و مادری
عم پدری را و وارث میشود هر کدام از فرزندان عموها و خالوها حصه کسی را که از و خویشی
داشته باشد بمیت بسبب آنکس **فصل** این فصلیست در بیان میراث
زن و شوهر یرث الزوجان مع جمیع المراتب و اذا انفرد الزوج فله المال
کله و کذا الزوجه فی غیبة الامام و یرث الزوجان فی الرجعیه لا البائن و
یرث المطلقة فی مرض الموت للاضرار الا ان تمضی سنة او یبرأ او تتزوج
وارث میشوند زن و مرد با همه مرتبه های میراث و وقتی که تنها باشد شوهر
پس برای اوست مال تمام و هم چنین است زن در زمان غایب بودن امام و وارث
میشوند زن و شوهر در عده طلاق رجعی نه باین و وارث میشود زنی که طلاق داده

باشد در بیماری شوهر که در آن بیماری بمیرد برای ضرر رسانیدن زن مگر اینکه بمیرد
آن وقت مرد نه مطلق یکسال یا بر شود مرد از آن بیماری و بعد از آن بمیرد یا شوهر کند
زن در اثنای سال **فصل** این فصلی است در بیان احکام میراث آزاد کننده
و غیر آن یرث المعتق مع فقد القرابة فان لم یکن فضامن الجریرة فان
لم یکن فالامام وارث میشود آزاد کننده آزاد کرده خود را هرگاه خویشی نداشته
باشد پس اگر نباشد آزاد کننده پس وارث آزاد کرده شده میشود کسی که ضامن شده
برای دیت جنایت او که از روی خطا کرده باشد مانند عاقله پس اگر او هم نباشد
پس امام وولد الملاعنة لا یرثه الاب ولا من یتقرب به ولا یرثهم وولد الزنا
ولا یرثه الزانیان ولا یرثهما وفرزندی که پدر نفی او کرده باشد و با مادر
او لعان نکرده باشد وارث او نمیشود پدر و نه خویشان پدری و او هم وارث
ایشان نمیشود و فرزندی که از زنا بهم رسد وارث او نمیشوند آن دو زنا کننده و
او هم وارث ایشان نمیشود واذا اقرا ثبت نسبه مع الشرایط لو رثهما او ورثاه
و وقتی که اقرار کنند دو کس بخویشی کسی با وجود شرایط خویشی لازم میشود خویشی
آنکس با ایشان و میراث می برد او از او و هم او از ایشان بعد از آن والخنثی یورث
علی الفرج الذی یبول منه فان بال منهما فعلی الذی یبدر عنه فان اتفقا فالذی

ینقطع

١٧٣

ینقطع اخیرا فان اتفقا فالذی تبعث ویحکم فیه ایضا بالاحتلام
والحیض والتدی فان اشتبه فنصف النصیبین و کسی که هر دو فرج
داشته باشد میراث داده میشود بنا بر فرجی که بول میکند از آن فرج پس
اگر بول میکند از هر دو فرج پس میراث داده میشود از فرجی که اول بول
کرده از آن فرج پس اگر یکوقت بول کند از هر دو فرج پس میراث داده
میشود بر فرجی که بر طرف شد آمدن بول از آن در آخر پس اگر در یکوقت
شد بنا بر فرجی که بیرون تر باشد و حکم کرده میشود در باب میراث خنثی
بمحتلم شدن و حیض دیدن و بر پستان پس اگر مشخص نشود مرد
بودن یا زن بودن بهیچ یک از اینها و علامتها مشتبه باشد میان مرد
و زن پس میراث او نصف میراث مرد و نصف میراث زن است والذی
عدم الفرجین یحکم فیه بالقرعة و کسی که هیچ یک از دو فرج نداشته
باشد حکم کرده میشود در باب او بقرعه انداختن ومن له راسان
او بدنان یوقظ من نومه فان انتبها فواحد والا فاثنان و کسی که دو
سر داشته باشد یا دو بدن بیدار کرده میشود او از خواب پس اگر بیدار
شوند هر دو سر باهم پس یک کس است و اگر نه دو کس اند والحمل لا یرث الا
اذا ولد حیا و حمل میراث نمیبرد مگر وقتی که زاییده شود زنده و الغرقی

والمهدوم علیهم یورث کل منهم من الآخر مع القرابة والشرایط وجماعتی
که غرق شده اند وجمعی که خانه یا دیواری برایشان خراب شده است ومعلوم
نشده است که کدام یک اول مرتبه مرده است میراث می برد هر یک از ایشان از
دیگری با وجود خویشی وشرطهای میراث والمجوس یورثون بالصحیح و
الفاسد وگبران میراث می برند بنسب صحیح ونسب فاسد یعنی صحیح در اسلام
وفاسد در اسلام **کتاب القضاء** این کتاب حکم کردن است بحکم
خدا وشروط آن لا یجوز ان یقضی الا من اجتمع فیه الایمان و
العداله والذکورة والعلم بحکم ثابت عن المعصوم ویجب الرجوع
الی الامام فی جمیع الاحکام وفی تفسیر القرآن ولا یجوز العمل
بالرأی والظن ونحوهما جایز نیست که حکم کند در امر دین مگر کسی که
جمع شده باشد در او ایمان وعادل بودن ومرد بودن وعالم بودن
بحکمی که ثابت باشد از معصوم وواجب است رجوع کردن بسوی امام در همه
احکام ودر تفسیر قرآن وجایز نیست عمل کردن برای وگمان ومانند
این دو تا ویجب العمل بالاحادیث الکتب المعتمدة التی یرویها الامامیه
فان اختلف وجب الترجیح بالمرجحات المنصوصه وواجب است عمل کردن
بحدیثهای کتابهای معتمده که روایت میکنند آن کتابها را جماعتی که بامامت
تمامی

تمامی ائمه قایلند پس اگر اختلاف بهم رسد میان احادیث واجب است
ترجیح دادن آن احادیث بمرجحاتی که حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین فرموده اند ترجیح دادن بآنها ولا یجوز تقلید غیر
المعصوم الا فیما یرویه عنه مع ثقته وجایز نیست تقلید کردن
کسی که غیر معصوم باشد مگر در آنچیزی که روایت میکند آنچیز را از معصوم
مگر آنکه ثقه باشد ویجب الاحتیاط فی کل مسئلة لم یعلم حکمها مع احتمال
التحریم وواجب است احتیاط کردن در هر مسئله از قول معصوم با وجود
احتمال حرمت ویجب للقاضی الانصاف وسماع کلام الخصمین
وواجب است بر قاضی بانصاف عمل کردن وشنیدن حرف هر دو خصم
ویحرم علیه الرشوه والمیل عن الحق والحکم بخلافه وحرام است بر
قاضی رشوه گرفتن ومیل کردن از حق بسوی باطل وحکم کردن بخلاف
حق خواه بداند وخواه نداند ویجب الحکم بالبینه من المدعی و
الیمین من المنکر او الاقرار او الید او النکول مع یمین المدعی او
علم الحاکم وفی الدم بالقسامه من المدعی مع اللوث او البینه
او من المنکر وواجب است حکم کردن بگواهان که اقامه مدعی باشند

واگر مدعی گواهان نداشته باشند بقسم منکر بخورد یا باز گرداند که مدعی علیه بکند
یا بعرف مدعی علیه یا بابا کردن وقسم نخوردن مدعی علیه یا قسم خوردن مدعی
یا بعلم حاکم و واجبست حکم کردن در باب خوردن بنجاه قسم که مدعی بخورد
با وجود متهم بودن مدعی علیه و آلودگی او و یا بگواهان که از جانب مدعی باشند
یا از جانب منکر ولا یحل المال الحرام فی الواقع لمن علم انه مبطل
وحلال نمیشود مالی که حرام باشد در واقع از برای کسی که داند که او حق ندارد
و در ظاهر شرع برای او حکم کرده باشند ولا بد من البینة والیمین فی دعوی
دین علی میت واربعة فی الزنا ولا بد من العدالة وناچارست از گواهان
وقسم خوردن در دعوی دینی که بر میتی باشد و ناچارست از چهار گواه در دعوی
زنا و ناچارست از عدالت کردن ویجب الحکم فی دعوی المالیة بشاهد و
یمین وبشهادة النسا ولا بد من اربع او ثنتین ورجل او اثنتین
ویمین ولا یجوز الحلف الا بالله واسمائه الخاصة به و واجبست
حکم کردن در دعوای که مالی باشد بیک شاهد وقسم مدعی وبگواهی زنها و نا
چارست از چهار زن یا دو زن ویک مرد یا دو زن وقسم مدعی و جایز نیست
قسم خوردن وقسم دادن مگر بخدا و نامهای خدا که مخصوص اوست و غیر
او را

وغیر او را بآن نامها نمی نامند **کتاب الشهادات** این کتابیست در بیان
مسایل گواهی دادن واحکام آن یجب تحمل الشهادات کفایة واداؤها عینا
ولو للعامة وتصحیحها لیثبت الحق عند القاضی ولو بتغییر بحیث
لا یزید الحق ولا ینقص و واجبست گواه شدن بوجوب کفایی و واجبست
ادای شهادت بر هر کس گواه باشد بوجوب عینی و اگرچه گواهی برای سنیها
باشد و واجبست درست کردن شهادت از برای اینکه ثابت شود حق پیش
قاضی و اگرچه این درست کردن شهادت بتغییر دادن شهادت هم باشد
بنحوی که زیاد نشود حق و کم هم نشود باین تغییر دادن ویحرم الرجوع
عن الشهادة اذا کانت حقا وکتمانها ولا یجوز شهادة الزور
و حرامست برگشتن از شهادت وقتی که شهادت حق باشد و پنهان
کردن شهادت و جایز نیست شهادت ناحق دادن یعنی هرگاه خبر نداشته
باشد واذا رجع الشاهد بعد الحکم وجب ان یغرم بقدر ما اتلف
من المال الا ان یکون قائما بعینه فیجب رده علی صاحبه و وقتی
که برگردد شاهد از شهادت بعد از حکم کردن بشهادت او واجبست
که تاوان بدهد بقدر آنچه نابود کرده است از مال بسبب شهادت خود مگر

اگر موجود باشد آن مال بعینه پس واجبست رد کردن آن بسوی صاحب آن و
لا یجوز اقامة الشهادة علی المعسر مع خوف ظلم الغریم وجایز نیست
شهادت دادن بر بیچیزی هرگاه بیم این باشد که ظلم کند قرض خواه او را و
مهلت نه دهد تا وقتی که بهم رساند ولا یجوز الشهادة الا بالعلم وان حصل
بالخط والخاتم مع امن التزویر ولا تقبل شهادة الفاسق ولا
المتهم کالشریک والاجیر والخصم ولا ولد الزنا ولا اللاعب بالنرد و
الشطرنج ولا القمار ولا المغنی ولا المستمع له ولا القاذف ولا
السایل بکفه ولا یجوز الشهادة علی الحیف والربا وجایز نیست شهادت
دادن مگر بعلم واگرچه حاصل شود آن علم بخط ومهر شاهد با وجود
ایمن بودن از مکر وقبول نمیشود شهادت فاسق ونه متهم مانند شریک
واجیر ودشمن ونه ولد الزنا ونه بازی کننده بنرد وشطرنج
ونه قمار بازان ونه غنا کننده ونه شنونده غنا ونه دشنام دهنده ونه
سؤال کننده بدست وجایز نیست شهادت دادن نه بر حیف ونه بر ربا
بر خلاف شرع **كتاب الحدود** این کتاب حدها است که در شرع مقرر
است وشرطهای آنها یجب اقامتها مع شرایطها ویحرم تعطیلها وشرایط

فی وجوبها

١٧٦ فی وجوبها البلوغ والعقل والاختیار وعدم الجهل والشبهة ولا یجوز اقامتها فی ارض العدو
واجبست زدن حدهای شرعیه با وجود شرطهای آنها وشرط کرده شده است
در واجب بودن آن حدها بالغ بودن محدود وعاقل بودن ومختار
بودن وجاهل نبودن او وشبهه نداشتن ولا یجوز اقامتها فی ارض
العدو وجایز نیست اقامت حدود در زمین دشمن ومن اقر بحد لله
وجب علیه فان انکر لم یسقط الا القتل والرجم ویسقط بالتوبة قبل
ان یثبت ولا یجوز الشفاعة فی حد ولا الکفالة فیه وکسی که اقرار
کند بحدی که برای خدا باشد واجب میشود آن حد بر او پس اگر منکر شود
ساقط نمیشود مگر کشتن وسنگسار کردن وساقط میشود حد بتوبه کردن
پیش از گرفتار شدن وجایز نیست شفاعت کردن در حد ونه ضامن
شدن در حد تا تاخیر کرده شود آن ولا یجوز ان یقیم الحد الا الامام
او نایبه الخاص او العام والسید علی مملوکه ولا یجوز ان یحد فی الحرم
الا من جنی فیه وجایز نیست که بزند حد مگر امام یا نایب او که خاص باشد
یا عام ومگر سید بر بنده خود وجایز نیست که حد زده شود در حرم مگر
کسی که جنایت کند در حرم **فصل** این فصل است در بیان حد زنا

وشروط آن یجب الحد ان زنا علیهما ویرجم المحصن بعد مائة ان كان
شیخا والا یرجم بغیره ویجلد غیره مائة جلدة ویعزر غیر البالغ ومن
اكره امرأة على الزنا وجب علیه القتل ان لم یكن محصنا ویقتل الحر فی ویسقط عنها الح
الرابعة بعد الحد ثلثا والمملوك وجب علیه خمسون جلدة ویرجم فی
الثامنة ولا یثبت الا باربعة شهود او الاقرار اربع مرات وجب
هشتصد زدن بسبب زنا كردن بر مرد وزن پس سنگسار كرده محصن بعد
از زدن صد تازیانه اگر پیر باشد واگر نه سنگسار كرده میشود بی تازیانه
و زده میشود غیر محصن را صد تازیانه وادب كرده میشود غیر بالغ و كسی
كه بر مرد زنا كند با زنی بی رضای زن واجب بر او كشتن واگر چه نباشد
او محصن وساقط میشود كشتن از زن وكشته میشود آزاد در مرتبه چهارم
: بعد از حد زدن سه مرتبه وغلام كه زنا كند واجب بر او پنجاه دره و
: سنگسار كرده میشود در مرتبه نهم وثابت میشود زنا مگر بچهار گواه یا
باقرار كردن چهار مرتبه والذمی اذا ملك ولم یدخل یجلد مائة وینفی سنة الی
مصر آخر واذا زنا الذمی بمسلمة وجب قتله وكسی كه عقد كند زنی را هنوز دخول مصر
نكرده باشد زده میشود او را صد تازیانه ودور كرده میشود از شهر خود یكسال بسوی

شهری

شهری دیگر و وقتی كه زنا كند ذمی بزن مسلمان واجب است كشتن او

فصل

این فصل است در بیان احكام لواطه وحدود آن یجب باللواط مع علمه
الایقاب حد الزانی ویقتل المفعول به علی كل حال وكذا الفاعل مع
الایقاب ویشترط فیهما البلوغ والعقل والاختیار وعلى غیر البالغ
التعزیر واجب میشود بلواط كردن هرگاه فرو برده بر فاعل حد زانی كه آن
صد تازیانه است وكشته میشود مفعول به خواه فرو برده باشد وخواه فرو نبرده
باشد وهمچنین فاعل اگر فرو برده باشد وشرط كرده شده است در فاعل و
مفعول به بالغ بودن وعاقل بودن ومختار بودن ودر غیر بالغ ادب است
ومن قبل غلاما بشهوة وجب ان یضرب مائة سوط ولا یثبت مع عدم
البینة او بالاقرار اربعا وكسی كه ببوسد پسر را به خواهش واجب است كه زده
شود صد تازیانه وثابت نمیشود لواطه هرگاه بینه شرعی نباشد مگر باقرار
چهار مرتبه باختیار **فصل** فی السحق این فصل است در بیان احكام
طبق زدن دو زن یجب بالسحق حد الزنا مع عدم الاحصان والقتل معه
والقتل فی الرابعة مع عدمه واجب است در طبق زدن حد زنا هرگاه محصن
نباشد وكشتن هرگاه محصن باشد وكشته میشود زن در مرتبه چهارم

هرگاه محصن نباشد والمرئة اذا جامعها زوجها فساحقت بكرا فحملت
وجب عليها الرجم ومهر البكر و زن وقتی که جماع کند او را شوهر او پس
ساحقه کند آن زن دختری پس حامله شود آن دختر واجبست بر آن
زن سنگسار و مهر آن دختر ويجب على القواد خمسة وسبعون سوطا و
كذا القوادة وانفيا من مصرهما واجبست بر مردی که زنها را به مرد
پیش مردها برای زنا هفتاد و پنج تازیانه و همچنینست حکم زنی که اینکار
باشد و بعد کرده میشود این زن و اینمرد از شهر خود **فصل** این فصلیست
در بیان احکام دشنام دادن و حد آن لا يجوز قذف المسلم ولا الكافر حتى
القاذف ممن قذفه ووجب ان يضرب ثمانين جلدة ان نسب احد الى الزنا
واللواط كان فاعلا او مفعولا جایز نیست دشنام دادن مسلمانان و نه کافر
حتی دشنام دهنده را اگر دشنام دهد کسی را که باو دشنام داده باشد این هم
بلکه واجبست که زده شود بر دشنام دهنده هشتاد تازیانه اگر نسبت دهد
کسی را بسوی زنا یا لواطه خواه فاعل و خواه مفعول وفی التعریض التعزير
وكذا الهجا وكذا التصغير و در دشنام دادن بطریق کنایه ادبست و همچنینست
هجو هرگاه دشنام دهنده نابالغ باشد هرچند دشنام صریح بدهد حد
القذف

او نسب [illegible] الى غير ابيه

القذف لمن نسب الى الزنا واللواط لا يجب الا ان يطلبه صاحبه ويسقط
بعفوه و حد دشنام دادن تعلق دارد بکسی که دشنام داده شده است بسوی
زنا یا لواط و واجب نیست حد زدن مگر آنکه بطلبد آنرا صاحب آن و ساقط میشود
حد ببخشیدن صاحب آن ومن اقر بالقذف وجب عليه وان انكر لم يسقط
واذا تقاذفا سقط ووجب التعزير ومن عفى عن حقه لم يجز له الرجوع
و کسی که اقرار کند بدشنام دادن واجب میشود بر او حد و اگر منکر میشود
ساقط نمیشود حد و وقتی که دشنام میدهند دو کس یکدیگر را ساقط میشود
حد از هر دو و واجب میشود ادب کردن بر هر دو و کسی که ببخشد حق خود را
جایز نیست او را طلبیدن آن حق بعد از بخشیدن و پشیمان شدن ومن
قال لآخر احتلمت بامك وجب تعزيره و کسی که بگوید بدیگری که محتلم شدم
بمادر تو واجبست ادب کردن او ويجب قتل من سب نبيا او اماما و
يجوز قتل الناصبي مع الامن و واجبست کشتن کسی که دشنام داده باشد
پیغمبر را یا امامی را و جایزست کشتن ناصبی با وجود ایمن بودن
از کشته شدن اهل حق **فصل** این فصلیست در بیان حد شراب خوردن
وشرط آن يجب الحد من شرب الخمر او النبيذ او الفقاع او المسكر ولو قليلا

ثمانين جلدة وقتل من المستحل ذلك ولا حد على من جهل التحريم و
يشترط العقل والبلوغ والاختيار ويسقط بالتوبة واذا جلد مرتين
قتل في الثالثة وواجبست حد زدن بر كسى كه خورده باشد شراب انكور
را يا شراب خرما را يا شراب جو را يا مست كننده را واكرچه اندكى باشد هشتاد
تازيانه وواجبست كشتن كسى كه حلال داند اين را وحدى نيست بر كسى كه
نداند حرام بودن شراب را وشرط كرده شده است در وجوب حد بالغ بودن
وعاقل بودن واختيار داشتن وساقط ميشود حد بتوبه كردن شراب
خوار ووقتى كه حد زده باشند دو مرتبه كشته ميشود در مرتبه سيم

فصل اين فصليست در بيان احكام دزدى وشرط آن يجب قطع
من سرق ربع دينار فصاعدا او قيمته من حرز ويقطع من اليمنى الاصابع
الاربع ويترك الكف فان سرق ثانيا قطعت رجله اليسرى من الكعب و
يترك العقب وواجبست قطع وبريدن دست كسى كه بدزدد چهار يك دينار
را يا قيمت آنرا از محرزى وبريده ميشود از دست چهار انكشت غير شست
وواكذاشته ميشود براى او كف دست با شست پس اكر بدزدد در مرتبه دويم بريده
ميشود پاى چپ او از كعب پا وواكذاشته ميشود پاشنه ويجب الحسم والمداواة

وواجبست

۱۷۹

و واجبست داغ كردن ودوا كردن دزد بعد از بريدن عضو فان سرق
ثالثا خلد في السجن فان سرق فيه قتل پس اكر دزدى كند مرتبه سيم هميشه
كذاشته ميشود در زندان پس اكر دزدى كند در زندان كشته ميشود بعد از آن
فان قطعت اليسرى غلطا لم يجز قطع يمينه پس اكر بريده شود دست چپ بغلطى
جايز نيست بريدن دست راست ولا يثبت الا بشاهدين او الاقرار مرتين
من غير اكراه ويجب ايضا رد المال على مالكه والتوبة وثابت نميشود دزدى مگر
بدو كواه عادل يا با اقرار كردن دزد دو مرتبه بى اكراه او ورا بترسانند يا بزنند
وواجبست بر دزد نيز واپس دادن مال بمالك آن وتوبه كردن دزد ومن اخذ
علانية لم يقطع بل يعزر وكسى كه بگيرد علانيه بريده نميشود چيزى از
اعضاى او بلكه ادب كرده ميشود ويقطع النباش اذا اخذ الكفن و
المملوك اذا قامت البينة لا اذا اقر ويسقط بالتوبة القطع دون الغرم
ويشترط العلم بالتحريم وبريده ميشود دست كفن دزد وقتى كه بگيرد
كفن ميت را ودست غلام وقتى كه ثابت شود دزدى او بگواهان نه وقتى
كه اقرار كند بدزدى وساقط ميشود بتوبه كردن بريدن نه تاوان مال دزديده
اكر تلف شده باشد وشرط كرده شده است در ثبوت بريدن علم داشتن بتحريم دزدى

فصل این فصلیست در بیان حکم راه زدن وجلاء المحارب اذا
قتل قتل وان قتل واخذ قتل وصلب وان اخذ قطعت یده ورجله من
خلاف وان لم یقتل ولم یاخذ نفی من الارض وان تاب قبل ان یؤخذ
فلا شیء علیه کسی که جنگ کند با مردم اگر بکشد کسی را کشته میشود واگر بکشد
وبگیرد مال را کشته میشود ومصلوب کرده میشود واگر بگیرد مال را بریده میشود
دست وپای او بر خلاف یکدیگر یعنی دست راست وپای چپ واگر نکشد ونگیرد
مال را دور کرده میشود از زمین بسوی دریا واگر توبه کند پیش از آنکه گرفته
شود پس نیست هیچ چیز بر او ومن حرق دار قوم غرم قیمتها وقیمة ما
فیها وقتل وکسی که بسوزاند خانه جماعتی را تاوان میکند قیمت آن را و
قیمت آنچه در آن خانه بود وبعد از آن میکشد اورا امام ومن دعی الی بدعة
قتل وکسی که بخواند بسوی بدعتی مانند حلقه نشستن ورقص کردن وغنا
شنیدن برای ربط بخدا بهم رسانیدن وهر چیز را که در شرع دخالت
ندارد وآنرا رواج داند می باید کشت اورا از برای اینکه از دین بیرون رفته است
ویجب دفاع المحارب عن النفس والمؤمن لا عن المال وان جاز ولازم است دفع
کردن محارب را از نفس خود واز مؤمن هم نه از مال واگرچه جایز است دفع کردن محارب

از مال

از مال هم اما واجب نیست فصل این فصلیست در بیان حکم مرتد
فطری ومرتد ملی من ارتد عن فطرة وجب قتله وان تاب لم یسقط
وعن ملة یجب ان یستتاب فان لم یتب قتل ولا تقتل المرءة بل تحبس
وتضرب ویضیق علیها کسی که برگردد از اسلام ومسلمان زاده باشد
واجب است کشتن او واگر توبه کند ساقط نمیشود کشتن واگر مسلمان زاده
نباشد واجبست که از او توبه بطلبند پس اگر توبه نکند کشته میشود ونیست
کشتن بر زن که مرتد فطری باشد یا توبه نکند در ملی بلکه در زندان کرده
میشود وزده میشود وتنگ کرده میشود بر او خوردن وآشامیدن ولا
یحل قتل الناصب فی التقیة ومن سب نبیا قتل وهکذا من ادعی النبوة
وحلال نیست کشتن ناصب در تقیه وکسی که دشنام دهد پیغمبر را کشته
میشود وهم چنین است کسی که دعوی کند پیغمبری را برای خود زیرا که بعد از
محمد صلی الله علیه وآله پیغمبری نمی باشد فصل این فصلیست در بیان
حکم کسی که جماع کند بحیوانی یا میتی وغیر آن یجب تعزیر ناکح البهیمة
ان لم یتب وحد من زنا بمیت او لاط بمیت وتعزر من استمنی بیده
حتی ینزل وقتل الساحر وضرب العاصی واخراجه من المسجد وتعزیر کل

من فعل محرما واجبست ادب کردن کسی که جماع کند بحیوان اگر تعزیر نکرده
باشد وحد زدن کسی که زنا کند برده یا لواطه کند برده و ادب کردن کسی
که منی را بیرون آورده بدست مالیدن بو ذکر و کشتن سحر کننده و دین
قصه خوان و بیرون کردن او از مسجد و ادب کردن کسی که بکند فعلی
حرامی را کتاب القصاص این کتاب حکم کشتن بناحق است یحرم
القتل ظلما والشرکة فیه والرضا به وکذا الضرب بغیر حق وکذا قتل
الانسان نفسه وولده وکذا شرب المراة الدواء لطرح الحمل حرامست
کشتن کسی بناحق وشریک شدن در کشتن بناحق وراضی بودن بآن
وهم چنینست زدن بناحق وهم چنینست کشتن آدمی خود را و فرزند خود را
وهم چنینست خوردن زن دوا را برای انداختن حمل از شکم ولا یجوز
لاحد ان یوی قاتلا وجایز نیست کسی را که پناه دهد کشنده را ویجب
التوبة من القتل واقرار القاتل به وتسلیم نفسه للقصاص او ارضاء
الولی بالدیة اذا کثر او اقل والکفارة وواجبست توبه کردن از کشتن
واقرار کردن کشنده وبکشتن دادن نفس خود برای قصاص کردن یا راضی
کردن ولی کشته شده بدیه دادن یا بخشش یا کمتر وکفاره دادن ویجب
القصاص

القصاص علی القاتل عمدا والدیة علی القاتل خطاء شبیه عمد و علی العاقلة
فی غیره واجبست قصاص کردن بر کشتن بقصد ودیت بر کشتن بخطایی که
مانند عمد باشد ودیت بر خویشان بلدی در غیر این ومن امر بالقتل حبس
حبسه حتی یموت وکذا من امسکه لیقتل غیره فان کان المامور عبدا ف
القصاص علی المولی وکسی که بفرماید کشتن واجبست در زندان کردن او
تا بمیرد در آن وهم چنینست حکم کسی که نگاه دارد کسی را برای آنکه کشته
شود بس کشته شود آن کس واگر مامور بنده آمر باشد واجبست قصاص بر آقا
ومن خلص القاتل من ید الولی وجب علیه احضاره او الدیة ولا قصاص
فی الدفاع وکسی که بگیرد کشنده را از دست ولی کشته شده واجبست بر او
حاضر کردن قاتل یا دیت دادن ونیست هیچ قصاص در دفع کردن دزد و
ظالم وراه زن از خود وغیر او ویشترط فی ثبوت القصاص البلوغ و
العقل والاختیار وشرط کرده شده است در ثابت شدن قصاص بر کشنده
بالغ بودن وعاقل بودن ومختار بودن ویجب التوصل الی ایصال الدیة
بما امکن وواجبست رسانیدن دیت بولی مقتول بهر نحو که ممکن باشد ویجب القصاص
علی الولد اذا قتل الاب دون العکس وواجبست کشتن فرزند وقتی که بکشد

پدر او نیست کشتن پدر وقتی که بکشد فرزند را ولیکن زدن وا رخانه خود
بیرون کردن هست ویجب رد فاضل الدیة قبل القصاص اذا بقی من دیة
القاتل شیء کما اذا قتل الرجل امرأة او رجلان رجلا ونحو ذلک دون
العکس وواجبست دادن زیادتی دیه پیش از کشتن قاتل وقتی که باقی بماند
از دیت قاتل چیزی بجانبی وقتی که بکشد مردی زنی را یا دو مرد یک مرد را و مانند
این وعکس این واجب نیست یعنی هرگاه از دیه مقتول چیزی باقی بماند پیش قاتل
واجب نیست بر قاتل دادن آن ومن قتل مملوکه وجب علیه الکفارة و
والتعزیر والتصدق بثمنه والحبس سنة وکسی که بکشد غلام خود را
واجبست بر او کفاره دادن وتعزیر کردن وادب کردن وخیرات
کردن قیمت او ودر زندان کنداشتن یکسال ومن قتل مملوک غیره
وجب علیه قیمته له الا ان تزید عن دیة الحر لا القصاص الا ان یعتاد
وکسی که بکشد بنده غیر خود را واجبست بر او قیمت آن برای آقای او مگر اینکه
قیمت او زیاده از دیت آزاد بود ونیست کشتن بر کشنده بنده مگر آنکه عادت
کرده باشد بکشتن بنده ها ویجب القصاص علی المملوک اذا قتل الحر لا العکس
وواجبست قصاص بر بنده وقتی که بکشد آزاد را ونه عکس این لا القصاص
فی قتل

فی قتل المسلم الذمی الا مع الاعتیاد ویرد فاضل الدیة ونیست قصاص
کردن در کشتن مسلمان ذمی را مگر با وجود عادت کردن مسلمان کشتن
ذمیها را بار کردن زیادتی دیت بسوی آن عادت کنند کشنده ذمی ولا
یجوز القصاص بعد العفو والصلح او الرضا بالدیة وجایز نیست قصاص
کردن بعد از بخشیدن یا صلح کردن یا راضی شدن بدیت گرفتن ولا یجوز
فی القصاص العذاب والتمثیل بل یقتل بالسیف وجایز نیست در قصاص
سیاست کردن وگوش وبینی بریدن بلکه کشته میشود بشمشیر ویجب القصاص
علی شهادة الزور اذا قتل بشهادته فان تعددوا وجب رد باقی الدیة
وواجبست قصاص بر شاهد ناحق وقتی که کشته شود بشهادت او
پس اگر متعدد باشند گواهان وخواهد ولی کشته شده کشتن ایشان را
واجبست بر او رد کردن باقی دیت باولیای ایشان ولا یجوز القصاص
فی العظم وجایز نیست قصاص کردن در استخوان فصل ای فصل است
در بیان ثبوت کشتن وشروط آن یثبت القتل بالاقرار مع شرطه
وبالبینة وبالقسامة خمسین یمینا وخمسة وعشرین فی الخطاء مع
اللوث فیجب علی القاتل فی القصاص فی العمد والدیة فی الخطاء الا

ان یقیم المدعی علیٖ خمسین قسامة فی العمد و نصفها فی الخطاء
ثابت میشود کشتن باقرار کردن کشنده با وجود شروط اقرار و بکوا هان
و بقسم خوردن پنجاه قسم در قتل عمد و بیست و پنج در قتل خطا با وجود
تهمت پس واجب میکنند قصاص در عمد و دیت در خطا اگر انکه
مدعی علیهم قسم بخورند خود ش یا خویشان پنجاه قسم در عمد و بیست و
پنج در خطا ولا یقبل اقرار العبد علی المولی ولا اقرار الجانی علی العاقلة
و قبول کرده نمیشود اقرار بنده بر آقای بنده و نه اقرار جنایت کننده بر
خویشان او بواسطه اینکه این اقرارست در حق غیر **فصل** این
فصلیست در بیان حکم قصاص و شروط آن یثبت القصاص بین
الرجل والمرءة فی الاعضاء والجراحات حتی یبلغ ثلث الدیه
فیجب رد الفاضل وکذا ما یبقی الجانی من دینه ثابت میشود قصاص
در میان مرد و زن در عضوها و در زخمها تا وقتی که برسد به یک ثلث دیت
پس وقتی که بکذرد از سه یک دیت واجبست در ان زیادتی بکسی که زخم
کرده شده یا عضو او بریده شده است هرگاه مرد باشد و همچنین واجبست
دادن زیادتی بزخم کننده هرگاه مرد باشد مجنی علیه و یجب القصاص فی

الاعضاء

الاعضاء والجراح عمدا الا ان یعفو او یصالح او یرضی بالدیه و
واجبست قصاص در عضا بریدن و زخم کردن بقصد مگر اینکه ببخشد
یا صلح کند یا راضی شود بدیت گرفتن لا یجوز القصاص فی کسر الید اذا
برئت ولا سن الصبی اذا انبتت بل یجب الدیه و جایز نیست قصاص کردن
در شکستن دست وقتی که به میشود و نه در دندان طفل وقتی که بروید
بلکه واجبست دیت گرفتن ولا یجوز فی الجائفه والمنقلة والمأمومة
جایز نیست قصاص کردن در زخمی که باندرون تن رود و در زخمی که نقل
کند استخوانرا از جای خود و زخمی که بمغز سر برسد و یجب القصاص فی
عین الاعور اذا قلع عین انسان صحیح ویرد علیه نصف الدیه و
بالعکس و یجب القصاص فی احدی عینیه مع نصف الدیه لا فیهما
واجبست قصاص کردن در چشم کسی که یک چشم داشته باشد وقتی که
بکند چشم آدم صحیح را و رد کند صحیح بسوی اعور نصف دیت را چونکه
یک چشم او بمنزله دو چشم است و اگر آدم صحیح بکند چشم آدم یک چشم را واجب
است قصاص کردن در یکی از این دو چشم او با دادن او نصف دیت را
باعور و جایز نیست کندن هر دو چشم صحیح بواسطه کندن یک چشم اعور و یجب

القصاص في الطرف على شاهد الزور فان بقي دية وجب ردها
و واجبست قصاص كردن در اعضا بر كواه ناحق پس اكر باقى بماند
ديتى واجبست رد كردن آن ديت **كتاب الديات** اين
كتاب در بيان احكام ديتهاست الواجب في دية الحر المسلم الذكر اذا
قتل خطاء مائة من الابل او مائتا بقرة او الف شاة او الف دينار او
عشرة آلاف درهم او مائتا حلة ودية المرءة النصف من ذلك
واجبست در ديه آزاد مسلمان كه مرد باشد وقتى كه بخطا كشته شود
صد شترست يا دويست كاو يا هزار كوسفند يا هزار اشرفى يا ده هزار
درهم يا دويست حله كه هر حله عبارتست از دو پارچه و واجبست در
ديه زن نصف اين چيزها كه مذكورست ومن قتل في اشهر الحرم
عليه دية وثلث وصوم شهرين من اشهر الحرم وكسى كه بكشد كسى را
در ماههاى حرام واجبست بر او ديه وسيكى ديت و روزه داشتن
دو ماه از ماههاى حرام والواجب في دية قتل المملوك قيمته الا ان
تزيد عن دية الحر فلا يجب الزيادة و واجب در ديه كشتن بنده قيمت
او است مكر اكر زياده باشد از ديه آزاد پس واجب نيست دادن آن زيادتى
باقاى

باقاى غلام والمملوك القاتل يجب على مولاه دفعه الى الولي يتخذه
او يقتله او دفع قيمته فان اعتقه صح ووجب على مولاه دفع
الدية و بنده كه كشته باشد كسى را واجبست بر آقاى او دادن او را بولى
كشته شده كه خدمت [illegible] او را يا بكشد او را و واجبست دادن قيمة او بولى
واكر آزاد كند آقا آن بنده را صحيحست آن آزادى و واجبست بر آقاى او
دادن ديت بولى كشته والواجب في دية الذمي ثمانمائة درهم فان
اعتاد القاتل فدية المسلم وكذا ولد الزنا و واجبست در ديه ذمى هشتصد
درهمست پس اكر عادت داشته باشد كشتن ذميها را پس ديت
مسلمان واجبست كه بولى ذمى بدهد وهم چنينست حكم ولد الزنا وقتى
كه كشته شود وفي دية جنين الذمية عشر قيمتها وكذا جنين البهيمة و
ديت بچه زن ذميه ده يك قيمت اوست وهم چنينست بچه حيوان هر كاه بيفتد
كسى از شكم مادر مرده بيرون آيد يا در شكم بميرد وفي دية الخنثى المشكل
نصف الديتين و واجبست در ديه خنثى مشكل نصف ديه مرد و نصف ديه
زن ودية النطفة عشرون دينارا والعلقة اربعون والمضغة ستون
والعظم ثمانون واذا تم خلقه واذا ولجته الروح فدية تامة و
ديه

نطفه بیست دینارست و دیه علقه چهل دینارست و دیه مضغه شصت
دینارست و دیه استخوان هشتاد دینار و وقتی که حمل تمام باشد پس
دیه او صد دینارست و وقتی که داخل شود در وی روح پس واجبست
دیه تمام و دیة قتل الناصب بغیر اذن الامام شاة و دیه کشتن ناصبی
بی رخصت امام یک گوسفندست فصل این فصلیست در بیان دیت
یجب ضمان الدیة بمباشرة الجنایة مع الانفراد و الشرکة و واجبست
ضامن دیه بودن بکردن جنایت به تنهایی یا بشرکت و اذا غرق طفل
فشهد اثنان علی ثلاثة انهم غرقوه و شهد الثلاثة علی الاثنین
وجب ثلاثة اخماس الدیة علی الاثنین و خمسان علی الثلاثة
و وقتی که غرق شود طفلی پس گواهی دهند دو طفل بر سه طفل که ایشان
غرق کردند این طفل را و گواهی دهند سه تا بر دو تا واجبست سه خمس
دیت بر دو طفل و دو خمس بر سه طفل و من حفر بئرا فی طریق او غیر
ملکه وجب علیه ضمان ما یقع فیها و کسی که بکند چاهی را در راهی یا
در غیر ملک خود واجبست بر او ضامن بودن چیزی که واقع شود در آن
چاه و من وضع شیئا فی الطریق فیضر به وجب علیه ضمان ما یتلف

ببیه

ببیه و کذا سایر الاسباب مع التفریط و کسی که بگذارد چیزی را در
راه که ضرر برساند به راه واجبست بر او ضامن بودن چیزی که تلف شود بسبب
آن و هم چنین است باقی سببها با تقصیر فصل این فصلیست در
بیان حکمهای عضوهای آدمی و در دیت کل عضو فی الجسد منه اثنان تجب
فیهما الدیة و فی احدهما نصف الدیة الا الشفتین و الانثیین ففی
الشفة السفلی ستة الاف درهم و فی العلیا اربعة الاف درهم لان
السفلی تمسک الماء و مثلها الخصیة الیسری لانها محل المنی هر عضوی که
در بدن از آن عضو دو تا باشد واجبست دادن آن عضو تمام دیت آدمی و در
یکی نصف دیت مگر دو لب و دو خصیه پس در لب پایین شش هزار درهم
است و در لب علیا چهار هزار درهم زیرا که لب پایین نگاه میدارد آب را
و مانند لب پایین است خصیه چپ زیرا که خصیه چپ جای منی است و فی کسر
الصلب الدیة و فی جنین الامة قبل الوضع نصف عشر قیمتها و بعده
عشرها و در شکستن پشت دیت است و در جنین کنیز جنینی از وضع حمل
نصف ده یک قیمت آن کنیز است و بعد از وضع حمل ده یک است و دیه قطع

داین المیت مائة دینار تتصدق بها عنه وفی الجراحات تجب بحسابها و دیت بریدن
سر میت صد دینار است که تصدق کرده میشود از برای او و در زخمها بحساب
همین صد دینار است که مذکور شد و فی عین الاعور الدیة و فی شعر الرأس
مهرها ان نبت والا فالدیة وفی ازالة البکارة بغیر جماع مهرها و در چشم آدمی
که یک چشم داشته باشد تمام دیت است و در موی زنان مهر ثابت است اگر بروید
بعد از بر طرف کردن و اگر نه دیت است و در بر طرف کردن بکارت زن بغیر جماع
مهر زن است و فی العضو الاشل ثلث دیته وکذا لسان الاخرس و ذکر الخصی
و انثییه و فی کل جرح ثلث الدیة و در عضوی که شل باشد ثلث دیت است و آن
عضو هم چنین است زبان گنگ و آلت خواجه و خایه او و در شکافتن
عضوی سه یک دیت آن عضو است و فی ذکر الصبی الدیة و فی ذکر العنین و فی
سن الصبی الارش لا القصاص و در آلت طفل دیت است و هم چنین
آلت کسی که نتواند جماع کردن و در دندان طفل ارش است نه قصاص و فی
اللحیة الدیة فان نبت فثلث و فی شعر الرأس اذا لم ینبت و در ریش دیت است الدیة تم
لیکن اگر بروید پس سه یک دیت است و در موی سر دیت است وقتی که نروید اصلا و
فی

١٨٦ فی الاسنان الدیة و تقسم علی ثمانیة و عشرین ستة عشر فی المواضع
فی کل واحد خمسة و عشرون دینارا و اثنا عشر فی المقادیم فی کل
واحد خمسون دینارا و دندانها دیت است و قسمت کرده میشود بر
[...] هشت شانزده تا در عقب دهن است و هر یکی بیست و پنج اشرفی
و دوازده تا در پیش دهن است و هر یکی پنجاه اشرفی است و فی اصابع
الیدین الدیة و کذا اصابع الرجلین و در انگشتهای هر دو دست
الرجل و دیت است و همچنین در انگشتهای هر دو پا و اعضاء المرأة تساوی الرجل فی الدیة
الی ان تبلغ ثلث الدیة فترجع اعضاء المرأة الی النصف و اعضا
مرد و زن مساوی اند در دیت تا به سه یک دیت پس بر میگردد اعضاء
زن بسوی نصف و فی عین الدابة ربع قیمتها و در چشم حیوان چهار یک
قیمت آن حیوان است فصل این فصل است در بیان دیتهای قوتهای
آدمی و یجب فی السمع الدیة و کذا البصر و الصوت و الشم و فی الکلام الدیة
و تقسم علی الحروف و فی الشم الدیة و کذا العقل و الجماع و فی بعض السمع و البصر

باالنسبه وفی سلس البول الدیه وکذا سلس الغایط والافضاء وفی الارتق
الدیه واجب است دیه بطرف شدن شنیدن گوش دیه وهم چنین است بوی
طرف شدن دیدن وآواز وشل شدن ودیه بطرف شدن حرف زدن دیه
است وقسمت کرده میشود بر حرفها ودیه بطرف شدن قوت جماع کردن دیه
است وهمچنین دیه بطرف شدن عقل وجماع کردن دیه بطرف شدن بعضی
دیدن وشنیدن بنسبت است ودر سلس البول وآن بطرف شدن فرو آمدن
بول است بعنوان ترشح وتقاطر دیه است وهم چنین است سلس الغایط وهمچنین
است افضا وآن عبارت است از گردانیدن مسلک بول وحیض یکی وبعضی مسلک
حیض وغایط گفته اند ودر تمام دیه است فصل این فصلیست در زخمها
یجب فی المأمومه ثلث الدیه وکذا الجایفه وفی الموضحه خمس من الابل وفی
الباضعه بعیران وفی الدامیه بعیر وفی المتلاحمه ثلث وفی الناقله
عشر الدیه وفی السمحاق اربع من الابل وفی المنقله خمسة عشر وفی الهاشمه
عشرة وفی العبد بنسبة قیمته الا ان تزید عن دیة الحر واجب است در زخمی

لابد

187

که بمغز سر برسد سه یک دیت وهم چنین است زخمی که باندرون شکم برسد ودر زخمی که
ظاهر کند سفیدی استخوان را پنج شتر است ودر زخمی که ببرد وپوست را وشکافته
گوشت را اندکی ده شتر است ودر زخمی که خون ظاهر شود وبعد اندکی
یک شتر است ودر زخمی که گوشت را ببرد وبپوست نازکی که در بالای استخوان
دلیر کوفته ... شتر است ودر زخمی که آلت زخم از یکطرف در طرف دیگر
شود وانطرف نیز ظاهر شود یا بیرون رود ده یک است ودر زخمی که پوست
نازکی که در بالای استخوان در زیر گوشت می باشد برسد چهار شتر است ودر زخمی
که نقل میکند استخوان را از جای خود بجای دیگر پانزده شتر است ودر زخمی که بشکند
استخوان را ده شتر است ودر بنده بنسبت قیمت او است مگر اینکه زیاده باشد قیمت
او از دیه آزاد فصل این فصلیست در بیان خطای محض وبیان عاقله
یجب دیة خطاء المحض علی العاقله وعاقلة العبد مولاه وعاقله
الذمی الامام فان کان له مال فالدیه فی ماله ولا تضمن العاقله
عمدا ولا اقرارا ولا صلحا وضامن الجریرة عاقلته ومن لا عاقلة
له فعاقلته الامام واجب است دیت خطاء محض بر عاقله ومراد از
عاقله خویشان پدری قاتل اند مانند برادران وعموها واولاد ایشان

دعا طلبد آقای او هست و دعا [illegible] [illegible] اگر باشد او را مالی
هست در مال او هست و ضامن [illegible] عفو او [illegible] و [illegible] او
ضامن [illegible] [illegible] که نباشد او [illegible]
تمام شد [illegible] محمد بن الحسن بن علی [illegible]
الرسالة المنصوصات من الواجبات و المحرمات [illegible]
و المكروهات و المباحات [illegible] من منصوص
المعصومين الاولين الا [illegible] و استغفر الله عن السهو و النسيان
و التقصير و قد جمعت هنا مع الاختصار ما لم يجمعه كثير من الكتب
الكبار و من اراد الاطلاع على ادلتها فليرجع الى كتابنا الكبير
المذكور في اولها فصارت الواجبات الفا و خمسمائة و خمس و ثلثين
و المحرمات الفا و اربعمائة و ثمان و اربعين فالمجموع منهما ثلاثة
الاف الا سبعة عشر تقريبا لان في بعضها تداخلا و تكرارا يسيرا
و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين تمت الرسالة
الموسومة بداية الهداية في اوايل ذي القعدة سنة ۱۰۸۱ ميگويد محمد
بن حسن بن علی بن محمد حر که بتحقيق که ذکر کردم در اين رساله نص کرده شد

از

از واجبها و حرامها و چيز کمی از سنتها و مکروهها و مباحها و اميد دارم اينکه نباشد
چيزی که ترک کرده شده باشد از نص کرده شده در دو قسم اول مگر اندکی و اعتقاد
میکنم [illegible] و نسيان و تقصير و تحقيق که جمع کردم در اينجا با وجود اختصار
[illegible] از کتابهای بزرگ و کسيکه ميخواهد مطلع شود بر دليلها
[illegible] که ذکر کردم در اول اين رساله کتاب
تفصيل [illegible] در واجبات اين رساله هزار و پانصد و سی و پنج و محرمات
هزار و چهار صد و چهل و هشت که ميشود مجموع واجبات و محرمات سه هزار و
هفده کم بتقريب زيرا که در بعضی اينها تداخل و تکرار اندکی است و حمد برای خداست که
ترتيب کننده عالمهاست و رحمت باد بر محمد و آل او که پاکند تمام شد رساله که ناميده شده
ببداية الهداية در اوايل ذی قعده سنه ۱۰۸۱ تا اينجا ترجمه کلام حضرت شيخ بزرگوار
عالی مقدار است سلمه الله تعالی تمام شد اين ترجمه در ماه مبارک رجب سنه هزار و نود و هشت
التماس دارم از مؤمنين و مؤمنات که نگاه کنند در اين ترجمه اينکه اگر غلطی باتفاقی
در ترجمه شده باشد قلم عفو بر آن کشند و در اوقات صلوات و زيادات و دعوات فقير
را ياد کنند و بسبب تقصير اين حقير را در اين اوقات فراموش نکنند حرره محمد الشهير براد الكثيري

بيده الفانية
قد فرغت من تسويده [illegible] على البال [illegible] كثرة المرام و قلة الاهتمام في ذوال يوم الخميس
العشر الثامنة من الشهر الثاني عشر من السنة الثامنة من العاشر المائة
الالف الثانية من الهجرة النبوية اقل الانام [illegible] اولادا
المرجو لرحمة الله الملك [illegible] محمد
افضل [illegible] اللهم
اغفر له و لوالديه
[illegible]

این کتاب حق مال میرزا عبدالله
هر کس طمع کند بلعنت خدا و نفرین ملائکه گرفتار شود

[illegible]